

حقیقت

ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

دوره دوم
مرداد ۶۸ شماره ۱۶

بازسازی: جلوه‌ای از توسعه امپریالیستی

مدرن تولید را در ایران در خدمت بیرون کشیدن حداکثر ارزش اضافه از کارگران و دهقانان، سازمان داده است. این ارزش اضافه به درون مدارهای سرمایه مالی میریزد و دوباره بخشی از آن برای تولید و بازتولید استثمار کارگران و دهقانان ایران صرف میشود. این امر عمدتاً از طریق تولید، فروش، و صرف درآمد نفت، و همچنین از طریق وامهای خارجی، سرمایه گذاریهای خارجی و تجارت خارجی صورت میگیرد. وقتی میگوییم اقتصاد ایران تک محصولی است بدین معنا نیست که کارگران و دهقانان فقط يك کالا تولید میکنند، بلکه بمعنای این است که عمدتاً (ولی نه تنها) از طریق تولید این کالا است که تمام شبکه استثمار کارگران و دهقانان ایران به مدارهای سرمایه بین المللی وصل شده و در خدمت آن سازماندهی میگردد. نفت تبدیل به ماشین آلاتی میشود که زیر چرخ دنده هایش کارگران ایران خرد میشوند. نفت تبدیل به وامهایی میشود که به روستائیان بقیه در صفحه ۴

يك دهه است که رژیم جمهوری اسلامی گوشخراشترین هیاهوی استقلال نمائی را با پست ترین اشکال خدمتگذاری به امپریالیسم، ترکیب کرده است. حکومت جمهوری اسلامی از همان روز اول بدون هیچ کم و کاستی بجای حکومت شاه، عهده دار نگهداری از ماشین دولتی شد.

دولت، بازتاب مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه است. این مناسبات در ایران، بطور کلی مناسبات تولیدی امپریالیستی بوده و کماکان هست. با استقرار جمهوری اسلامی، مناسبات قبلی - و بالاچار دولت قبلی - استمرار یافت. حکام اسلامی بر آن عبا و چادر اسلامی پوشانند و یاد گرفتند که چگونه از آن حفاظت نمایند. عبا بجای گت و شلوار شاهی چیزی از ماهیت دولت و مناسبات حاکم بر جامعه، کم نکرد.

سرنوشت حیات اقتصادی و در نتیجه سیاسی ایران را مدارهای بین المللی سرمایه مالی تعیین میکند. سرمایه مالی تمام شیوه های کهنه و

راه مائوتسه دون درخشانتر از همیشه!

کارگران و توده های انقلابی در چین در حالیکه تصاویر مائوتسه دون را حمل میکردند، رویزیونیستها را بمصاف طلبیدند. این اعدانامه ای بود سترگ علیه خائنین غاصب دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حامیان امپریالیستش. اعدانامه ای بود عظیم علیه تمامی آن مرتجعینی که با دغلکاری کوشیدند تا طی ۱۳ سال گذشته با مصطلاح تصویر «خوشی» از چین سرمایه داری شد ارائه دهند و تجربه چین - انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون را، از یادها بزدایند.

امپریالیستها امروزه، تضاد ایدئولوژیک بزرگی در رابطه با مردم چین و بدلیل وجود تجربه چین سوسیالیستی، با مردم سراسر جهان، دارند.

کارگران و دهقانان چین، بغاصله کمی بیش از دهسال، دو نظام اجتماعی را تجربه کرده و بعینه و در پراتیک زندگی معنای هر کدام را دریافتند. ربع قرن زندگی تحت نظام سوسیالیستی با حاکمیت پرولتاریا و رهبری مائو، و سیزده سال تحت نظام سرمایه داری با حاکمیت سرمایه داران چین و رهبری امپریالیستهای غربی. تفاوت میان مردم تحت استثمار و ستم چین با اکثر همسروشان دیگر خود در سراسر جهان در اینست که مردم چین فقط از درد شکنجه های سرمایه داری نیست که در اشتیاق جامعه ای بهتر میسوزند و بدرستی اعتقاد دارند که این روش زندگی قابل قبول و تحمل نیست و حتماً نظام اجتماعی عالیتری امکانپذیر است - نظامی که در آن انسانها بدون آنکه مجبور باشند یکدیگر را زیر پا خرد کنند، با همیاری به تولید و باز تولید زندگی بشرو نیازهای آن بپردازند. زحمتکشانش چین از این موقعیت ویژه برخوردارند که «آنسوی دیوار» را نیز دیده اند. بنا براین تبلیغات بقیه در صفحه ۲

چگونه چین انقلابی از شر مواد مخدر خلاص شد؟

صفحه ۱۲

آنچه در این شماره میخوانید:

۴	جمهوری اسلامی و سوسیال امپریالیسم شوروی
۵	جنايات توسعه امپریالیستی
۷	امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی
۹	«حزب کمونیست ایران» و استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن»
۱۲	کارزار ضد موادمخدر: سرپوشی برای سرکوب و کنترل فاشیستی
۱۲	تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع
۲۹	اطلاعیه در مورد ترور جنایتکارانه قاسملو
۲۸	اطلاعیه آغاز کار برنامه های اصلی «صدای سربداران»
۲۸	گزارشی از کنفرانس مطبوعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

راه مانو...

خرافی و دروغهای سرمایه داران چین و امپریالیستها مبنی بر اینکه تنها نظام امکانپذیر همین نظام سرمایه داری و تحت قیمومیت سرمایه مالی جهانی است، در میان کارگران و دهقانان فقیر چین کاربُردی ندارد.

چین اولین کشور سوسیالیستی نبود که سرمایه داری در آن احیاء شد. قبل از آن در دهه ۱۹۵۰ میلادی پس از مرگ رفیق استالین، این گردش به عقب در شوروی رخ داد؛ و همراه با آن کشورهای اروپای شرقی نیز به اقرار سرمایه داری شوروی بدل گشتند. نیاز بین المللی بورژوازی نو خاسته در شوروی و اقرارش ایجاب میکرد که تحت پوشش سوسیالیسم به احیاء سرمایه داری، بپردازد. اما در چین از همان آغاز، بورژوازی نوخاسته به تقبیح تمام دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم تحت رهبری مائوتسه دون، پرداخت. درست است که نیازهای بین المللی بورژوازی نوخاسته چین این روش را به او تحمیل میکرد، اما واقعیت آنست که چاره ای هم بجز این نداشت؛ زیرا پیشروی در جاده سوسیالیسم و انقلابی کردن مناسبات تولیدی، ایده ها و غیره، در چین کیفیتاً عمیقتر، گسترده تر و همه جانبه تر از شوروی و بویژه اقرارش انجام شده بود. با جمعیندی از تجارب ساختمان سوسیالیسم در شوروی و با درس گیری از اشتباهاتی که در آنجا صورت گرفته بود ساختمان سوسیالیسم در چین تحت رهبری مائو، به پیش رفت. طی بیست سال توده های چین در شمار صد میلیونی به بیسابقه ترین مبارزات دست زدند و به درس گیری از تجربه تلخ به قدرت رسیدن بورژوازی نوین و احیاء سرمایه داری در شوروی و مبارزه برای ممانعت از آن در چین، پرداختند. مائوتسه دون به کارگران و دهقانان چین - همینطور به پرولتاریای بین المللی - آموخت که در شوروی سرمایه داری احیاء شده است و شکل آن سرمایه داری دولتی است، ولی در محتوا با سرمایه داری فرقی ندارد و نباید فریب شکل آن را خورد. مائو، بارها هشدار داد که بورژوازی نوین دقیقاً از درون حزب کمونیست بیرون میآید و امکان دارد زمانی قدرت را گرفته و دوباره چین را بعقب، به سرمایه داری و به وابستگی به امپریالیسم بکشاند. مائو، بیرحمانه سیاستهای های اقتصادی رویزیونیستهای درون حزب کمونیست چین را در دوره های مختلف افشا کرد و برای طرد این سیاستها توده ها را بسیج نمود و به آنان اتکاء کرد و با شکوفا کردن ابتکار و خلاقیت آنان و کمونیستهای انقلابی ساختمان سوسیالیسم را مرتباً به پیش راند؛ او این رویزیونیستها را «رهروان سرمایه داری» خواند و مشخصاً دو بار تحت رهبری او، دن سیائو پین رهبر فعلی چین از حزب اخراج شد و مائو تسه دون در باره او گفت که «این شخص فرق مارکسیسم و رویزیونیسم را نمیفهمد!» مائو هشدار داد که اگر چین بر مسیری که این «رهروان سرمایه داری» پیشنهاد میکنند جلو

رود، دوباره به امپریالیسم وابسته شده و کارگران به زیر چرخهای استثمار سرمایه داری افتاده و اکثر دهقانان دوباره به فقر و فلاکت خواهند افتاد و تمام امراض جامعه طبقاتی بطور افسارگسیخته ای کشور را در بر خواهد گرفت. یکی از رویزیونیستهای چینی بنام چن یون که از طراحان اقتصادی چین سرمایه داری می باشد، و نقش مهمی را در رژیم کنونی داراست، اجبار و نیاز رژیم چین به تقبیح آشکار مائوتسه دون را بصراحت چنین بیان کرد: «اگر صدر مائو در سال ۱۹۵۶ مرده بود، بدون شك میشد از او بعنوان رهبر کبیر مردم چین نام برد. اگر در سال ۱۹۶۶ مرده بود، بخشی از دستاوردهای مهم او رنگ میباخت اما هنوز میشد گفت که دستاوردهای او خوب بوده. از آنجائیکه او در سال ۱۹۷۶ مرد، ما هیچ چاره ای نداشتیم.» (بمنقل از چین، دیلی رپورت، ۱۸ ژانویه ۱۹۷۹) سال ۱۹۵۶، دو سال قبل از «جهش بزرگ به پیش» است و سال ۱۹۶۶، سال آغاز انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی است. درست قبل از انقلاب فرهنگی، رویزیونیستها رهبری بسیاری از کارخانجات و کتوپراتیوها و مراکز آموزشی و فرهنگی را بدست گرفته بودند. انقلاب فرهنگی نه تنها اینها را از رهبری بخشهای مختلف سرنگون کرد، بلکه مهتر از آن، درسهای عظیمی را به توده ها آموزش داد تا توده ها تفاوت میان مارکسیسم و رویزیونیسم را بیاموزند و جهان بینی خود را انقلابی کنند. بهمین دلایل است که امروز شاهد تفاوتهای آشکاری بین خصلت مبارزات خودجودی توده های کارگر و دهقان در چین علیه نظام ستم و استثمار سرمایه داری و کارگران و دهقانان شوروی و دیگر کشورهای بلوک شرق هستیم. در بلوک شرق، ضدیت خودروی توده ها با نظام حاکم، بدلائیل تاریخی - که مهمترین آن ذکر شد - شکل ضدیت با رویزیونیسم و دفاع از میراث سوسیالیستی را بخود نگرفته است، در حالیکه در چین بواسطه میراث غنی انقلاب فرهنگی، بورژوازی نوخاسته قادر نیست سرمایه داری را بجای سوسیالیسم بخورد مردم بدهد. ویلیام هینتون (محقق مترقی آمریکایی) در جواب به دروغ يك محقق غربی و طرفدار رژیم کنونی چین که معتقد است برنامه های اقتصادی مائو با «شکست» مواجه شده بود و از اینجهت دهقانان پس از مائو با «کمال میل» به از بین بردن نظام مالکیت سوسیالیستی، تن دادند، می نویسد: «...اگر اینطور باشد، پس چگونه میتوان محبوبیت گسترده مائو در روستاها، کارخانجات و در بسیاری از بخشهای دیگر زندگی چین را توضیح داد؟ طی يك دهه گذشته جانشینان مائو مرتباً نام او را سیاه کرده اند. سالها قبل مقامات حکومتی دستور دادند که تصاویر او از روی دیوارها برداشته شود... اما با این وصف هنوز تصاویر و مجسمه های نیم تنه مائو را میتوان در خانه میلیونها دهقان، گله دار، و کارگر یافت. از بسیاری از مردم شنیده ام که، « معلوم شد پیرمرد راست میگفت! »

(ویلیام هینتون؛ ماتنلی ریویو مارس ۱۹۸۹)
احیاء سرمایه داری در چین خیلی سریع به نتایج منطقی خود رسید و چهره زشت و عقب مانده خود را نمایاند و یکبار دیگر نظام سرمایه داری را رسوا ساخت؛ و این بار در مقایسه خیلی نزدیک و ملموس با نظام سوسیالیستی که توده های چین طی ربع قرن، تحت آن زندگی کرده و به پیشرفته ترین دستاوردهای بشر در زمینه سازمان دادن زندگی انسان بر پایه ای عادلانه نائل آمده بودند.

مسئله چین در سطح بین المللی و در رابطه با توده های تحت ستم و استثمار دیگر نقاط جهان نیز برای امپریالیستها مشکل بوجود آورده است. کودتای رویزیونیستی در چین، پیروزی بزرگی برای امپریالیستها در مقابل پرولتاریای بین المللی، محسوب میشد. آنان با بوق و کرنا به تبلیغ این پیروزی و تضعیف روحیه انقلابیون و خلقهای تحت ستم جهان که در آرزوی رهایی از چنگال آنان میسوختند و از چین، که پایگاه انقلاب جهانی بود الهام میگرفتند، پرداختند و خنده ها سر دادند که کتاب چین هم بسته شد! غافل از آن که این کتاب نه تنها بسته نشد، بلکه توده های چین، بهر همراه کارگران و دهقانان و زحمتکشان سراسر جهان، وارد دور نوینی از مبارزه گشته اند تا کتاب امپریالیستها و همه مرتجعین عالم را برای همیشه ببندند. دور نوینی از امواج انقلابی سراسر جهان را فرا میگردد و مشترکاً يك چیز را بیان میکنند: اکثریت مردم جهان بدنیاال زندگی دیگری میباشند و با تمام وجود نظم حاکم بر جهان را غیر قابل تحمل و قبول میدانند. این خیز نوین انقلابی در پی شکستهای تلخ جنبشهای رهاییبخش دو دهه گذشته فرا میرسد - جنبشها و انقلاباتی که عمدتاً بدلیل آنکه توسط پرولتاریای انترناسیونالیست و تنها ایدئولوژی رهاییبخش این عصر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، رهبری نگشتند، تحت رهبری نیروهای ناسیونالیست و مذهبی گرفتار آمده و به آمال و آرزوهای توده های انقلابی خیانت شد و بدین ترتیب به شکست انجامیده و یا در نیمه راه متوقف شدند. دور نوین خیز انقلابی در جهان در شرایطی فرامیرسد که ذخیره های سرمایه بین المللی ته کشیده، سلطه سرمایه بر جهان که پس از جنگ دوم تا چند دهه قدرتمند بود، ضعیف شده و در عین حال دو بلوک سرمایه بین المللی در رقابت حادی با یکدیگر بوده و برای رودروئی جهانی تدارک میبینند.

در چنین اوضاعیست که «راه چین» و مسئله مقایسه سوسیالیسم و سرمایه داری دوباره مانند بیست سال پیش موضوعی بین المللی شده است. امروزه این مسئله نه تنها میان کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی و حتی بورژوازی چینی (مخالف حکومت فعلی چین)، که میان بسیاری از توده های خواهان انقلاب در سراسر جهان مورد بحث قرار گرفته است. این مسئله در مورد آینده از انقلابیون قدیمی و روشنفکران

مترقی جهان که با مغلوب شدن قدرت پرولتاریا در چین و احیاء سرمایه داری روحیه باخته شدند و با تجربه گرائی صرف، این عقبگرد را حمل بر شکست مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو و یا اشتباهات مائوئیستهای چین کردند، نیز صادق است. عده ای از اینان، امروزه بخود آمده و نظرات غلط خود را مورد بازبینی قرار می دهند. و همچنین، شرایط عالی فراهم گشته تا درسهای انقلاب فرهنگی و آموزه های مائوتسه دون، در سطحی گسترده زنده شوند و جنبشهای انقلابی جهان بروی تنها مسیر پیروزمند قرار گیرند. میلخین امپریالیست میدانند که این موضوع حاد در دستور بحث و جدل قرار گرفته و آنان توانائی بکنار راندن آنرا ندارند از اینرو با تمام قوا سعی میکنند که چارچوب و مختصات آنرا تعیین کرده و بر مسیر دلخواه خود بیندازند و در این جهت دست به تلاشهای مایوسانه ای میزنند. آنان با بیشرمی ادعا میکنند که بحران نظام کنونی چین بحران کمونیسم است و «اشتباه» کرده بودند که طی ده - دوازده سال گذشته با بوق و کرنا سرمایه داری شدن چین را اعلام کرده بودند !!

با آموختن تجارب انقلاب پیروزمند چین (بالاخص جنگ خلق) و ساختمان سوسیا لیسم در چین (بویژه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریائی)، نسل قدیم انقلابیون باید زنگار بدآموزیهای رویزیونیستی را از خود بزایند؟ و نسل جدید انقلابیون که در نقاط مختلف جهان پا به عرصه مبارزه میگذارند خود را به علم کمونیسم مسلح سازند تا بتوانیم در این دور بقیه در صفحه ۲۵



Mao Tse-tung

Deng Xiaoping

بازسازی...

میدهند، کودی است که به آنان میفروشند و ارزش افزائی میکنند. نفت تبدیل به سرمایه گذاری برای توسعه قالی بافی که بزرگترین صادرات غیر نفتی ایران است میشود تا با استفاده از بدترین مناسبات روینائی و زیر بنائی فتودالی و نیمه فتودالی ارزش اضافه بیرون کشیده شود و غیره. اقتصاد در چنگال سرمایه بین المللی است و هم از طریق دولت و هم سرمایه داران و زمینداران بخش خصوصی به بیرون کشیدن شیره کارگران و دهقانان مشغول است. اینها همه پابرجایند و این بهترین دلیل بر آنکه امپریالیسم از ایران بیرون نشده است. شکل اسلامی حکومت مانعی برای عملکرد سرمایه مالی در ایران نبوده است. یکی از خصایل سرمایه در مرحله امپریالیستی آنست که هیچ شکلی از حکومت مانعی اساسی برای جریان یابیش نمیباشد: فاشیسم یا دموکراسی بورژوائی، شاهی یا اسلامی، مارکوس یا اکینو، ...

هنگامیکه در سال ۵۷ کارگران شیرهای نفت را بستند، در بسیاری از کارخانجات صاحبکاران قدیمی را برانداختند و خواهان سلب مالکیت از آنان شدند در واقع به این مناسبات تولیدی ضربه میزدند. اما جمهوری اسلامی با سرکوب کارگران، خود بجای دولت و صاحبکاران قبلی نشست و همان مناسبات را ادامه داد.

وقتی دهقانان با ملاکین درگیر شدند و در سراسر ایران اراضی شان را مصادره میکردند، در واقع به این مناسبات تولیدی ضربه وارد می آوردند. بهمین جهت جمهوری اسلامی دهقانان را سرکوب کرد، چرا که بهیچوجه قصد نداشت دست به ترکیب مناسبات تولیدی بزند. جمهوری اسلامی خودش به مالک بزرگ تبدیل شد و در راس مالکیت صدها هزار هکتار زمینی که دهقانان تشنه آن بودند، نشست.

وقتی ملت کرد دست به جنگ برای رهائی ملی زد، در واقع یکی از ستونهای که دستگاه دولتی شاه بر آن استوار بود را زیر ضرب می برد. جمهوری اسلامی نه تنها از ارتش شاه برای سرکوب خلق کرد استفاده کرد بلکه جنایت و خونریزی در کردستان، عرصه تمرین نیروی نظامی سرکوبگر جدیدش یعنی سپاه پاسداران شد. جمهوری اسلامی وحشیانه و زبونانه به تمام خلقهای تحت ستم از عرب و بلوچ و ترکمن که برای رهائی خود از ستم ملی سربلند کرده بودند حمله ور شد. این نیز يك اعلام موضع دیگری از سوی آنان بود: ما قصد تخریب دولتی که امپریالیستها در ایران ساخته اند را نداریم.

زمانیکه جمهوری اسلامی به زنان اعلام جنگ داد، در واقع آشکار ساخت که ستم بر زنان برای گرداندن چرخهای نظام طبقاتی حیاتی است.

بطور طنزآلودی، پرچم جمهوری اسلامی حقیقت امر را بیان میکند: پرچم همانست اما بجای شیرو خورشید و تاج، علامت اسلامی نشسته است. یعنی همان نظام با تغییراتی ظاهری. هنگامی که توده مردم با طنزی تلخ

جمهوری اسلامی و سوسیالیسم امپریالیسم شوروی

سفر رفسنجانی به شوروی اهدافی معین را در بر داشت: یکم، جمهوری اسلامی امیدوار است از این طریق به غرب فشار آورده و آنها را به عملکرد سریعتر در برآوردن نیازهای دوره «بازسازی» وادار سازد.

دوم، جمهوری اسلامی برای خلاصی از وضعیت بحرانی و آشفته کنونی بهر امامزاده ای دخیل می بندد. حتی اگر این امامزاده - شوروی - خود در گرداب مشکلات و معضلات درونی و بیرونی گرفتار باشد. گشایش با شورویها، تغییر جهتی در مسیر نوکری جمهوری اسلامی به امپریالیستهای غربی نمیباشد و تنها نشانه درماندگی حکام اسلامی و بیانگر دهان گشاد کیسه گدائی کمپرادورهای روزه خوان است. معضلات و مشکلات فزاینده داخلی محرکی بود برای جمهوری اسلامی در برقراری مناسبات با شوروی. جمهوری اسلامی پس از شکست فضاحت بارش در جنگ، نیازمند «پیروزیهایی» در عرصه های دیگر بود و برقراری مناسبات با شوروی عرصه ای مهم، بشمار می آمد. یکسال پس از آتش بس، وعده های «بهبود» اقتصادی هیچ انعکاس ملموسی نداشت. رفسنجانی قراردادهای اقتصادی با شوروی را بعنوان پیروزی بزرگی برای «بازسازی اقتصادی» بخورد رقبا و پایه های کودن جمهوری اسلامی داد و سعی کرد از آن برای توده های بیکار و گرسنه که هر گام این جنایتکاران را میپایند قرص مسکنی که دورنمای کار و ارزانی ارائه میدهد، بسازد.

سوم، و مهمتر، هدف جمهوری اسلامی عبارت است از راه گشودن برای برقراری مناسباتی «همپایه» شوروی با آمریکا، بدون آبروریزی زیاد در میان پایه اجتماعی خود. يك پروفیسور ایرانی طرفدار جمهوری اسلامی در آمریکا، به کابینه بوش اطمینان میدهد که سفر به شوروی مقدمه چینی آگاهانه حکام ایران بود

شمار(نه شرقی نه غربی) رژیم را به سخره میگیرند و میگویند «منظور هم شرقی هم غربی است»، در واقع حقیقت امر را بیان میکنند.

هیچکس نمیتواند ادعا کند که ذره ای از محتوای مناسبات سیاسی، ایدئولوژیک، و اقتصادی اصلی جامه عوض گشته است. فقط چهره بالائی ها عوض شده و سرمایه بین المللی اینبار از زبان ملاها سخن میگوید. انجمنهای اسلامی مجربان سرمایه شدند و جای ملاکین بزرگ را بنیاد مستضعفین، جهاد سازندگی،

برای پاسخ مثبت دادن به تقاضاهای آمریکا و برقراری مناسبات آشکار؛ و اینکه چشم جمهوری اسلامی بالاچار بدنال آمریکاست: «... تمایل ایران به نزدیکی با آمریکا، منعکس کننده اراده دیرینه آیت الله خامنه ای، حانشین آیت الله خمینی، و رفسنجانی در خاتمه بخشیدن به انفراد ایران میباشد. آقای خامنه ای نگارنده سیاست خارجی «درهای باز» ایران است، که برای اولین بار در سال ۱۹۸۴ اعلام شد. رفسنجانی عالیترین مقام رهبری ایران است که تا کنون از شوروی دیدن نموده است. سفر او مناسبات بیسابقه ای را با شوروی که دشمن دیرینه ایران بود آغاز کرد. رهبران ایران گفته اند که در را بروی عادی کردن روابط با آمریکا، نیسته اند... رهبران ایران علاقمندند که برای متعادل کردن مناسباتشان با ابرقدرتها روابطی همپایه مناسبات جدید با شوروی، با آمریکا برقرار کنند.

ایران شدیداً نیازمند پول است. اقتصاد جنگ زده ایران آشفته است. هیچ کدام از رهبران ایران از اقتدار مذهبی و انقلابی بلامنازع خمینی بهره مند نیستند. از اینرو آنها باید اعتبارات انقلابی خود را با موفقیت در پروسترویکای ایران - یعنی بازسازی اقتصادی و رفرف اقتصادی و اجتماعی - در هم بیامیزند.

بازسازی به تنهایی ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد دلار در دهسال آتی هزینه خواهد داشت. در حالیکه قراردادهای اقتصادی جدید با شوروی فقط ۷ یا ۸ میلیارد دلار است. حتی خود آیت الله خمینی اقرار کرد که نیاز ایران به کمک خارجی «يك واقعت انکار ناپذیر است». جانشینان او چاره ای دیگر ندارند.»

شکی نیست که شوروی در گشایش این روابط تلاشهای زیادی نموده بود و برای گسترش بندهای خود با ایران و ممانعت از احیاء تمام و کمال موقعیت گذشته آمریکا در ایران از هیچ کاری فروگذاری نخواهد کرد.

هیئتهای تقسیم زمین و... گرفتند. قانون کار که تنظیم کننده رابطه میان استثمار کننده و استثمارشونده است، توسط بوروکراتهای جمهوری اسلامی نوشته میشود.

جمهوری اسلامی چه تغییراتی را در دستگاه دولتی بوجود آورد و برنامه «بازسازی» در این عرصه چیست؟

جمهوری اسلامی، ایدئولوژی رسمی دولت طبقات ارتجاعی را به ایدئولوژی اسلامی تغییر داد. یعنی يك شکل از ایدئولوژی طبقات

جنايات توسعه امپرياليسمى

اينجا نابرابرى از تمام قاره هاى ديگر بيشتر است. (هر جا رشد امپرياليسمى بيشتر بوده نابرابرى زنده بوده است - ح)

گزارش ميگويد كشورهاي در حال توسعه براي مقابله با بحران بيش از هر چيزي از خدماتي كه فقرا بيش از همه به آن محتاج بوده و قادر به جايگزيني نيستند، كاسته اند. خدماتي كه به بخشهاي ثروتمندتر و قدرتمندتر جامعه مربوط بوده - مانند نظامي، بيمارستانهاي مهم، خطوط هوايي و پروژه هاي مجلل توسعه - از اين كاهشها مصون مانده اند.

گزارش تاكيد ميكند كه از اين استراتژي هاي بيزرمانه اقتصادي، نظام مالي بين المللي بهره مند گشته، چرا كه مانع از سقوط آن شده است. همچنين بانكهاي تجارتي كه براي انباشت ذخاير خود در مقابل مشكلات اجتناب ناپذير باز پرداخت قرضها وقت خريده اند. اين برنامه ها، كشورهاي در حال توسعه را قادر نساخته كه از چنگال قرض فرار كنند و بالمشك بار آنها به دوش فقيرترين و شكندنده ترين اقشار منتقل كرده است... (اكنون كه ميهمني تمام شده و صورتحسابها سررسيده اند، از فقرا خواسته ميشود كه بپردازند... سنگين ترين بار اين دهه قرض هاي ديوانه وار، نه برروي ارتش يا آنهائي كه حساب در بانكهاي خارج دارند بلكه بر روي فقرا كه بايد از نيازهاي حياتيشان چشم پوشند و بر بيكاران كه نابود شدن تمام آنچه را كه براي كار كرده اند را مي بينند، بر روي زنان كه نيمتوانند سلامتشان را حفظ كنند، بر روي كودكاني كه مغز و جسمشان رشد نمي يابد... مدرسه ندارند... مي افتند.)

اين گزارش نشان ميدهد كه حتي يك اومانيسم متعارف، كارمند يك آژانس وابسته به امپرياليسم، هم قادر است ببيند كه در اين جهان، رفاه معدودي از ملل بقيمت فقر ملل ديگر است و در يك كشور رفاه يك قشر محدود انگلي، به قيمت فقر اكثريت مردم است. و مهمتر اينكه حتي توسعه و رونق اقتصادي كشورهاي وابسته به امپرياليسم، مكانيسم بوجود آورنده اين ناهنجاري جنايتكارانه در سطح جهان و در سطح هر كشور است. تا وقتي كه اين جهان در چنگال نظام اقتصادي و سياسي سرمايه داري باشد، اين فاصله بيشتر و بيشتر خواهد شد. و تا زمانيكه كشوري وابسته به اين نظام اقتصادي و سياسي بين المللي باشد، از چنگال فقر و فلاكت رهائي نخواهد يافت. فقر كارگران و دهقانان ايران و هندوستان و بنگلادش و رفاه مردم سوئد و آلمان و آمريكا دو روي يك سكه اند و يكي نتيجه ديگري است.

۵۰۰ هزار كودك در سال گذشته بدليل توفف رشد اجتماعي در كشورهاي جهان سوم، كه ناشي از قرضهاي كمركشن و کاهش درآمدها بوده است، مرده اند.

پس از چهل سال رشد گند در كشورهاي در حال توسعه، مشكلات اقتصادي فزاينده دهه ۸۰ را «دهه فلاكت» كرده است... در دهه گذشته در ۳۷ كشور فقير جهان هزينه هاي تحصيلي ۵۰٪ و بهداشت ۲۵٪ کاهش يافته است.

آژانس سازمان ملل امسال هشداري واضحتر از هميشه داده است و آشكارا به كشورهاي ثروتمند اعلام كرده كه دست از استفاده از كمكهاي خود براي پيشبرد منافع نظامي، سياسي و اقتصاديشان بردارند و بانكهاي تجاري بايد ضررهاي هنگفتي را بابت وامهاي خود قبول كنند - وامهائي كه از اول هم سالم نبوده اند.

گزارش ميگويد «اگر بگويم كه وامها به اغنيا رسيد و بدهيها به فقرا، بهيچوجه عراق نكرده ايم... زماني كه اثرات آن با افزايش مرگ و مير كودكان آشكار ميشود آنگاه ضروريست كه حرفهاي زيبا در مورد تعادل اقتصادي را کنار بزنيم و بگويم آنچه رخ داده خيلي ساده اين است: جنايتي بزرگ در حق بخش عظيمي از بشريت. قرض كشورهاي در حال توسعه، هم از اين جنبه كه چگونه بوجود آمده است و هم از اين جنبه كه چگونه ميخواهند آنها را به اصطلاح تنظيم كنند، لكه نك اقتصادي بر پيشاني نيمه دوم قرن بيستم است... هر سال ۲۵۰ هزار كودك بدليل فقدان يك قرص ويتامين هفت ريبالي يا يك مشت سبزي خوردن كور ميشوند؛ صدها هزار كودك بدليل فقدان يك برنامه ارزان و ساده براي توليد نمك طعام، با صدمه مغزي بدنيا ميآيند؛ ...

زير بار قرضي كه ساليانه ۲۵٪ در آمد صادراتي را ميلعد، ۷۰ كشور در حال توسعه براي تنظيم اقتصاد خود به طريقي مانند کاهش عميق هزينه هاي دولتي، قطع سوسپيدهاي مواد غذايي و سوختي و کاهش ارزش پول خود، دست مي زنند. در همان زمان قيمت كالاهاي اين كشورها بشدت کاهش يافته است...

مرگ ۵۰۰ هزار كودك در سال ۸۸ در ارتباط با كند شدن با رشد منفي اين كشورها، بوده است. دو سوم اين مرگ و مير در آفريقا رخ داده است. اين گزارش مينويسد كه در آمد سرانه بالا در آمريكاي لاتين صرفا پوششي است بر اينكه در

استثمارگر را جايگزين شكل ديگري، نمود. دروغ بزرگ «اسلام ايدئولوژي رهائي از امپرياليسم و بي عدالتي» را جايگزين دروغ شاه در مورد «ايران در آستانه تمدن بزرگ»، كرد.

جمهوري اسلامي، در حين تكيه زدن بر نيروهاي نظامي و امنيتي و بوروکراتيك باقيمانده از زمان شاه، ارگانهاي مشابه اسلامي را بموازات آن بوجود آورد و گسترش داد. بنيادهای رنگارنگ، بوروکراسيهاي عريض و طويل انگلي خود را بوجود آوردند. امام جمعه هانيز دم و دستگاه خودمختار خود را در کنار استانداریها، بخشداريها و غيره ساختند؛ آيات عظام اتوريته محلي ديگري را تشكيل ميدهند؛ نمايندگان خميني در هر ارگاني، خود ارگاني مستقل از ارگان مربوطه بودند؛ و مضاف بر اين «بيت امام» نيز شبكه اعمال نفوذ خود را داراست. دادگاههاي انقلاب اسلامي و سپاه و كميته هر استان خانخاني خود را دارند. امروزه بخش عظيمي از بودجه دولت صرف اين بوروکراسي ارتجاعي حققان آور ميشود. اين تغييرات فقط به آثاني سود رساند كه بقدرت دست يافتند، و همچنين براي قشر نازكي از اقشار مياني شهري فرصتي پيش آمد كه با کنار زده شدن قشر بوروکرات وابسته به رژيم شاه، با حمايت از اين رژيم خود را بالا بکشند.

اين ارگانهاي متعدد كه بمثابة ارگانهاي كنترول و سرکوب اهالي و تبليغات ايدئولوژيك، كار ميکنند، دريك مجموعه متمرکز كاملا ادغام نشده اند و اين براي دولتي كه بخاطر بقا، نياز به تمرکز بالائي دارد مشكلي است. هر كدام از اينها قدرت مسلح، پايه، و نفوذ و قدرت مالي خود را دارا هستند و منافع معينی را نمايندگي ميکنند. اين استقلال تا بدان حد است كه بنياد مستضعفين با در اختيار داشتن ۲۰۰ تا ۳۰۰ كارخانه، ۱۰۰ شركت ساختماني و ۲۰۰ شركت تجاري و حدود ۱۰۰ مرغداری و دامداری و صد هزار هكتار زمين در پنج سال اول جمهوري اسلامي حتي يك گزارش مالي از درآمد و خرجهای خود را به دولت نداده بود.

عدم ادغام ارگانهاي نظامي و اداري قديمي و تازه متولد شده و وجود اتوريته هاي محلي گوناگون نطفه هاي برخورد و از هم گسيختگي را باخود حمل ميكند. غريبها از اين مسئله نگرانند. امپرياليسمها به هيئت حاكمه اي با ثبات نياز دارند تا با اتكا به چنين ثباتي، نيازهاي منطقه اي آنان، تامين گردد. بويژه امپرياليسمهاي آمريكايي، شرط برقراري مناسبات سياسي با ايران را پس از واقعه ايران گيت بارها اعلام كرده و شكل حكومتي مطلوب خود را به رهبران جمهوري اسلامي، توصيه كرده بودند. بطور مثال جورج بوش هنگاميكه معاون ريگان بود، بعد از افشاي واقعه ايران گيت طی مصاحبه اي چنين گفت: تعدد مراكز قدرت مشكلات عديده اي را در راه برقراري مناسبات ميان ايران و ساير كشورها، ايجاد كرده است. حكومت ايالات متحده ميتواند الگويي از يك بقيه در صفحه ۶

بازسازی ...

شکل حکومتی مطلوب و کارآمد را به ایران ارائه دهد. طبق نصایح مشاوران غربی، سران جمهوری اسلامی بجای تلاش برای یافتن آخوندی که مانند خمینی تیرک خیمه شود، باید به «کارآمد کردن» جمهوری اسلامی بپردازند و تمام وحدتهای درونی خود را بدور وجود آوردن يك دستگاه متمرکز که برای دولتهای کمپرادوری حیاتی است، شکل دهند. خمینی شخصا در جریان تمام این توصیه ها و تحولات ناشی از آن فرار داشته و با آنها موافق بود. اصلاح قانون اساسی، تسویه های خونین درونی، کنار گذاردن منتظری و... تماما اقداماتی بودند - و به اشکال گوناگون نیز ادامه خواهند یافت - برای از بین بردن تمدد مراکز قدرت و ایجاد يك سلسله مراتب منظم با وظایف و اختیارات معین. کوششهای رفسنجانی و شرکا، برای بوجود آوردن آن حکومت متمرکز و مطلوب، از نیاز کمپرادورهای مستاصلی سرچشمه میگیرد که برای مقبولیت یافتن نزد امپریالیستها، از هیچ تلاشی فروگذار نیستند.

یکی از اولیتهای برنامه پنجساله عبارت است از «تجدید سازماندهی مدیریت اجرایی کشور متناسب با قانون اساسی». این عمدتا یعنی از میان برداشتن مراکز چندین گانه قدرت اجرایی، ادغام ارتش و سپاه مولفه ای مهم از این پروسه است که تا کنون علیرغم مقاومتها زیاد از درون سپاه پاسداران تا حد ادغام وزارتخانه های آنان پیش رفته است. شکست مفتضحانه سپاه پاسداران در روزهای آخر جنگ ایران و عراق، به رفسنجانی کمک کرد تا این طرح را پیش ببرد. اعمال کنترل بر حزب الله لبنان توسط رفسنجانی محک بین المللی مهمی است که او تا چه حد در بوجود آوردن يك اتوریته واحد و متمرکز در ایران موفق شده است. پیشبرد این پروسه مطمئناً بدون درسهای جدی برای جمهوری اسلامی نخواهد بود و مسلماً نطفه برخوردهای حاد را با خود حمل میکند.

راه حل‌های برنامه «بازسازی» برای اقتصاد

اما بحران لاعلاج جمهوری اسلامی، در معضلات روبنایی نیست. این معضلات او را در برخورد به مشکل اساسی ناتوان میکند، اما حتی اگر از تمرکز رژیم شاه هم برخوردار شود و دستگاه اداری و نظامی بهمان «کارآیی و مدیریت» برسند، باز هم این رژیم را چاره نیست. بحران جمهوری اسلامی بحران يك کشور تحت سلطه امپریالیسم است که بر متن يك بحران جهانی استمرار دارد. بدیختی اساسی رژیم اسلامی در آن نیست که این معضلات روبنایی را دارد و فتایک است و غیره، بلکه آنست که در شرایطی متولد شد که کل این ساختار اقتصادی در همانزمان رژیم شاه، در حال فروپاشی بود. در زمینه اقتصادی، تنها تغییری که نسبت به زمان شاه صورت گرفت، عبارت بود از متمرکز گشتن بیشتر مالکیت بر صنایع و زمین، بر

تولیدات صنعتی و کشاورزی و باد کردن بخش

خدمات (امروزه ۴۷/۲ در صد مشاغل در بخش خدمات است) حاصل این مسئله فربه تر شدن سرمایه بوروکراتیک بود. دولت، کنترل بخشهای بزرگی از اقتصاد را از طریق ملی و مصادره کرده، بدست گرفت. طبق آمار، هر ساله ۱۳۶۲، ۵۰۰ تا ۶۰۰ کارگاه تولیدی با ۱۵۰۰۰۰ کارگر در اختیار سازمان صنایع ملی قرار گرفت و وزارت بازرگانی دارنده ۱۷ شرکت که از بزرگترین شرکتهای تجاری ایران بودند شد، و دارائی های بیشتر دیگر که تحت کنترل بنیادهای مختلف قرار گرفت. ۸۰٪ از تجارت خارجی و بخش اعظم تجارت کلان و خرد داخلی توسط دولت انجام میگردد. بدین ترتیب دولت بطور مستقیم رودروی کارگران قرار گرفت. رژیم نه تنها نتوانست وعده های دروغین رفاه را برآورده کند بلکه مرتباً به حقوق و مزایای کارگران حمله برده و بسیاری را بیکار کرد. بخشی از سرمایه داران وابسته به رژیم شاه از میان رفتند و قشر نوینی با استفاده از ارتباطات خود با روحانیون قدرتمند و مقامات دولتی و استفاده انحصاری از جوازهای وارداتی دولتی، منابع نایاب، و زمین به ثروتهای کلان دست یافتند.

در همان سال دولت بزرگترین مالک زمینهای اطراف شهرهای بزرگ و بیست میلیون متر مربع زمینهای شهری شد. در روستاها، ارگانهای اسلامی بزرگترین مالک شدند. مقامات دولتی و ارگانهای مختلف به گرداندگان صدها هزار هکتار زمین تبدیل شدند. اعضا جهاد و هیئتهای تقسیم اراضی به بوروکراسی قبلی روستاها اضافه گشتند. بطور مثال، هیئت مرکزی تقسیم اراضی در اوائل سال ۶۰ حدود ۲۵۰۰۰ کمیته اسلامی در روستاها برقرار کرد که بر این زمینها و اعطای وامهای کشاورزی نظارت کنند. رژیم اسلامی اعلام کرد که مالکیت خصوصی محترم و تمام اشکال قرارداد از جمله مزارعه و اجاره و کار مزدوری که در کشاورزی معمول بوده، مشروع بوده و باید ادامه پیدا کنند. بدین ترتیب دولت و ارگانهای بوروکراتیکش رودروی دهقانان قرار گرفتند.

رفسنجانی میخواهد اقتصاد را بهبود بخشد. برای اینکار یکم، برنامه های اقتصادی دوران شاه را در پیش گرفته است. دوم، برای اجرای آنها دست گدائی بسوی امپریالیستهای غربی و شرقی دراز کرده است. برنامه های اقتصادی شاه اگر نجات بخش بودند که شاه را نجات میدادند، آنهم در زمانی که در آنموقع امپریالیستها منابع مالی و وضعیت اقتصادی و سیاسی بهتری نسبت به امروز داشتند. رفسنجانی برای گدائی پیش روسها میروید که خودشان از دیگران نان گدائی میکنند. آمریکاییها امروزه بزرگترین مقروض جهانند و کل کشورهای غربی با مسئله قرض چند صد میلیارد دلاری کشورهای تحت سلطه خود مواجه اند!! و هر دو بلوک در داخل و خارج با مشکلات عظیمه ای دست به گریبانند.

دعوی جناحهای مختلف دولت بر سر اقتصاد

عمدتاً بر سر درجه دخالت دولت در اقتصاد می باشد. و امروزه نتیجه آنست که باید همان روش دولت شاه را در پیش بگیرند یعنی اقتصاد مختلط: در دست گرفتن پروژه های سنگین توسط دولت و واگذار کردن صنایع متوسط و سبک و بخشی از تجارت خارجی و داخلی به سرمایه داران بخش خصوصی و کم کردن بار دولت.

این امر معضل ایدئولوژیک بزرگی برای رژیم اسلامی است و یکی از محورهای دعوا بر سر اقتصاد، چگونگی حل این معضل است. هیاهوی دهساله آنان را در مورد خزیناتی دروغین بنام «اقتصاد اسلامی» کسی فراموش نکرده است. اسلام قرار بود «آلترناتیوی در مقابل مارکسیسم برای محو بیعدالتی سرمایه داری و ابزار در خدمت تحول و رشد اقتصادی» باشد. اکنون بیش از همیشه روشن شده که جمهوری اسلامی هم مانند رژیم شاه باید به اربابان امپریالیستش رجوع کند تا اقتصاد اسلامی را برایش بسازند تازه اگر برای خود آنها نفسی مانده باشد که بر لاشه متعفن جمهوری اسلامی روح رونق و توسعه اقتصادی بدمند؛ این امپریالیستها هستند که باید نفت را بخرند و وامهای رنگارنگ (تصریح شده در تبصره ۲۹ لایحه بودجه ۱۳۶۸) به جمهوری اسلامی بدهند تا بقول خامنه ای، جمهوری اسلامی بتواند «کشوری نمونه» بشود.

رفسنجانی برای پیشبرد برنامه هایش به ایجاد وحدتی در صفوف طبقات حاکم و جذب سرمایه داران، بازاریبانی که از متمرکز شدن مالکیتها و فرصتهای اقتصادی در دست دولت و ارگانها ناراضی بودند و متخصصین ناراضی از قبضه شدن فرصتهای شغلی توسط اعوان و انصار آخوندها و ترقی سریع اعضا سپاه پاسداران در بوروکراسی دولتی و نگذاردن جایی برای ابراز وجود تکنوکراتهای تحصیلکرده، نیاز دارد. او وقتی میگوید «مردم باید مطمئن شوند و سرمایه هایشان را بکار اندازند و در این راستا عدل اجتماعی نیز دقیقاً باید در نظر گرفته شود... ائمه جمعه در شهرها مواظب باشند ماموران دولت طوری عمل نکنند که موجب سلب اعتماد مردم شود» منظورش همینها هستند. «مردم» در قاموس هر طبقه ای که حکومت میکند، اعضای طبقه خودش هستند و «برقراری عدالت» در میان آنها را در نظر دارند.

و اما «برنامه ده ساله بازسازی» که رفسنجانی در بوق و کرنا میدمد چیست؟ و نیازهای مالی برنامه هایش چگونه تامین خواهد شد؟

«کارهای زیربنایی در بخش انرژی، صنایع مادر مثل پتروشیمی و فولاد و ماشین سازی و خدمات اساسی کشور مثل بندرها و راه آهن و چیزهایی از این قبیل که اگر نباشد هیچ کشوری نمی تواند پیش برود و نقد کردن معادن و شیلات و کشاورزی و جنگلها و اینها در برنامه های پنج ساله تنظیم میشود و انشاءالله

امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی

بحران گروگانگیری در لبنان در پی در دیده شدن شیخ شہرک حبشیت توسط کماندوهای اسرائیلی بار دیگر اوج گرفت. نمایشهایی که در پی این واقعه توسط آمریکا بر پرده آمد، یکبار دیگر بر سیاست آمریکا در قبال ایران پرتو افکند.

آمریکا، زد دیدن شیخ حبشیت توسط اسرائیل را کاری حساب نشده خواند و اسرائیل را برای بخطر انداختن جان گروگانهای آمریکا سرزنش نمود. اسرائیل پادگان آمریکا در خاورمیانه بوده و هیچ عملی را بدون آنکه دقیقاً توسط آمریکا محاسبه شده باشد انجام نمیدهد - بالاخص در منطقه ای انفجاری مانند خاورمیانه. اسرائیل خوب میدانست که این عمل، زنجیره ای از حوادث را در خاورمیانه بار خواهد آورد. این عملی کاملاً حساب شده بود که برای اعمال بعدی آمریکا صحنه چینی کرد. این بحران فرصتی دیگر بود برای آمریکا که «چماق» خود را در برابر هیئت حاکمه جمهوری اسلامی به رقص در آورد تا وعده برقراری روابط با آمریکا برای تمام جناحهای جمهوری اسلامی شیرین تر از عسل بهشتی بنماید. شك نیست که این بحران تأثیری مستقیم بر ترکیب کابینه آینده رفسنجانی خواهد گذارد. همانطوری که انهدام هواپیمای ایر باس توسط آمریکا و شکستهای مفتضحانه نیروهای سپاه پاسداران در روزهای نهائی جنگ، موقعیت رفسنجانی و شرکا را در اوضاع ایران، تقویت نمود.

پس از اوجگیری بحران گروگانگیری، آمریکائیهها کشتیهای جنگی خود را بسوی آبهای خلیج بحرکت در آوردند. یکی از مشاورین سابق شورای امنیت ملی آمریکا چنین اظهار نظر کرد: «میتوان به ظرفیت تولید نفتی ایران ضربه وارد آورد... و به ظرفیت ارتباط گیری آنها با دنیای خارج ضربه زد». این جنبه «چماق» سیاست آمریکا بود؛ و طبعاً هیئت حاکمه مستاصل جمهوری اسلامی که تمام امیدهای بازسازی را بر نفت و روابطش با دنیای خارج استوار کرده است از این حرفها قالب تهی میکند. واقعا که نوکری و وابستگی به امپریالیسم عاقبت بخیری ندارد! در کنار این تهدیدات، بوش رئیس جمهوری آمریکا، و مطبوعات غربی اعلام کردند که شاید این بحران به امر نیک بدل شده و موجب برقراری مناسبات حسنه میان ایران و آمریکا بشود؛ و باید به ایران کمک کرد که «به مناسبات عادی بین المللی» باز گردد. و این جنبه «شیرینی» سیاست آمریکاست.

سیاست خارجی آمریکا نسبت به ایران با پایان یافتن جنگ ایراق و عراق، کاملاً روشن

گشت. امپریالیسم آمریکا بدنبال اقدامات مستمر و گاه پر مخاطره چند ساله، بالاخره تصمیم گرفت منافع غرب را فعلاً و عمدتاً از کانال همین جمهوری اسلامی به پیش برد و تلاش کند با تسریع تغییر و تحولات درونی همین رژیم، آن را حکومتی با ثبات ساخته و در چارچوب منافع آمریکا سازمان دهد.

اهداف این سیاست همانی است که از ابتدای بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی دنبال میکرده است: ممانعت از اینکه اوضاع انقلابی در ایران عمیقتر گشته و بدیگر نقاط منطقه گسترش یابد و ممانعت از اینکه ایران سکوی پرش شوروی شده و تهدیدی برای منافع آمریکا و کشورهای وابسته به غرب در این منطقه گردد؛ و بالاخره احیاء سلطه غرب در ایران.

در سیاست قبلی آمریکا، یکی از بدیلهای بسیار محتمل برای متحقق ساختن اهداف فوق عبارت بود از تضعیف جمهوری اسلامی از طریق جنگ ایران و عراق و فراهم آوردن مقدمات جایگزین کردن ناگهانی آن با نیروهای باب طبع خود. مشابه همین سیاست را در نیکاراگوئه پیش میبرد. در آنجا نیروئی مانند کنترا را سازماندهی کرد که ابزار اصلی پیشبرد سیاستهایش بود. امروزه در نیکاراگوئه نیز سیاست خود را تغییر داده و اهداف خود را از طریق «سیاست کنترل مثبت» دنبال میکند. تغییر سیاست آمریکا ناظر بر یکسری عوامل جهانی و داخلی است.

«سیاست کنترل مثبت» آمریکا، بر آن است که با فشار از بیرون و تقویت نیروها و سیاست های مطلوبش در داخل هر يك از این کشورها، رژیمی باب طبع خود بیاراید بدون آنکه به شیوه هایی مانند تجاوز نظامی یا کودتای نظامی، متوسل گردد.

بغیر از اینکه آمریکا نتوانست بجز هیئت حاکمه اسلامی، نیروهائی را مستعد تبدیل شدن به ابزار اصلی سیاستهایش در ایران بیابد، اوضاع بحرانی ایران و منطقه خاورمیانه، ریسک چنین اقداماتی را صد چندان میگرد. این کار فرصتی را برای تشدید فعالیت نیروهای انقلابی ایجاد کرده و میتوانست منجر به آغاز پروسه انقلابی نوینی در ایران گردد؛ میتوانست بی ثباتی رژیمهای وابسته به غرب در خاورمیانه و بالاخص در همسایگی ایران را در پی آورد؛ میتوانست رقابتهای آمریکا و شوروی را به سطح يك رودروئی نظامی ارتقاء دهد؛ آمریکا مطمئن نبود که در سطح بین المللی این کار چقدر بنفعش تمام میشود. بویژه در شرایطی که شوروی سیاست خارجی نوینی با ژست «دفاعی» اتخاذ کرده و مایل است که در سطح

جهانی آمریکا را قدرت «متعرضی» بنمایاند. بالاخره اینکه، چنین حرکتی میتوانست تضادهای جامعه آمریکا را حادثتر کرده و اعتراضات توده ای را در دژ خودش موجب شود.

سیاست نوین آمریکا با توجه به این اوضاع با ابزار و ضرب الاجلهایی متفاوت پیش میرود. تهدید و اعمال فشار با استفاده از ابزار دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی و سیاسی در سطح منطقه ای و بین المللی همراه با ترسیم دورنمای برقراری مناسبات حسنه و بسیار پر رونق، مولفه های این سیاست است. ارائه یکسری «راهنمای عمل» به جمهوری اسلامی و تضمین اجرای آنها محکی برای سنجش حسن نیت جمهوری اسلامی است. قطع حمایت از حزب الله لبنان و فشار گذاردن بر آنها برای آزادی گروگانهای آمریکائی، و عدم هرگونه مداخله در امور رژیمهای غربی منطقه و همکاری با آنان از جمله این «راهنمایی» هاست. ترکیه و پاکستان نقش مهمی را در سازمان دادن جمهوری اسلامی در همکاریهای منطقه ای مورد نظر آمریکا دارند. آمریکا خواهان آن نیست که جناح متمایل به غرب از طریق کودتائی قدرت را قبضه کند چراکه در اوضاع بحرانی ایران و منطقه میتواند به نتایج نامطلوب منجر شود؛ اما خواهان آنست که تسویه های لازم - حتی اگر لازم باشد خونین - صورت بگیرد تا به این پروسه سرعت بخشد.

هشدارهای مداوم به شوروی مبنی بر اینکه هرگونه فعالیت برضد منافع آمریکا با پاسخ نظامی روبرو خواهد شد بخشی لاینفک از این سیاست است. بطور مثال، پس از برقراری مناسبات ایران و شوروی، آمریکا به شوروی هشدار داد که «حد خود» را نگهدارد. و یا در بحبویه بحران گروگانگیری، بوش بی مقدمه، لو رفتن شبکه جاسوسی سیا در ایران که با همکاری بلوک شرق انجام گرفت را، اعلام نمود. اینها نشانه آنست که رقابت میان امپریالیسم آمریکا و سوسیال امپریالیسم شوروی بقوت خود باقی است و کماکان بطرق متنوع ادامه دارد و هر يك آماده اند تا در این نقطه استراتژیک جهان، میدان را بر دیگری تنگ کنند.

ایران عرصه رقابت نیروهای سیاسی مختلف ارتجاع اسلامی و رقابتهای امپریالیستی است. هنوز هیئت حاکمه مقتدیری در راس دولت قرار ندارد. هر چند بوجود آوردن چنین حاکمیتی در صدر وظایف رفسنجانی است اما از نیت تا عملی کردن آن راهی دراز در پیش است و آنهم راهی پر پیچ و خم که در هر پیچش، میتواند طغیانهای توده های جان بلب رسیده و همچنین خرابکاریهای رقبا را، انتظار کشد.

پانزدهم...

آرام آرام مسیر خودش را پیش میبرد و در پایان دو برنامه خواهیم دید که اینجا همه چیز روی دوی پای خودش ایستاده است. اما در حال حاضر برنامه کوتاه مدت لازم داریم... راه عملی که ذهن ما رسیده و فکر میکنم میتواند در این دو سه سال پیش از آن که صنایع مادر ما به کمک ما بیاید، مشکل ما را تا حدودی کم بکند این است که امکانات برای همه کارخانه ها و مراکز تولیدی که در کشور ما وجود دارند فراهم بکنیم تا همه با ظرفیت کامل بتوانند کار کنند... الان بسیاری از این کارخانه ها با ۲۰، ۳۰، ۴۰٪ ظرفیت دارند کار میکنند...» (نماز جمعه ۱۳ مرداد)

هدف عمده این برنامه ایجاد ارز بیشتر برای جمهوری اسلامی است. بهمین جهت نفت و معادن در الویت قرار دارند. در زمینه زیرسازي، هدف بوجود آوردن تسهیلات و تاسیسات زیربنایی از قبیل بنادرو راه آهن و شرکت های بیمه بین المللی و... و تربیت نیروی متخصص کافی با هدف جلب سرمایه گذارهای خارجی و تسهیل تجارت خارجی است. در صنایع متوسط و سبک الویت با صناعی است که باید محصولاتش صادر شده و برای دولت ارز بیاورد. (دولست امیدوار است که چنین باشد!) و صنایع بجا مانده از زمان شاه یعنی صنایع جایگزین واردات، مانند لاستیک سازی و خودرو سازی و غیره که برای دولت کمک هزینه ارزی خواهد بود. یعنی مثلاً فرانسوی ها بجای صادر کردن پژو به ایران، ماشین آلانسان را می آورند و با استفاده از نیروی کار ارزان تولید میکنند. بخشی از محصول تولید، سهم آنان خواهد شد. این روش قرار است در پروژه های گاز و نفت و مواد خام دیگر نیز عملی شود. طرح توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی منطبق بر منطق يك اقتصاد وابسته است.

رفسنجانی میخواهد برای «مبارزه» با وابستگی اقتصاد ایران به صادرات نفت، چاه های نفت بیشتری را در شمال بکک روسها استخراج کند و بقول خودش دیگر معادن کشور را «نقد کند»! اینها وقتی از مضرات «اقتصاد تک پایه» سخن میگویند منظورشان آن نیست که جامعه تولید کشاورزی و صنعتی ندارد و مردم نمیتوانند نفت بخورند! منظورشان آن است که دولت برای چرخاندن اقتصاد وابسته خود فقط يك منبع درآمد ارزی دارد که باید با آن هزینه خرید های نظامی (که در الویت قرار دارند) و دیگر وارداتش، بهره و اقساط وامهايش و خرج بوروکراسی عریض و طویل بیمصرفش را بپردازد. برای مقابله با این معضل جمهوری اسلامی تلاش دارد منابع ارزی خود را چند گانه کند. چگونه؟ همانطور که يك كميرادور خادم نظام امپریالیستی میکند: از طریق کسب وامهای گوناگون (وام گرفتن از بانکهای بین المللی و دولتهای دیگر، خرید نسبه) و سرمایه گذاری خارجی، و سرمایه گذاری بیشتر دولتی و خارجی در اکتشاف نفت و معادن، و صادرات

گاز، به حداقل رساندن مصرف مردم و به حداکثر رساندن صادرات مواد مورد نیاز مردم مانند میوه جات و غذاهای دریایی و غیره. ارز حاصله، در درجه اول، صرف «تقویت دفاعی» میشود. استفاده از وامهای خارجی برای خریدهای نظامی و تجدید بنای پایگاههای نظامی (که جزء طرحهای عمرانی آورده میشود) طبق تبصره ۲۹ لایحه بودجه مجاز شناخته شده است. اما استفاده از وام برای وارد کردن کالاهای روزمره مصرفی «خطرناک، مضر، و موجب وابستگی و گسترش سلطه دشمنان بر کشور» است. (بنقل رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس) البته جمهوری اسلامی برای تامین مواد غذایی روزمره مردم برنامه دارد و طبق گفته همان مرتجع برنامه عبارتست از طرحهایی مانند عوض کردن الگوی مصرف مردم از برنج خوری به سبب زمینی خوری و تبدیل اراضی برنج به اراضی کاشت سبب زمینی که چندین برابر محصول بیشتر میدهد. این کودنها در این زمینه هم از مرز «خلاقیت» شاه آنطرفتر نرفته اند. در بخش کشاورزی بیشترین الویتها نه به تولید مواد غذایی مردم بلکه به توسعه تاسیسات زیربنایی مانند سدسازیها و تامین خدمات لازم برای توسعه کالاهای کشاورزی که از طریق صادرات برای دولت ارز بیاورد خواهد شد. این رژیم سبب زمینی هم برای مردم فراهم نخواهد کرد.

برنامه اقتصادی رفسنجانی بالاخره مسئله به اجرا در آوردن «قسط و عدالت اسلامی» را نیز حل کرده است. رئیس کمیسیون برنامه و بودجه میگوید که قرار است اینکار از طریق رشد و گسترش «فرهنگ مالیات» در میان آن اقاراده هایی که «شبانه ۷۰۰ هزار تومان به جیب میزنند» حل شود و بدین ترتیب با موفقیت در گرفتن مالیات از اینها، «عدالت اسلامی» برقرار خواهد شد.

رفسنجانی و تکنوکراتهایش تصریح کرده اند که دو برنامه پنج ساله اول هنوز برنامه رونق اقتصادی نبوده و صرفاً برنامه آمادگی است. رفسنجانی می گوید که از من انتظار معجزه نداشته باشید. اینکه رفسنجانی نمیتواند بلافاصله برنامه رونق اقتصادی ارائه دهد و فعلاً میخواهد دستگرمی کند در درجه اول و عمدتاً مربوط به وضعیت کسانی است که باید اقتصاد وابسته جمهوری اسلامی را راه بیندازند، یعنی سرمایه داری بین المللی. «گزارش بانک توسعه اقتصادی آسیا که دیروز در مانیل منتشر شد میگوید که نزول در اقتصاد جهانی منجر به کاهش رشد در اقتصادهای پررونق آسیا در ۱۸ ماه آینده خواهد شد...» (تایمز مالی - ۵ ژوئیه ۱۹۸۹) و گزارش سال جاری بانک جهانی اعلام کرد که: «شواهد دال بر آنست که در دهه آینده ورود سرمایه به کشورهای در حال توسعه کاهش خواهد یافت...» میلارد لانگ نویسنده این گزارش گفت «کشورهای جهان سوم باید با این واقعیت روبرو شوند که نظامهای مالی آنها در

آشفستگی است.» گزارش بانک جهانی شرط دادن وام به بسیاری این کشورها را واگذاری بانکها به بخش خصوصی اعلام کرده است: «برای چندین دهه پس از جنگ دوم جهانی نظام مالی طوری تنظیم یافته بود که اهرمی برای کنترل اقتصاد باشد و نه تضمین امنیت و سلامت بانکها... برای بالا بردن کارآئی نهادهای مالی و بازارها باید توسط نیروهای بازار هدایت شوند و نه رهنمودهای حکومت.» به عبارت دیگر اگر حکومتی وام میخواهد باید بانکهایش را به سرمایه داران بزرگ داخلی و خارجی واگذار کند و کنترل قیمت بر کالاها را حذف کند.

این رونق اقتصادی و وامی که بانک بین المللی برای اعطای آن شرایط سختی ایجاد کرده و سران جمهوری اسلامی را از رسیدن سریع به «اقتصاد اسلامی نمونه» محروم کرده است، چندین دهه پس از جنگ دوم برای کشورهای «در حال توسعه» چه ارمغانی داشته است؟ این توسعه اقتصادی کشته و بطور زجر آوری کند و انگلی را مردم یکبار در زمان شاه مزه کرده اند. فقط يك فقره از نتایج این توسعه های امپریالیستی در کشورهای تحت سلطه، مردن ۵۰۰ ۰۰۰ کودک در سال گذشته بوده است. (به گزارش تکان دهنده ای که در همین شماره بچاپ رسیده است، رجوع کنید)

درجه وابستگی يك کشور تحت سلطه امپریالیسم باچه سنجیده میشود؟ عمدتاً با اینکه سازمان تولید اجتماعش چقدر تابع سرمایه بین المللی است. نیازهای سرمایه بین المللی از هر سو در تضاد با نیازهای اکثریت توده های مردم در این کشورهاست. مناسبات ایران با امپریالیسم چیزی خارج از زندگی روزمره مردم نیست. امپریالیسم هیولائی در فراسوی مرزها نیست. امپریالیسم همین مناسبات تولیدی غالب در جامعه است که در تاروپود زیر بنای اقتصادی یافته شده است و تمام روبنای سیاسی و ایدئولوژیک آنرا به خدمت میگیرد. شعارهای «ضد امپریالیستی» آخوندها تفاوتی در ماهیت این امر که آنان کارگزاران امپریالیسم در ایرانند نمیدهد.

گرانی، بیکاری، اعتیاد، دزدی، فحشاء، زاغه ها، و هزار درد دیگر، محصول نظام اقتصادی - سیاسی است که جمهوری اسلامی آنرا حفاظت و تولید و باز تولید میکند. همانگونه که در اطلاعیه (خمینی مرد، مرگ بر جمهوری اسلامی!) اتحادیه کمونیستهای ایران (س) گفته شد: «خمینی روح مجسم نظام ستم و استثمار در ایران بود. او مرد اما ماشین کهنه دولتی و دیگر نمایندگان و محافظان این نظام مانده اند. تا زمانیکه این دستگاه درهم شکسته نشود و تمام مدافعانش به دار انقلاب آونک نگردند، تا زمانیکه تمام جناحهای طبقه حاکمه - غالب یا مغلوب، صاحب قدرت یا ضعیف - به گورستان بدرقه نشوند، روح نظام در پیکرهای کثیف دیگری بر حیات خود ادامه خواهند داد.»

«حزب کمونیست ایران»

و استراتژی

«جنگیدن برای تسلیم شدن»

در ادبیات قدیم چین داستانی است بنام «حاشیه آب» با قهرمانی بنام سون چیانگ. جناح انقلابی حزب کمونیست چین در مبارزه علیه راستها در اواخر دوران مائو از این اثر برای افشای تسلیم طلبان و افشای استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن» استفاده می نمود. سون چیانگ يك فرمانده ارتش دهقانی بود که علیه خان فئودال میجنگید. او فرماندهی دلیر و جنگجو و از خانواده اشراف بود. بالاخره خان «تسلیم» سون چیانگ شد و او را مقرب بارگاه خود کرد، و او به یکی از مقامات بالای بارگاه خان تبدیل شد. در واقع این سون چیانگ بود که تسلیم شد. بطور خلاصه «سون چیانگیسم» یعنی اینکه هدف در جنگ نه سرنگون ساختن دولت موجود، بلکه راه یافتن در آن است.

اینگونه تمثیلهای و نمونه ها در تاریخ قدیم ایران نیز بچشم می خورد. داستان زندگی کسانی که دورانی علیه حاکمان ظالمی جنگیدند ولی سرانجام به اشکال گوناگون تسلیم شدند. شاید برجسته ترین نمونه، داستان کاوه آهنگر باشد. کاوه مردم را علیه ضحاک شوراند و بجایش شاهزاده دیگری بنام فریدون را به تخت نشاند.

تاریخ معاصر ایران نیز نمونه های زیادی از اینگونه مبارزات و یا مبارزان را - با خاستگاههای طبقاتی متفاوت - بخود دیده است. مبارزینی که یا در همان نیمه راه تسلیم شدند، و یا زمانی که قدرتی یافتند خود تبدیل به مدافعان همان سیستمی گشتند که زمانی علیه آن برخاسته بودند.

تسلیم طلبی، اشکال گوناگون دارد و لزوماً تسلیم طلبی بشکل آشکارا با دشمن کنار آمدن و اسلحه را بر زمین گذاشتن و روی آوری به مذاکره، سازش و همکاری مستقیم با دشمن نیست. يك نیرو میتواند آنچنان بجنگد که حکومتگران قبلی را جملگی از دم تیغ بگذراند ولی خود تسلیم همان مناسبات و سیستم موجود و مدافع آن گردد.

بازرگان دارند. همچنین طبقه کارگر باید بدنبال سهم و غرامتی برای شرکت در بازسازی این سیستم باشد. با تشدید فشارهای عینی بر جنبش کردستان حکما ب فکر فرماندوم در کردستان می افتد و از فرماندوم در شیلی دفاع کرده و جمهوری اسلامی را بدان کار فرا میخواند. زمانی که امپریالیستها با کمک نیرو های سازشکار و مرتجع فلسطینی طرح دولت کوچک را مطرح کردند تا از این طریق بر آتش جنبش الانتفاضه آب سردی بپاشند، حکما بدفاع از این طرح میپردازد. این دفاع را صبرفا نباید بحساب اعلام مواضع خشك و خالی این حزب گذاشت، بلکه قبول دولت کوچک فلسطین از سوی این حزب در واقع اعلام موضع آشکار نیست مبنی بر اینکه ما خواهان انقلاب نیستیم.

اینکه چگونه حکما، اینگونه مواضع شدیداً رفرمیستی را با عبارت پردازی های «چپ» یا آشکارا راست تئوریزه میکند، اهمیت چندانی ندارد. آنچه اهمیت دارد اینست که: چرا حزبی که زمانی داعیه «نقد رادیکال» از انحرافات جنبش کمونیستی را داشت با چنین سرعتی به گرداب رفرمیسم در غلتید؟

بقیه در صفحه ۱۰

«حزب کمونیست ایران» (حکا) یکی از نمونه نیروهایست، که استراتژی «جنگیدن برای تسلیم شدن» می باشد. شاید گفتن این مطلب در مورد حکما تعجب آور باشد، زیرا این حزب هم خود را «کمونیست» دانسته هم به مبارزه مسلحانه انقلابی مشغول است و هم خود را «مخالف» هر گونه ائتلاف و اتحادی با بورژوازی از هر نوعش قلمداد میکند. و بالاخره آنکه حکما از لحاظ ماهیت طبقاتی نیز با نیروهای آشکارا تسلیم طلب و ضد انقلابی که هنوز بقدرت نرسیده خود رامدافع تمامی مناسبات ارتجاعی حاکم بر جامعه میدانند، متفاوت است.

مواضع اتخاذ شده از جانب حکما، در قبال تحولات سیاسی يك ساله اخیر در عرصه بین المللی، منطقه ای و ملی - که در نشریاتشان و سخنرانیهای رهبرانیشان در خارج از کشور منعکس شده - نمایانگر آن است که این حزب بیش از پیش در حال رویگردانی از انقلاب و دل بستن به رفرم می باشد. با قبول قطعنامه ۵۹۸ از سوی جمهوری اسلامی و عوامفریبی هایش مبنی بر بازسازی و فضای باز سیاسی حکما به این فکر می افتد که طبقه کارگر باید تلاش نماید تا در صحنه سیاست ایران سخنگویان علنی خود را داشته باشد، به همانگونه که لیبرالهای مرتجع سخنگویانی از قبیل

حزب ...

نظرات اینان بعنوان نظرات ماثو یا استالین نظرات بی پایه خود را در پوشش عبارت پردازیهای مغشوش و ابهام آمیز قالب می کند. * حکا در باره مائوئیستها می نویسد: «مارکسیسم از نظر اینها يك تئوری (و در واقع تنها تئوری معتبر) تحول قهر آمیز اوضاع موجود بود. ایده انقلاب به مارکسیسم گره خورده است و هر کس که در تمام طول تاریخ معاصر در پی تحول ناگهانی و قهرآمیز اوضاع حتی برای عملی کردن اصلاحات کاملاً بورژوائی، بوده است بناچار جایی در سیستم فکری خود برای مارکسیسم باز کرده است.» (کمونیست شماره ۵۱ - صفحه ۱۰)

حکا در اینجا، مبارزات قهرآمیز مائوئیستها برای کسب قدرت سیاسی را در کنار رفرمیستهای مسلح (رفرمیستهای مسلحی نظیر حکا که پوشش مارکسیستی هم دارند) میگذارد. مضافاً با اتکا به این فرض، حکم صحیحی که مائوئیستها همواره بر آن تاکید داشته و دارند را به زیر سؤال میبرد. این حکم که، مارکسیسم تنها و تنها تئوری معتبر برای انقلاب قهر آمیز است. اولین کسی که بعد از مارکس وانگلس بر این حقیقت بنیادین تاکید گذارد، لنین بود. لنین در مقابل تحریفات سوسیال دمکراتهای انترناسیونال ۲ مجبور گشت که این اصل مارکسیستی را از زیر بار تحریفاتشان بیرون کشد و زنده نماید که: «ضرورت تربیت سیستماتیک توده ها بقسمی که با این نظریه و همانا با این نظریه انقلاب قهری مطابقت داشته باشد، همان نکته ایست که شالوده تمام آموزش مارکس وانگلس را تشکیل میدهد.» (دولت و انقلاب - منتخب آثار غارسی - صفحه ۵۲۴)

انکار یا در ابهام گذاردن این «شالوده تمام آموزش مارکس وانگلس»، سرآغاز اختلاف میان مارکسیسم و اپورتونیسم میباشد. سرآغاز اعلام این موضع از جانب اپورتونیستها که ما با این سیستم سر جنک نداریم و جایی در کنار آن میخواهیم. حکا با اینکار میخواهد مارکسیسم را متعارف و لیبرالیزه سازد و این حکم - یعنی در هم کوبیدن قهری ماشین دولتی - را حداکثر به تئوری بی آزاری برای توجیه رفرمیسم مسلح، بدل سازد. از همین رو ست که انقلابیگری مائوئیستها را تحت عنوان يك جانبه گری (یعنی بر اینکه فقط به این جنبه مارکسیسم اتکا میکنند)، دگماتیسم (یعنی بر اینکه میخواهند آنرا در هر شرایطی بکار بندند) و آتاریشیسم (یعنی بر اینکه به رفرم توجهی ندارند) می کوبند. جرم ماثو از نظر حکا این است که به هیچوجه در مقابل تر های رویزیونیستی و رفرمیستی درباره دولت کوتاه نیامد و همواره بر ضرورت درهم شکستن قهری ماشین دولتی بورژوائی اصرار ورزید. این کنه اختلاف حکا با مائوئیستها در چگونگی برخورد به کسب قدرت سیاسی است. اختلافی که راه را برای «سون چیانگ» شدنشان باز می کند.

ما فعلاً به تحلیل حکا از قدرت سیاسی موجود - یعنی جمهوری اسلامی - کاری نداریم، و تاکید نقد کنونی خود را بر در کس که حکا از نقش دولت در سوسیالیسم ارائه میدهد، نیز متمرکز نمی سازیم. در این زمینه باندازه کافی اختلافات جنبش ما (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) با اینان

مسئله عوامل گوناگونی در تسریع این پروسه نقش داشتند. اما چنین سرانجامی ریشه در نگرش حکا به مسئله ماهیت دولت و قدرت سیاسی دارد. «سون چیانگسیسم» را در برخوردش به ماشین دولتی و طریقی که برای متحول شدن جامعه ارائه میدهد، میتوان شناخت. این مسئله که يك نیرو بدنبال سهم - یا سهم بیشتری - از این سیستم می باشد و جایی در کنار آن برای خود می یابد و یا اینکه منافع طبقاتی حکم می کند که در پی نابودی قطعی کل این سیستم و نفی تمامی اشکال ستم و استثمار باشد، سرنوشت آن نیرو و اینکه تا کی و تا کجا میجنگد، را تعیین مینماید. همانطور که لنین بارها تاکید نموده، روش برخورد به دولت بارزترین نکته ایست که نشان میدهد يك نیرو واقعا خواهان انقلابی جدی و عمیق است یا فقط به جمله پردازی در مورد انقلاب می پردازد. این معیار وسنك مسك مهمی است که میتوان هر حزبی را با آن سنجید و مورد قضاوت قرار داد. قطعاً نیت خیر یا بد بانیان و طرفداران چنین حزبی نقشی در تعیین سرنوشت نهایی آنان ندارد؛ زیرا مبارزه طبقاتی قوانین خودش را داراست.

مائوئیستها - کسب قدرت بطریق قهرآمیز - حکا

بجرات میتوان گفت یکی از مهمترین دلایل ناکامی مائوئیستها در ایران در استفاده از فرمتهای انقلابی سالهای ۶۰ - ۵۶، عدول از اصل مارکسیستی کسب قدرت سیاسی بشیوه قهر آمیز و برخورد انحرافی بطوراهم به مقوله دولت و بطور اخص به حکومت جمهوری اسلامی بود. این انحراف از یکسو ریشه در جهت گم کردگی ایدئولوژیک - سیاسی مائوئیستهای اصیل داشت و از سوی دیگر بیانگر عدم گسست از پاره ای انحرافات کهنه جنبش بین المللی کمونیستی بود. (انحرافات از قبیل تفاوت ماهوی قائل شدن میان شکل فاشیستی از دیکتاتوری بورژوازی و شکل بورژوا دمکراتیک آن توسط کنگره ۷ کمینترن تا اختراع تز «دوگانه بودن ماشین دولتی» توسط احزابی مانند حزب کمونیست اندونزی که موجب وارد آمدن مدمات جدی به جنبش کمونیستی، گشت. اثرات این انحرافات علیرغم مبارزات سترگ حزب کمونیست چین تحت رهبری مائو علیه رویزیونیستهای خروشچیفی که انحرافات کمینترن را به يك خط کاملاً رویزیونیستی تکامل داده بودند، باقی ماند و بخشی از احزاب و سازمانهای کمونیست را به پارلمانتاریسم و تسلیم طلبی آشکار و نهان کشاند.)

این انحرافات، خود را در اشکال «چپ» و راست در جنبش کمونیستی ایران در دوران ۶۰ - ۵۷ بروز داد. شکل راست آن بطور زنده ای بصورت دنباله روی از این جناح یا آن جناح بورژوازی بوده و شکل «چپ» آن کسب قدرت سیاسی را معادل اعمال حاکمیت و کنترل تولید در کارخانه ها می دید و تز «دوگانه بودن ماشین دولتی» را در عمل مورد تصدیق قرار میداد. هر دو شکل، با مطرح نمودن خواسته های رفرمیستی و اکونومیستی از زیر بار وظیفه کسب قدرت سیاسی و در هم شکستن ماشین دولتی و بویژه قلب آن یعنی قوای مسلح دشمن توسط ارتشی انقلابی شانه خالی می نمودند.

حکا که داعیه «نقد» انحرافات را داشت، نه تنها از متد های انحرافی رایج در جنبش گسست نکرده، بلکه آنها را به سطحی کیفیتا رفرمیستی تر ارتقا داد و این آغاز همان سرایشی بود که بسرمت ظواهر «چپ» این حزب را بکناری نهاد و ماهیت راستش را آشکارتر ساخت.

اخیراً حکا در مقالاتش با اشاراتی به گذشته جنبش چپ در ایران سعی کرده تا نقطه تمایزش را با مائوئیستها و کسانی که عمدتاً در دهه ۱۳۴۰ و اوائل دهه ۵۰ تحت تاثیر آموزه های مائو بودند، روشن سازد. لازم بتذکر است که حکاستعداد شگرفی در مغلطه گری و تحریف دارد. حکا حقایق مسلم و بسیار روشن تاریخ مبارزه طبقاتی را تحریف می کند. و از سر استیصال موضوعات و مقولات کاملاً متضاد و بیربط با یکدیگر را در کنار هم می چیند تا نتایج دلخواه خود را بگیرد. حکا استالین و مائو را در کنار جمال عبدالناصر و لومومبا و یا چهای نو می گذارد و با کوبیدن

* - جالب توجه است که مبارزه حکا با مائوئیستها از تکرار ترجیح بدعای توخالی رویزیونیستهای روسی و ترونسکیستها مانند: «مائوئیستها همراه ماثو دفن شدند، مضمحل شدند، دیگر اثری از آنان نیست و...» فراتر نرفته است. این شیوه را باید بحساب درماندگی این حزب و ناتوانی اش در مبارزه ایدئولوژیک با مائوئیستها گذاشت. بویژه آنکه حکا خود را نظریه پرداز ضد مائوئیست میداند ولی تا کنون حتی يك سند در نقد آثار ماثو ارائه نداده است. روش فوق الذکر قبل از اینکه قوت قلب دادن بخود حکا باشد این کاربرد را دارد که به حاکمان جهان گوشزد می کند که: «حساب ما از مائوئیستها جداست، ما را با آنها قاطی نکنید. برای امپریالیستها و مرتجعین یادآوری ماثو یادآور تلخی های بیشتر است: تلخی انقلاب! تلخی بیاخیزی میلیونها توده سراسر جهان! تلخی رهایی سرزمینی با يك چهارم اهالی کره زمین! و تلخی بیادگار ماندن آنچه آن آموزشها و ترسیم آنچه آن راهی که امپریالیستها را هرگز آرام نخواهد گذاشت. از همین رو سعی بر آن دارند که هر اپوزیسیون را با بر چسب لنینیست، استالینیست و مائوئیست بکوبند. و این برای يك رفرمیست صادق، درخناک است.

رفرمیسم را به لنین نسبت می‌دهد. لنین جمهوری دموکراتیک بورژوازی را همواره بعنوان چیزی مکارتر از تزاریسیم و بعنوان وسیله ای برای برده کردن توده های کارگر تصویر می‌کرد. او ساختار سیاسی جمهوری دموکراتیک، که بر مبنای رسوخ روحیه بورژوازی در همه جوانب زندگی اجتماعی قرار دارد همیشه افشا می نمود. اثر جاودانه و تاریخی «دولت و انقلاب» که بر مبنای تجارب انقلاب ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷، مشاهده و مطالعه دموکراتیک ترین جمهوری های بورژوازی آن دوران نوشته شد، موبد کامل نظر فوق می باشد.

البته این مسئله واقیعت دارد که لنین مبارزات معینی را علیه کسانی که نافی اهمیت مبارزه برای خواسته های دموکراتیک بودند، پیش برد؛ و اظهارات صریحی مبنی بر اینکه «دموکراسی مطابق با سرمایه داری رقابت آزاد و ارتجاع سیاسی مطابق انحصار بوده، و در نتیجه امپریالیسم نافی دموکراسی می باشد»، داشت. ولی کسی که خود را لنینیست میدانند نمیتواند ادعا نماید که منظور لنین دامن زدن به نوعی از مبارزات دموکراتیک همانند حکما، بود که از قرار شرایط برای سر خوردن بسمت سوسیالیسم را بدون نیاز به يك انقلاب قهرآمیز، ممکن می سازد. لنین در تقابل آشکار با این نظریه رفرمیستی قرار داشت که گویا يك جبهه دموکراتیک یا يك دوران دموکراسی وسیع و گسترده میتواند تناسب قوا را به نفع سوسیالیسم بر هم زند. او بارها و بارها موکدا بر لزوم يك انقلاب قهر آمیز جهت سرنگونی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم تاکید ورزید و در «دولت و انقلاب» نوشت: «... بدون يك انقلاب قهر آمیز، بدون درهم شکستن ابزار قدرت دولتی که توسط طبقه حاکمه ساخته شده، آزادی طبقات تحت ستم غیر ممکن است».

البته این مسئله هم واقیعت دارد که جنبش بین المللی کمونیستی بویژه کمیترون با مطلق نمودن این بحث لنین که «امپریالیسم و دموکراسی مانع الحجم می باشند» به انحرافات معینی دچار گشت. این انحراف با اتکا به «تئوری بحران عمومی» این نتیجه گیری را نمود که بورژوازی کاملا در ضدیت با دموکراسی قرار داشته و فاشیسم شکل ضروری و اجتناب ناپذیر حکومت سیاسی خواهد شد و بورژوازی فقط از طریق ترور مطلق میتواند کنترل خود را بر پرولتاریای شدیداً فقیر زده اعمال دارد. این موضع کششی قوی را اعمال نمود که موضع کمونیستی بر روی مسئله دموکراسی بکناری گذاشته شود؛ بینش مارکسیستی - لنینیستی بر روی مسئله دموکراسی ضعیف گردد و دفاع از دموکراسی بورژوازی بعنوان يك هدف و ایده آل در نظر گرفته شود. حال آنکه دموکراسی بورژوازی رقابت آزاد با دموکراسی بورژوازی دوران انحصار کیفیتاً یکدیگر تفاوتی نداشته و ندارد.

بسیاری، تحت عنوان اینکه بورژوازی دیگر نمیتواند و نمی خواهد پرچمدار دموکراسی بورژوازی و منافع ملت باشد، به این موضع بغایت انحرافی در غلتیدند که پس پرولتاریا باید آن پرچم را در دست گیرد. و مشخص نبود که چه کسی باید پرچم دیکتاتوری پرولتاریا را برافرازد. متأسفانه این موضع گیری، کمونیستی جلوه داده میشد. این انحراف در دوران جنگ جهانی دوم و بعد از آن بویژه در کشور های امپریالیستی (که دفاع از منافع ملی کاملاً ارتجاعي است) عملاً به دفاع از جناحهای امپریالیستهای دموکرات در مقابل امپریالیستهای فاشیست و سازش طبقاتی کشیده شد و موجب از کف رفتن فرصت های انقلابی و به رویزیونیسم در غلتیدن بسیاری از احزاب کمونیست گشت. در کشور های تحت سلطه که دفاع از آزادیهای دموکراتیک و ناسیونالیسم انقلابی از خصیصه ترقی خواهانه برخوردار است، این انحراف بصورت خلع سلاح شدن در مقابل اقتدار معینی از بورژوازی، بروز یافت؛ و موجب تقویت یا غلبه گرایشات بورژوا - دموکراتیک و ناسیونالیستی در بسیاری از سازمانها و احزاب کمونیست گشت. تاریخ ایران نیز بارها شاهد خلع سلاح گشتن بسیاری از نیروهای کمونیست در مقابل گرایشات فوق بوده است.

حکا، مانند هر جریان انحلال طلبی توانائی ویژه ای در ارتقاء انحرافات کهنه جنبش بین المللی کمونیستی تا سطح اصول دارد. موضع این حزب در برخورد به مسئله دموکراسی کیفیتاً و در سطح بالاتری، فشرده انحرافات فوق می باشد. نتیجتاً چندان عجیب نیست که حکما می نویسد: «... در ... بقیه در صفحه ۱۹»

روشن است. «سوسیالیسم» حکما چیزی جز همان «سوسیالیسم» نوع خروشچی و تنگ سیانو پیئگی نیست. «سوسیالیسم» که در آن پرولتاریا پس از کسب قدرت سیاسی و عبور از دوران گذار (و بقول آقای حکمت «تثبیت حکومتش») باید بی چون و چرا به سر کار وزندگی خود برگردد، به فعالیت اقتصادی بپردازد، کاری بکار سیاست و مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیسم و منجمله سرنگون کردن مداوم بورژوازی نویسی که مرتباً از خاک جامعه سوسیالیستی سر بیرون می آورد، نداشته باشد. امروزه نفی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در واقع نفی سوسیالیسم و جهت گیری بسمت کمونیسم جهانیست. این امر کاملاً در جهت منافع طبقاتی حکما میباشد. از همین رو حتی آنچه را که بنام «سوسیالیسم» تحت عنوان شعار «آزادی، برابری، حکومت کارگری» فرموله مینمایند، چیزی جز ایده آلگیره نمودن دموکراسی بورژوازی نیست. این زمانی بطور روشن قابل درک است که راهی هم که برای رسیدن به «سوسیالیسم» شان تصویر میکند - یعنی جمهوری دموکراتیک انقلابی - کاملاً فشرده همان آمال و آرزوهای بورژوا دموکراتیک بوده و بیش از هر جای دیگری تحریفات آنان را نسبت به تئوری مارکسیستی دولت، نشان میدهد.

چگونه لنین مورد تحریف قرار می گیرد؟

هر کس اندک آشنائی با چار چوبه نظری حکما داشته باشد، می داند که حکما برای رسیدن به «سوسیالیسم»، عبور از یک دوران دموکراسی بورژوازی را ضروری دانسته و مبارزه برای آن را هدف خود قرار داده است. «... پرولتاریا دقیقاً از آنرو که بمنظور رسیدن به هدف نهائی خود - سوسیالیسم - نیازمند ایجاد و تضمین دموکراتیک ترین نظام سیاسی ممکن در جامعه سرمایه داری و تحمیل حداکثر امتیازات اقتصادی ممکن به بورژوازی به نفع پرولتاریا و زحمتکشانش است، پیگیری خود را در يك انقلاب دموکراتیک به ثبوت می رساند» (پوپولیسیم در برنامه حداقل - صفحه ۱۶)

خواسته های فوق قرار است توسط «جمهوری دموکراتیک انقلابی» برآورده گردد. پس از استقرار این جمهوری، بزعم حکما، پرولتاریا حرکت بی وقفه خود را بسوی انقلاب اجتماعی آغاز می کند. البته چگونگی پیشرفت این پروسه در پس پرده ای از ابهام قرار دارد. اینکه: رهبری جمهوری دموکراتیک انقلابی دست پرولتاریا قرار دارد یا خیر؟ قدرت سیاسی از آن پرولتاریاست یا بورژوازی؟ مضمون طبقاتی این جمهوری چیست؟ چگونه پرولتاریا قدرت سیاسی را از چنگ بورژوازی خارج ساخته و ماشین دولتش را درهم شکسته و به ساختمان سوسیالیسم می پردازد؟ ... حکما تمایل چندانی به دادن پاسخی صریح به سئوالات اساسی فوق ندارد. فقط يك چیز کاملاً روشن است: «جمهوری دموکراتیک انقلابی»، محصول يك مرحله مبارزه ضد دیکتاتوری، بمنظور متحقق نمودن دموکراسی بورژوازی وسیع، گسترده، همه جانبه، بی قید و شرط با شرکت کلیه نیروهای اجتماعی که خواهان این تحولات هستند، بوده و پرولتاریا باید در آن «جمهوری» تلاش نماید تا در شورهائی که قرار است تشکیل شود اکثریت را کسب نموده و سیاست خود را غالب ساخته (لابد بشیوه پارلمانتاریستی؟) زمینه برای استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» (لابد بدون انقلاب قهر آمیز؟) فراهم شود. (به کمونیست - شماره ۱۶ - بخش پاسخ به نامه ها رجوع شود)

حکا برای توجیه و اثبات نظرات خود به لنین متوسل میشود. در لایلی آثار لنین بدنبال فاکتهائی میگردد که این موضوع را برایشان ثابت کند. البته قابل توجه است که حکما علاقه وافری به آن نوشته هائی از لنین دارد که درباره مطالبات اقتصادی و رفرمهای اجتماعی، نوشته شده است. لنین آنجائی قابل استناد است که در مورد این قبیل موضوعات صحبت میکند. حکما بحثهای لنین در مورد جمهوری دموکراتیک بورژوازی و رابطه دموکراسی و سوسیالیسم در عصر امپریالیسم را مورد تحریف آشکار قرار داده و بشیوه اپورتونیستی که طرز فکر انقلابی و انقلاب کردن را از سر بدر کرده،

کارزار "ضد مواد مخدر":

سپروشی برای سرکوب و کنترل فاشیستی

تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

اخبار زیر برگزیده ای از نشریه ای بنام «خبرنامه فرهنگی - اجتماعی» می باشد که توسط سازمان تبلیغات اسلامی برای ارگانهای رژیم تهیه میگردد. این مطالب اخیراً توسط دانشجویان هوادار سابق سازمان پیکار (ضمیمه اندیشه و پیکار)، با عنوان «برگزیده ای از خبرنامه داخلی رژیم (اسنادی در افشای رژیم از زبان خودش)» در خارج از کشور به چاپ رسیده است.

در خیابان راهیما

درصد اعتیاد در این محله بسیار بالاست، عموم زنان روسپی معتاد هستند تا سرپرست شبکه آنها را در اختیار داشته و بر آنها اعمال نفوذ نماید. نحوه فروش و توزیع مواد بسیار پیچیده است بطوری که از اطفال خردسال زنان از کار افتاده و گاه همان پیرزن مفکوک گدا بعنوان عامل توزیع عمل می کنند...

در ابتدای خیابان راهیما که از خیابان کارگر جنوبی منشعب میشود و چندصد متر با میدان گمرک فاصله دارد یک تابلو پارچه ای بامضمون منطقه ممنوعه تردد و عبور افغانه بچشم میخورد لذا در سراسر این خیابان هیچ فرد افغانی دیده نمیشود... خیابان راهیما و خیابانهای فرعی آن... مملو از معتادانی است که پس از تهیه مواد بصورت انفرادی یا گروهی مشغول استعمال آن هستند در این میان عده ای به کشیدن هروئین و عده ای دیگر به تزریق آن مبادرت می کنند... هر هفته چهار تا پنج تن از معتادین در نهایت فلاکت در منازل کوچک ها و کنار خیابانهای این محله جان می یازند بطوری که این آمار در سال گذشته به دوپست مورد رسید...

یک مسئول نظامی می گوید ناهماهنگی با باعث شده تا در هر ارگان و سازمان نظامی و نظامی و اطلاعاتی مأمورانی درحال ترده، تحقیق، بازجویی و غیره شوند که این مسئله موجب شده تا عده ای فرصت طلب با سوءاستفاده از عناوین و کارتهای جعلی مأموران نظامی و انتظامی در این محله مبادرت به اخذی کنند.

اینجانب مادر سه فرزند پسر بودم و پسر بزرگم که افسر بود در جبهه های نبرد در مصاف با دشمن یعنی بدرجه رفیع شهادت نائل گردید و یکی دیگر از پسرانم که در آزمون محصل بود بشدت روحیه خود را از دست داده برای انتقام خون برادرش به استخدام ژاندارمری درآمده و به جبهه ها اعزام گردید. در آنجا بعلت کمی سن و نداشتن روحیه کافی و بی قراری بسیار، انسانهای بدسرشتی که در همه جا و در هر زمانی یافت میشوند از ضعف وی سوءاستفاده کرده و با عنوان مسائلی از قبیل فراموشی این مسئله و بی خبری از دنیا پسر را منحرف کرده و به دام خانمانسوز اعتیاد گرفتار کردند... پسر دیگر هم بعد از گرفتن دیپلم به سربازی رفت ولی بعلت تماس با برادر دیگرش و همینطور زیاد بودن موادمخدر در جامعه بدم اعتیاد گرفتار گردید....

آمار گروه سنی معتادین در شهرستان ملایر

در حال حاضر تعداد معتادین شهرستان ملایر

گشتند و از سوی دیگر جسمشان را یا در زیر بار فشار کار یا با مواد افیونی از بین می برند، تاچند صیاحی به عمر حکومت ننگین شان اضافه کنند.

سردمداران به اصطلاح مبارزه با مواد مخدر خود سوداگران مرگند. دولتها بزرگترین سازماندهندگان شبکه های تولید وپخش مواد مخدر بوده و می باشند. کسانی که زمانی علیه ملت چین بخاطر اینکه حاضر نبود به مواد مخدر معتاد شود، جنگ تریاک را سازمان دادند. کسانی که حتی از اجساد سربازانشان که در جنگ ویتنام کشته می شدند برای جاسازی و حمل مواد مخدر استفاده می نمودند. کسانی که با همان هواپیمائی که برای کنترلهای نیکاراگوئه اسلحه می فرستادند، مواد مخدر به آمریکا وارد می کردند.

مردم ایران نیز مدعیان مبارزه با مواد مخدر را خوب می شناسند. هیچکس فراموش نکرده است که چگونه پاسداران از یکسو انقلابیون خلقی ترکمن را بگلوله می بستند و از سوی دیگر علناً به پخش مواد مخدر در منطقه می پرداختند.

سربازان از جبهه جنگ برگشته بخوبی می دانند که چه کسانی منبع پخش مواد مخدر در جبهه ها بودند و چه کسانی بهمراه پخش ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نیروی نظامی در کردستان هروئین را هم مثل نقل و نبات حتی ارزانتر از قیمت سیگار در بین سربازان و جوانان کرد پخش می کنند. کمتر کسی است که نداند چگونه سرخ هر یک از شبکه های پخش مواد مخدر به یک آخوند یا یک رئیس کمیته یا صاحب مقامی در جمهوری اسلامی وصل میشود.

شبکه پخش مواد مخدر، یک شبکه بین المللی است. در هر کشوری جزئی (هر چند غیر رسمی) از شبکه سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی و نظامی می باشد که با استفاده از کلیه امکانات دولتی و استفاده از کلیه وسایل حمل و نقل نظامی زمینی، هوایی، دریائی به اینکار مشغول می باشند. بدون استفاده از چنین امکاناتی سازماندهی این شبکه ها غیر ممکن است. این شبکه ها مستقیماً در خدمت تامین مالی سازمانهای فوق فرار دارند. تاریخاً، یکی از

یکی از کارزارهای مهمی که امپریالیستها و مترجمین در سراسر جهان برای ارباب توده ها براه انداخته اند، «کارزار مبارزه با مواد مخدر» می باشد.

برای ارباب جوانان سپاه در آمریکا به این وسیله متوسل میشوند. برای تدارک حمله به جنگ خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو، از این پوشش سود می جویند. در ایران، تحت عنوان مبارزه با مواد مخدر به زاغه نشینان و روستائیان مهاجر مقیم در حاشیه شهر ها یورش می برند. تحت این پوشش حمله به خلقهای تحت ستم بویژه خلق ترکمن و بلوچ و ... را سازمان میدهند. تحت لوای آن شوونیسم تهوع آور فارس را نسبت به مهاجرین افغان رواج می دهند. بیک کلام، این کارزار هم در سطح بین المللی و هم در سطح ملی بیک چیز خدمت میکند: تشدید سرکوب و محکم کردن کنترل پلیسی بویژه بر آن مناطق و آن اقشاری از مردم که بشدت در موقعیت انفجاری قرار دارند. طرح مبارزه با مواد مخدر از سوی حکومتهای ارتجاعی جزئی از اقدامات «ضد شور» بوده و به آن خدمت می کند.

امروزه «قهرمانان مبارزه با مواد مخدر» همانهایی هستند که چرخهای نظم کهن را بگردش در آورده و نکبت و دهشت و کشتار و انواع ستم و استثمار را بر اکثریت مردم جهان تحمیل نموده و حافظان اصلی مناسبات پوسیده و ارتجاعی میباشند. مناسباتی که شرایطی بسیار فلاکت بار و دردآور را در زندگی اقتصادی و اجتماعی توده ها موجب گشته و دورنمای ناروشنی را در این سیستم برایشان بوجود آورده است. آنچنان تصویر تیره و تاری از آینده و فضای یاس و نومیدی و بی پناهی و زندگی خالی از شادابی و بویائی انقلابی در مقابل توده ها قرار گرفته است که کسانی که یارای یافتن هیچ راهی برای خلاصی از این وضعیت نیستند را بدامان موادمخدر می کشاند. به افیون پناه میبرند تا بخیال خودشان دردهای هر روزه و همیشگی را در لحظه هائی کوتاه از خاطر ببرند. صاحبان جهان کنونی از یکسو روح توده ها را با افیون دین و خرافه و مذهب می

منابع مالی مهم تمام «جنگهای مخفی» آمریکا(منظور جنگ هائیتست که آمریکا بنا بدلایلی نمیتواند مستقیماً و آشکارا به آنان

تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

حدود ۶۵۰۰ تا ۷۰۰۰ نفر تخمین زده میشود... گروههای سنی معتادین مبتلا به هروئین عموماً بین سنین ۱۷ تا ۳۰ ساله و معتادین به تریاک از ۴۵ سال به بالا است. در بین باندهای دستگیر شده توسط اعتبار و منکرات نیروهای نظامی و انتظامی، معلمین، مسئولان انجام حمایت از زندانیان و حتی پدرشهاد، روحانی و پاسدار دیده شده است.

۱* - براساس اعترافات پس از دستگیری فرد معتاد و پیگیری قانونی امر، مشخص میشود این فرد بخاطر مصرف موادمخدر با همسرش اختلاف و متارکه میکند. پس از مدتی چون خودش را در مقابل تامین هزینه مواد و نگهداری تنها فرزند خردسالش ناتوان می بیند در تاریکی شب او را به کوهستان برده و در آنجا بدون توجه به گریه کودک وی را رها می نماید تا اینکه فرزند طعمه گرگ میشود که جنازه آن بچه توسط چوپانی که از آن منطقه عبور میکرد پیدا میشود، بطوری که پس از شناسائی معلوم می گردد قاتل فردی معتاد و پدر بچه بوده است.

۲ - زن معتادی فرزند ۲۰ روزه خود را بعد از تولد بعلت عدم دسترسی به موادمخدر با دستهای خود در منزل خفه می کند که پس از پیگیری فرد معتاد اعتراف بقتل میکند.

۳ - فرد معتاد برای بدست آوردن پول موادمخدر خود در منزلش هرچه گشت که آن را بفروشد و باصطلاح معتادین خود را بسازد، چون وسیله ای پیدا نکرد به دختر سه ساله اش که در وسط حیاط بوده است هجوم میبرد و با بی رحمی تمام گوشواره را همراه گوش بطور وحشیانه ای می کشد که منجر به پاره شدن لاله گوش دخترک میگردد و گوشواره ۱۵۰۰ تومانی را به مبلغ ۱۰۰ تومان با یکی از فروشندگان موادمخدر معامله می کند.

۴ - طبق اطلاع واصله فرد معتادی که یک اطاق برای سکونت خودش، همسرش و تنها فرزندش در اختیار داشته است. برای تامین هزینه مواد مصرفی خود، قاچاقچیان موادمخدر را به خانه اش می آورد و زنش را در اختیار آنان قرار میدهد. است و خود به همراه فرزندش در داخل کند منزل پنهان می شد که تا شاهد صحنه نباشد.

زاهدان با جاذبه های کاذبش در حال حاضر بصورت یکی از امن ترین محل های سکونت معتادین در آمده و آنها نقاط مختلفی را برای ادامه زندگی ذلت بار خویش برگزیده اند برای نمونه میتوان از خانه های خشت و گلی در کوههای حاشیه زاهدان مشرف به قهرستان شهر یاد کرد. خانه هایی تنگ و تاریک و مخروبه که هیچ شباهتی به محل زندگی انسانهای عصر حاضر ندارد.

این خانه ها چندان از انظار عموم دور نیست. در هر یک از این خانه ها معتادین بصورت دست جمعی شامل زن و مرد و کودک بسر میبرند و آزادانه به زندگی با سیر قهقراپی مشغولند و کمتر از سوی دستگاههای دولتی مورد مواخذه قرار میگیرند یا بهتر بگویم در واقع بحال خود رها شده اند و کسی را با آنان کاری نیست...

زیرپلهای معابر عمومی، منازل در حال احداث، خرابه ها و اماکن مشابه از جمله محللهایی است که

مسبب اصلی ایجاد چنین روحیاتی برای به زنجیر کشاندن دوباره مردم و کشتن استعدادها و شور و شوق جوانان و مطیع ساختن شان می باشد، نمیتواند و نباید کوچکترین همدردی را با این کارزار عوامفریبانه برای خود فراهم سازد.

این کارزار، یک تله اغواگرانه و یک حمله واقعی به توده هاست. اغواگرانه است زیرا تحت عنوان مبارزه با یکی از مضلات واقعی جامعه، حمایت از مردم و خدمت به مردم صورت میگیرد. و یک حمله واقعیتست، زیرا غل و زنجیر پلیسی را بر زندگی مردم محکمتر میسازد و زمینه حملات بیشتر را فراهم میکند. اینبار تحت پوشش مبارزه با مواد مخدر به دستگیری های توده ای، خانه گردی، جاده بندی، کنترل محلات و هویت جوانان، دستگیری های بدون دلیل و... دست می زنند و ارگانهای سرکوبگر دیگری را به همراه کمپ های کار اجباری سازمان می دهند. این کارزار ادامه جنگ داخلی علیه مردم و تقویت هرچه بیشتر نظم و قوانین ارتجاعی، بشکل دیگری میباشد.

این کارزار تلاشی است بمنظور منحرف ساختن افکار عمومی و ایجاد جوی در میان مردم مبنی بر اینکه دیگر به این یک حرکت جمهوری اسلامی نمیتوان ایراد گرفت و بمخالفت با آن برخاست. آنهائی که فکر می کنند کارزار ضد مواد مخدر در تضاد با سیاست کلی رژیم قرار دارد، در اشتباه محض بسر می برند. پخش مواد مخدر از سوی جمهوری اسلامی و کارزار ضد مواد مخدر آنها، دوروی یک سکه اند و در خدمت منافع رژیم قرار دارند. رژیمی که خود سردمدارانش معتادند و تاریخاً زندگی انگلی و طفیلی گری و بیبیکارگی - یعنی زندگی آخوندی - داشته و حتی تجسم واقعی افیون دین، یعنی خمینی حاضر نبود علیه مواد مخدر فتوا بدهد! جمهوری اسلامی بهیچوجه مسئله اش رها شدن مردم از مخدرات نیست. آیا کسی باور می کند رژیم جنایتکاری که دهها هزار انقلابی و کمونیست را به جوخه اعدام می سپارد، کارگران و دهقانان را تحت فجیعانه ترین اشکال استثمار و ستم طبقاتی قرار میدهد، ملل تحت ستم کرد و ترکمن و عرب و... را سرکوب می کند، زنان را وحشیانه تحت ستم قرار میدهد، صدها هزارتن را در یک جنگ ارتجاعی به کشتن میبدهسد، دلش برای رهایی مردم از بلای مواد مخدر، سوخته است؟ تنها کسی میتواند اینچنین توهمی داشته باشد که در مورد ماهیت پلید جمهوری اسلامی متوهم باشد.

این کارزار فریبکارانه هیچ ربطی به مبارزه با مواد مخدر نداشته فقط در خدمت دامن زدن به جزو ارباب و سرکوب توده ها ست. سوال واقعی برای توده های ستمدیده باید این باشد که چرا باید مردم در این کارزارها، گوشت دم توپ مرتجعین گردند و بدون ذره ای ترحم زندگیشان نابود گردد؟ آیا راهی دیگر وجود ندارد؟ چرا! چاره کسانی که در این سیستم پوسیده نه جایی دارند

کمک مالی کند) علیه جنبشها و یا دولتهای مخالف خود، قاچاق مواد مخدر بوده است. از جنگ های مخفی آمریکا که توسط نیروهای مسلح ارتجاعی محلی در آسیای جنوب شرقی بویژه در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، پیش برده میشد گرفته، تا سازمان دادن شبکه تسلیحاتی ایران - کنتررا توسط سرهنگ الیور نورث و ملک فارلن و... همه عمدتاً بودجه مورد نیاز خود را از طریق قاچاق مواد مخدر تامین کرده و می کنند. آخرین نمونه چنین اعمالی، که علنی شد، دست داشتن ژنرالهای کوبائی در شبکه پخش مواد مخدر در آنگولا و سایر نقاط جهان است. در این میان نوکران اینگونه دولتها نیز، از حق السهم برخوردار بوده و عنوان سلاطین مواد مخدر را بخود اختصاص می دهند. ژنرال نوریگا در پاناما از آن جمله است.

شبکه پخش مواد مخدر در ایران، جزئی از شبکه مواد مخدر سیا در خاورمیانه است که مرکز آن در پاکستان (عمدتاً پشاور) می باشد. در زمان شاه، بخش بزرگی از کنترل تولید و توزیع پخش مواد مخدر در انحصار باند دربار و بوروکراتهای نظامی بود. جمهوری اسلامی بخشی از شبکه های زمان شاه که باسواوک و سیا ارتباط داشتند را در هم اعدام نمود و با بخشی نیز در افتاد. ولی مسئله ای که موجب رشد شبکه های پخش گشت مستقیماً مربوط به تعدد مراکز قدرت و رشد ارگانهای مسلح گوناگون و باند ها و شبکه های ترور و جنایت علنی و مخفی، در داخل و خارج کشور، می باشد. بسیاری از این ارگانها بخشی از هزینه های غیر رسمی فردی یا جمعی خود را از طریق فروش مواد مخدر بدست می آورند. از کمیته های انقلاب اسلامی گرفته تا حزب الله افغانستان وابسته به جمهوری اسلامی تا دارودسته های مزدور رژیم در لبنان و... شهره خاص و عام در این زمینه می باشند. حتی طرح مبارزه با مواد مخدر نیز خود منبعی بزرگ برای رشوه خواری جیره خواران رژیم در پائین ترین سطوح سپاهی و بسیجی بوده و خود نشانه عمق پوسیدگی و شیوع فساد در پایه های «مومن» این جمهوری می باشد. دریافتان رژیم با شبکه هایی معین و عمدتاً «هیچکاره» که در اثر فقر و فلاکت، ویا تامین مواد مخدر برای خود، به توزیع آن می پردازند، در خدمت انحصاری باقی ماندن ترافیک این کالا در دست شبکه های اصلی وابسته به خود رژیم میباشد.

رژیم در این کارزار ارتجاعی سعی کرده که به آن پوششی «انسانی» داده و پرچم دفاع از قربانیان مواد مخدر را در دست بگیرد؛ و از اینطریق از حساسیت مردم به این مواد خانمانسوز سوءاستفاده نموده و «فصل مشترکی» با توده هایی که از این رژیم متنفرند، پیدا کند. زهی خیال باطل! رژیمی که با به شکست کشاندن انقلابی عظیم همراه با زهر سرکوبهای معنوی و فرهنگی و تبلیغ روحیه عرفان و تصوف واز خود بی خبری و... خود

و نه آینده ای برای خود می بینند، پناه بردن به مواد مخدر نمی باشد و نباید سیاهی لشکر این کارزارها بشوند. تنها چاره رو کردن به انقلاب بقیه در صفحه ۲۵

این مقاله نخستین بار در روزنامه کارگر انقلابی ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا شماره ۴۷۶ به چاپ رسیده است.

مسئله‌ای مربوط به قدرت :

کشورهای پیشرفته سرمایه داری مانند ایالات متحده بکار بردنی است؟

مردم جهان گرفت. در اینجا به حکایت خلاص شدن مردم چین از مواد مخدر خواهیم پرداخت.

زندگی‌ها در تعادل

سائی یونگ - مائی، یکی از اهالی شانگهای کسی که بسیاری دیدار کنندگان آمریکائی را در اوائل سالهای ۷۰ ملاقات کرده، گفت: «من ۲۳ ساله بودم، وقتی تریاک کشی را شروع کردم. من در آغاز زیاد نمی کشیدم، ولی شوهرم بطور جدی معتاد بود، در نتیجه او به شبی تبدیل شده بود - انسانی که دیگر نمی توانست کاری انجام دهد. چون نمی توانست کار بکند، پولی نداشت که با آن تریاک بخرد، پس مجبور شد که ترک کند و بدن ضعیفش نتوانست تحمل بکند، و بعد مُرد. (وقتی او مُرد، آنقدر از فقدان او رنج می بردم که برای گریز از غم، بیشتر و بیشتر، تریاک می کشیدم. در نتیجه من نیز يك معتاد شدم. تمامی احساس مسئولیت، حتی نسبت به پسر کوچکم را از دست دادم. بسیاری اوقات

در چین کهن، فروشندگان دوره گرد، تریاک را مانند بستنی در گاریهای کوچکی در خیابان می فروختند. در دهه ۱۹۲۰، چین ۹۰ درصد تریاک جهان را تولید میکرد و هزاران کیلو مرفین و هروئین صادر میکرد. در دوران جنگ جهانی دوم، ۷۰ میلیون معتاد در چین وجود داشت. یعنی معتادین آن بیشتر از جمعیت بسیاری از کشورهای جهان بود!

با این حال در عرض سه سال از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۲، بختک مخدرات بطور کامل از چین محو شد. دیگر نشانه‌ای از معتاد، فروشنده، کشت خشخاش، و واردات قاچاقی مخدرات بداخل نبود. آیا واقعاً حقیقت دارد؟ آیا واقعاً اینکار در عرض مدت کوتاهی انجام شد؟ آیا این خلاف آن چیزهایی که در مورد «طبیعت انسان» گفته میشود، نیست؟ و آیا هرگز روشی که در چین برای رها شدن از مخدرات بکار برده شد، در

نویسنده کلارك کپسینجر

مولف، نویسنده ای است که بعضاً برای کارگر انقلابی مقاله می نویسد. هنگامیکه در چین قدرت در دست زحمتکشان انقلابی انقلابی تحت رهبری مائوتسه دون بود، او سفرهای متعددی به آنجا کرد. در خلال سفرش مناطق ایالت بنان، جائیکه قبل از انقلاب، تریاک بعمل می‌آمد، و شهرهایی بزرگ چون شانگهای و کانتون جائیکه تریاک کشی متداول بوده است را سیاحت کرد. در آنجا او با مردمی دیدار کرد که خود شخصاً در کارزار ملی که مواد مخدر را از چین روید، شرکت داشتند.

امروز احیاء سرمایه داری شبکه قاچاق مواد مخدر و اعتیاد به مخدرات را به چین باز گردانیده است. پس از مرگ مائوتسه دون، گروهی از مقامات بلند پایه دولتی که تفکر سرمایه داری داشتند، به کودتای مسلحانه دست زده و قدرت را از مردم ربووند. اخیراً، آژانس خبری چین اعلام کرد که افراد يك شبکه قاچاق مواد مخدر دستگیر شده اند - از زمان محو شدن اعتیاد به مواد مخدر در سالهای ۱۹۵۰، این نخستین بار است که چنین اتفاقی رخ میدهد. اما درس های انقلاب چین را نمی توان از



ماتو "تجارب تاریخی در خور توجهند"

چگونه چین انقلابی از شر مواد مخدر خلاص شد؟

حتی یادم می رفت به او غذا بدهم. وقتی هفت ساله بود، مُرد، چون قادر نبودم از او در دوران بیماری سختش، مراقبت کنم.»

در چین، تلفات انسانی ناشی از ابتلا به مواد مخدر، عظیم بود. کارگران گرسنه سعی می کردند با رویاهای شیرین تریاک درد گرسنگی را فراموش کنند و با پول مختصر غذایشان تریاک می خریدند. هزاران معتاد مستقیماً از گرسنگی می مردند، هزاران تن دیگر فرزندانشان را ترک می کردند و یا حتی آنان را برای خرید مواد مخدر می فروختند. يك ژاپنی که در دهه ۱۹۲۰ به چین شمالی سفر کرده بود، صحنه را چنین نقل می کند:

«در دایرین، در اسکله ها و ایستگاه راه آهن، گروههای باربر وجود داشت. اولین چیزی که در منجوری توجه توریست را جلب میکرد، اندامهای

نیمه لخت و از کثافت سیاه شده آنها بود. من از هکی زانسو، مجتمع خوابگاه باربرها دیدار کردم. بسیار تکانهنده بود. در اینجا تسهیلات تریاک آشکارا برقرار شده است. تریاک در این هنگام در انحصار دولت غیرنظامی کوان تونگ بود و گفته می شد که این سیستم انحصاری برای محافظت مردم از سم تریاک طرحریزی شده است. در هکی زانسو آشکارا تجارت می شد. من قادر نبودم آنرا بفهم: آیا این استعمارگری بی پرده نبود؟ در سالهای بعد وقتیکه در مناطق مرکزی چین مسافرت میکردم، این احساس عمیق تر شد چرا که دریافتم، چگونه ژاپنی ها با استفاده از معافیت برون مرزی (معافیت از قوانین چین - مولف) بعنوان دستفروش مرفین، به خارج از بنادر محل استقرارشان می رفتند و سم آنرا پخش میکردند.»

مسافر دیگری بنام هاری فرانک که در سال ۱۹۲۴ به آنجا رفته بود، راجع به وضعیت ایالت ینان جنوبی نوشت: «...چینی های مطلع می گویند که نه نفر از هر ده مرد و شش نفر از هر ده زن در کون مینک، و حتی اغلب کودکان در مدارس متوسطه تریاک می کشند... تقریباً تمام باربران وافورهای تریاک و جمعه های قلمی چراغهایشان را آشکارا بر روی بارشان حمل میکردند؛ هر مغازه محقر فروشنده چای یا برنج، تریاک را آزادانه چون تنباکو می فروخت. نیم انگشتانه پر از سم کهربایی به ده سنت ینانی. دود کردن آن ده تا پانزده دقیقه طول می کشید...»

بالاخر از سطح مردم عادی، تریاک کشی در میان افسران ارتش، کارمندان دولت و اعیان بقیه در صفحه ۱۶



چگونه چین...

زمیندار، امری عادی بود. آنطور که فرانک گزارش می کند، «از قرار معلوم مدیر بانک اشکالی در کار کارمند ارشدش که هنگام انجام تجارت، وسیله تریاکش کنار مُخده یا شاه نشینش قرار داشت نمی دید، این امر به کارمند ارشد اجازه می داد که در فاصله بین معاملات دراز کشیده و تریاک بکشد...»

بطور خلاصه، چین کشوری بود که از بالا تا پائین با مواد مخدر به نخ کشیده شده بود. این فقط یکی از مشکلاتی بود که جمهوری خلق چین از قرنهای ستمگری فئودالی و سلطه خارجی به ارث برده بود.

رهایی

در اول اکتبر ۱۹۴۹، مائوتسه دون بر بالای میدان تین آن من در پکن ایستاد و اعلام کرد، «خلق چین بپاخاسته است!» مدتی بعد، در ۲۴ فوریه ۱۹۵۰ حکم دولت، مبنی بر منع تریاک و مخدرات تصویب شد. «حمل و نقل، ساخت، یا فروش تریاک و مخدرات ممنوع است و تمام متخلفین مجازات خواهند شد.» با این حال حزب کمونیست چین، یخویی هیدانست که تریاک را صرفاً با غیرقانونی اعلام کردن نمی توان ریشه کن ساخت.

فقط توده های مردم می توانستند این مشکل را حل کنند. اما ریشه کن کردن مشکلی به عمق تریاک در چین، مستلزم آن بود که دو اسلحه کلیدی در دستهای توده های مردم قرار گیرد: رهبری حزب کمونیست چین و قدرت دولتی. بدون هر یک از اینها، انجام اینکار غیرممکن بود.

حزب کمونیست چین، خط تمایز روشنی را میان مردمی که قربانی بودند و سلاطین بزرگ تریاک و امپریالیستهای خارجی که دشمن و مسئول تجارت تریاک بودند، ترسیم کرد. انجام اینکار مهم بود، زیرا تضادهای مختلف به روش های مختلف حل می شوند. در رسیدگی به تضادهای درون خلق، روش های آموزش، اقناع، و بسیج توده ای بکار برده میشد. در مقابله با دشمنان طبقاتی، نیروی مسلح قدرت دولتی تعیین کننده بود. اما بکاربست روش های آموزش و اقناع در میان توده ها در سراسر جامعه کاملاً ممکن بود، چراکه قدرت دولتی بعد از بیست و پنج سال جنگ انقلابی، کسب شده بود.

یک مسئله مربوط به قدرت

در رسیدگی به مشکل اعتیاد در میان خلق، آزادی گسترده ای به ارگانهای محلی قدرت داده شد تا به تکامل روش ها و برنامه ها بپردازند. اما، اصول مبنی بکار رفت. نخست، هیچکس بدلیل معتاد بودن مجرم شناخته نمی شد و یا در جامعه به او انگ زده نمی شد. آنها قربانیان امپریالیستهای خارجی بودند که تریاک را بر چین تحمیل کرده بودند و باید بهمین ترتیب با

آنان برخورد می شد. خود را داوطلبانه معرفی کردن و طلب مداوا نمودن، عملی انقلابی محسوب گشته و تحسین می شد.

از طرف دیگر ضرب الاجل های زمانی نیز تعیین شده بود. به معتادین پرسابقه شش ماه برای ترک تریاک فرصت داده میشد، و به افرادی که کمتر معتاد بودند، سه ماه. در خلال این مدت، به آنها اجازه داده میشد که ذخیره تریاک خود را نگاه دارند. تریاک آنها ضبط نشده و خودشان نیز دستگیر نمی شدند. به آنها کمک پزشکی داده میشد. تسهیلات پزشکی چین در آن زمان بسیار محدود بود و این درمان عمدتاً عبارت بود از تزریق سولفات منگنز برای آسوده کردن انقباض ماهیچه ها در خلال ترک اعتیاد. در همان حال به آنها شغلی پیشنهاد میشد.

البته، کار به این سادگی نبود. معتادین تریاک بیکباره نمی گفتند «آخ جون، حالا میتونم از شر عادت خلاص شوم» و اراده کرده و خلاص میشدند. اغلب در معرفی خودشان بعنوان معتاد مقاومت میکردند و به جستجوی منابع غیرقانونی مواد مخدر، ادامه میدادند. آنها هم از مجازات می ترسیدند و هم قادر نبودند وابستگی بدنشان به مواد شیمیایی را قطع کنند. در ضمن مدتی طول کشید تا کارزار ضد مواد مخدر روی غلتک بیفتد. مثلاً در کانتون، ثبت رسمی معتادین تا اواخر ژانویه ۱۹۵۱ شروع نشد. در نخستین ماه فقط ۵۲۵ نفر که بخش کوچکی از معتادین شهر بودند، خود را معرفی کرده و طلب کمک کردند.

یک مشکل عمیقاً سیاسی

درست مانند کارزار موفق از بین بردن بیماریهای مقاربتی در چین، فهمیده شد که مسئله مواد مخدر نیز مشکلی عمیقاً سیاسی است. یعنی، کلید حل مشکل، کشف یک داروی معجزه گر، یا آزمایش، یا واکنس جدید نبود. کلید عبارت بود از بسیج توده های مردم برای تشخیص ماهیت مسئله و عزم جزم کردن برای حل قطعی. در کانتون و نقاط دیگر، مسئله تشویق معتادین به معرفی خود برای مداوا را به یک مسئله مبرم اجتماعی بدل کردند.

در سراسر کشور، کارزار توده ای برای تشویق معتادین به اینکار آغاز گردید. راهپیمائیه ها و گردهمایی ها ترتیب داده شد، در مدارس، در رادیو و روزنامه ها مطرح شد، و در هر محله ای برای مقامات محلی تبدیل به موضوعی مبرم گردید. در خانواده ها تبدیل به موضوعی گریه شد. فرزندان با والدین بحث میکردند و زنان با شوهرانشان بر روی اینکه آیا معتاد خانواده بایستی به میان عموم برود یا نه، بحث میکردند. در چین کهن، اعتیاد موجب شرم بود، اما حالا بناگاهان اعتراف به اعتیاد فرورآفرین شده بود. آنهایی که قدم پیش میگذارند، بعنوان رزمندگان خط مقدم نبرد برای ساختن چین نو بنفع تمام مردم ستمدیده، قلمداد میشدند.

در شانگهای، سائی یونگ - مای به یکی از فعالین کارزار بدل شد. او بوضوح رهنمودی که از افراد هدایت کننده این کارزار در منطقه دریافت کرده بود را بخاطر می آورد. این رهنمود زندگی او را عوض کرد. آنها به او گفتند: «خود را بخاطر مرگ پسرش سرزنش نکن»، «تو توسط امپریالیستهای خارجی قربانی شده بودی. این آنها بودند که بوسیله کشت و تجارت آن سود میبردند. این آنها بودند که تریاک را به چین آوردند و آنرا به مردم تحمیل کردند تا آنها را ضعیف کرده و بتوانند راحت تر کنترلشان کنند. حال تو باید تن به مداوا بدهی، زیرا دولت نوین در کار تجدید ساختمان چین بتو نیاز دارد.»

این کارزار از آنجائیکه عظیم و گسترده بود و همچنین همراه بود با مساعی پلیس دولت انقلابی در خشکاندن سرچشمه های مواد مخدر، یک موفقیت بزرگ بود. با فرا رسیدن مارس ۱۹۵۱ تعداد ۵۰۰۰ معتاد در کانتون قدم پیش گذاشته بودند. روز ۳ ژوئن بعنوان «روز سرکوب تریاک» اعلام گردید. این روز مصادف بود با صد و دوازدهمین سالگرد نخستین باری که تریاک وارداتی در سال ۱۹۳۹ در ملاء عام نابود شد. ۴۰۰۰ معتاد سابق، ۲۰۰۰ نفر از اعضای خانواده شان، و ۵۰۰۰ نفر نمایندگان جماعات و کارخانجات گوناگون در استادیوم جدید شهر برای جشن گرفتن، جمع شدند.

این کارزار در همه شهرها بدینگونه جریان یافت. کارزاری بود که در هر محله ای و بصورت توده ای جریان داشت. و تعیین کننده آنکه، همراه بود با نابودی قدرت دولتی کهن که از تجارت تریاک حمایت میکرد. در اواخر سال ۱۹۵۱ آژانس خبری چین نو اعلام کرد که مشکل مواد مخدر در شمال و شمال شرقی چین (مناطق که نخست آزاد شدند) «اساساً ریشه کن» شده است. در جنوب یکسالی دیگر طول کشید.

فروشنده گان چه شدند؟

جنبش اجتماعی و حمایت اجتماعی در کار با توده وسیع معتادین، مسئله ای تعیین کننده بود. اکثریت بزرگ معتادین داوطلبانه ترک مواد مخدر را در خانواده و با کمک و حمایت افراد محل و خانواده، بخوبی قبل از رهنمودهای مقرر سه و شش ماهه، انجام دادند. تعداد خیلی معدودی هنگام ترک کردن بستری شدند. اِعمال زور و قانون اساساً راه حل نبود. مردمی که از یوغ فئودالیسم و امپریالیسم رها شده بود، خود باید رهائی شان را به اجرا در می آوردند. معتادین قربانیان دشمنان طبقاتی بودند، و نه خود دشمن - مهم نیست چه جرائم کوچکی را بخاطر ارضاء عادتشان مرتکب شده اند.

در رسیدگی به فروشنده گان و تولیدکنندگان مواد مخدر، دولت و حزب کمونیست چین همان سیاست دقیق را در پیش گرفت: یعنی، اول به توده ها تکیه کنید و دوست و دشمن را از هم تمیز دهید. بعنوان مثال، بسیاری از توزیع

بدون يك خلق بلحاظ سیاسی آگاه و کنترل توده ای مقامات دولتی، ریشه کن کردن فساد کارمندان دولت غیرممکن است.
بدون داشتن نیروی مسلح پرولتاریا، کنترل بر قاچاق مواد مخدر امکان ندارد.

بدون نابود کردن اقتصاد سرمایه داری که مبتنی است بر استثمار و منفعت شخصی، محور کردن تجارت هیچ کالای خطرناکی که در ازای پول انجام شود، ممکن نیست.

بدون فراهم آوردن تسهیلات پزشکی برای مردم، کمک واقعی به مردم در خلال ترک اعتیاد امکان ندارد، در غیراینصورت آنها بیرحمانه بدرود حوضی مستی پرتاب میشوند.

بدون مراقبت سازمانیافته اهالی که توسط پلیس خلق به آنها یاری رسانده شود (و نه اینکه سرکوب گردند)، تعقیب شبکه توزیع غیرممکن است.

بدون کنترل توده ای بر روزنامه ها، رادیو و تلویزیون، براه انداختن آن نوع کارزار توده ای که قدرت توده های مردم را برانگیخته و برای حل يك مرض اجتماعی بسیج کند، ممکن نمی باشد.

بدون کنترل خلق بر اقتصاد، تامین يك وضع خوب اقتصادی برای آنهایی که بوسیله فقر بدرود تجارت مواد مخدر کشیده شده ولی واقعا خواهان خروج از آن هستند، غیرممکن است.

بدون آنکه خلق بدانند که قدرت از آن خود اوست، از طلب یاری نمودن خواهد ترسید.

بدون ایجاد جو و محیط شگفت آور همیاری توده ای که در آن تمام شهر در حال دور ریختن عادات کهن است، افراد توان تغییر خودشان را نخواهند یافت.

بدون قدرت دولتی، رها ساختن قربانیان واقعی و به بند کردن جانیان واقعی ممکن نیست! بواقع، سخن گفتن راجع به رها شدن از شر مواد مخدر بدون انجام انقلاب پرولتاریایی، رویای يك تریاک کی است.

جنگهای تریاک

چگونه کشور بزرگی مثل چین توسط مواد مخدر ویران شد؟ آنهائیکه همیشه قربانیان را سرزنش می کنند، می گویند بخاطر (ضعف اخلاقی) بوده. این ادعای مزخرفی است. تریاک حتی يك محصول بومی چینی نبود. تریاک و سپس مرفین و هروئین، بزور سرنیزه و تفنگ به مردم چین تحمیل شد. اینست موضوع باصطلاح «جنگهای تریاک»، انگلستان در سال ۱۸۳۹ در چین جنگ براه انداخت تا حق قانونی فروش مواد مخدر به چین را بدست آورد.

آغاز تجارت مستقیم بین اروپا و چین در عصر مدرن، مشکلی برای انگلستان بوجود آمد. انگلیسی ها بشدت خواهان خرید چینی، چای و ابریشم از چین بودند، اما چینی ها خواهان خرید چیزی از انگلستان نبودند. این بمعنای آن بقیه در صفحه ۱۸

انقلاب، توزیع کنندگان تریاک مثلی داشتند که می گفتند، «پلیس برادر ماست»، آنها از در جلویی بدرون پاسگاه پلیس برده می شدند، اما بلافاصله از در عقبی خارج میشدند.» حالا اوضاع فرق کرده است.

بسیاری از توزیع کنندگان بزرگ همراه با ارتش اشغالگر ژاپن در سال ۱۹۴۵ عقب نشینی کردند، یا در سال ۱۹۴۹ به تایوان یا هنگ کنگ گریختند. آنهائیکه نکرده، آرزو میکردند که کاش کرده بودند. این جانبان بزرگ در استادیومها و میادین در مقابل هزاران تن از مردم به محاکمه عمومی کشیده می شدند. مردمی که زندگی و خانواده هایشان توسط مواد مخدر ویران شده بود، علیه آنها شهادت می دادند. عدالت در مورد آنها بطور قطع و بسختی اجرا میشد - حبس ابد یا اعدام در ملاء عام. با این حال، تعداد اعدامها بسیار کم بود و در بزرگترین شهرها حداکثر ۵ تا ده نفر بود.

بنابراین، خلاصه این حکایت که چین چگونه از «مشکل مواد مخدر» رها شد، این است: آنها انقلاب کردند.

آیا همان روش در اینجا بکار بستنی است؟

بخاطر داشته باشید که مردم چین عین همان درمانهایی که امروزه مردم از آن سخن می گویند را امتحان کرده بودند. آنها بدنیاال داروهای جایگزین مانند متادون رفته بودند. به مذهب رو آورده بودند. به غرور ملی متوسل شده بودند. پست های مراقبت محله ای برقرار کرده بودند. سعی کرده بودند فرار کنند. از قانونی کردن سخن رانده بودند. به دولت متوسل شده بودند. به وجدان بین المللی متوسل شده بودند. با این حال فقط انقلاب - خورد کردن مسلحانه دولت متکی به امپریالیسم - رهایی از مواد مخدر را ممکن نمود. با تشخیص این واقعیت از نظرگاه بورژوازی، مجله پاراد در ۱۹۷۲ ملاحظات يك دانشجوی آمریکایی درباره اینکه آیا متد بکار رفته در چین را میتوان در آمریکا بکار بست یا نه، نقل کرد: «این روش فقط در يك صورت برای ما قابل بکار بستن است. در صورتی که ما هم مانند چینی ها قادر باشیم دست به تلاش جمعی بزنیم. اما بخاطر وجود گوناگونی منافع گروهی در این کشور، و تاکید بر فرد و نه جمع، انجام اینکار مستلزم تجدید سازماندهی اساسی جامعه است.»

درست است. انجام اینکار مستلزم يك انقلاب است. فقط بخاطر آنکه انقلابی در چین رخ داده بود، بکار بردن این روش ها امکان داشت. بدون داشتن قدرت سیاسی رها ساختن خلاقیت و توانایی تحولگر خلق و یا سرکوب طبقاتی دشمنان طبقاتی که تجارت بین المللی مواد مخدر را انجام میدادند، غیرممکن بود.

بدون آنکه پرولتاریا ارز جدید صادر کرده و در موقعیت کنترل کامل بانکداری و تبادل ارز خارجی باشد، متوقف کردن قاچاق پول غیرممکن است.

کنندگان خورد مواد مخدر خودشان در فقر شدید بسر می بردند و تریاک را برای تنازع بقاء میفروختند. متشابهاً میلیونها دهقان در کشت تریاک بعنوان پرمضعت ترین محصولی که می توانستند در قطعه زمین کوچکشان کشت کنند، درگیر بودند. این مردم دشمن نبودند، اما هر دو گروه بلافاصله از سیاست اعلام شده دولت نوین مبنی بر خاتمه زراعت و فروش تریاک، احساس ترس میکردند. تنها دارایی بسیاری از آنان مواد مخدری بود که در انبار داشتند. آیا همه چیزشان را از دست داده و گدا خواهند شد؟ آشکار بود که قربانی کردن و هدف گرفتن آنها بعنوان دشمن، آنها را مجبور به عملیات زیرزمینی کرده و این مسئله امر ریشه کن کردن را مشکل تر می نمود.

دولت، برای حل این مسئله پیشنهادی حیرت آور جلو گذاشت. دولت پیشنهاد کرد که از توزیع کنندگان و زارعین، تمام مواد مخدرشان را به ارزش بازار خریداری میکند! تریاک خریده شده در ملاء عام نابود میشد. البته، این پیشنهاد فقط برای یکبار و مشروط به آن بود که از کار تریاک خارج شوند. اما واقعی بود و هیچ کلکی در کار نبود. لازم نبود هیچ فرد فقیری که واقعا می خواست از تجارت مواد مخدر بیرون برود، بیم از دست دادن همه چیز خود را داشته باشد. فقط لازم بود قدم پیش گذارند و مواد مخدرشان را به پول تبدیل کنند. مضافاً، دولت، اشتغال و شروع زندگی نوینی را به آنها تضمین میداد. آنها نیز می توانستند به امر ساختمان چین نوین کمک کنند.

از طرف دیگر، آنهائیکه مقاومت کردند، با مجازاتهای سختی روبرو شدند. کشت و فروش مواد مخدر بطور اکید غیرقانونی بود. هر مزرعه خشخاشی که یافته میشد، شخم زده شده و توزیع کنندگان غیرقانونی بوسیله مردم معرفی، و دستگیر می شدند. اینکه چه بسرشان می آمد، هم به درجه جرمشان بستگی داشت و هم به اینکه چه برخورداری به تقصیراتشان می کنند. آمار يك محله متعارف در کانتون، مسئله را روشن می کند. در این منطقه ۱۷۰۰ خانواده زندگی میکردند که بیست و يك نفر از هفده خانواده، درگیر توزیع مواد مخدر بودند. پنج نفر از اینها محکوم به زندان ابد شدند. چهار نفر متهم به همان نوع جرم بودند، اما چون صمیمانه از کار خود ناراحت بودند آزاد شده که به محله خود بروند و در آنجا تحت مراقبت عمومی قرار گیرند. سه نفر محکومیت شش ماهه بخاطر شراکت جزئی گرفتند. هشت نفر وارد برنامه تجدید تربیت شدند. و یکی به هنگ کنگ فرار کرد.

سیستم توزیع مواد مخدر، محله به محله ریشه کن می شد چرا که خلق، قدرت دولتی را در دست داشت. توزیع کنندگان بزرگ، گردن کلفتیایی که بقیعت تیره روزی خلق زندگی مجللی داشتند، بطور قطع بعنوان دشمن طبقه بندی شده و بهمان ترتیب با آنها معامله شد. سای یونگ مای گفت: «در روزهای قبل از

چگونه چین...

بود که خریداران انگلیسی مجبور بودند بهای خرید خود را با فلزات گرانبهایی چون طلا و نقره پرداخت کنند. بزودی چین از این تجارت خیلی ثروتمند شده و طلا و نقره انگلیسی را انباشت میکرد.

این چیزی است که سرمایه داران آنرا «عدم موازنه تجاری» می نامند. وقتی بنبغ آنان باشد، عاشق آن هستند. اما هنگامیکه ذخائر نقره انگلیس سر به تهی شدن گذارد، بشدت آشفته شدند.

آنچه که انگلیسی ها لازم داشتند، کالایی بود که چینی ها خرید آنرا رد نکنند. تریاک که توسط انگلیسی ها در هند و برمه کشت میشد، آن کالای ایده آل بود. تاثیر تجارت تریاک بلافاصله بود. چنانچه یک جزوه نوشته شده قرن نوزدهم راجع به کمپانی هند شرقی انگلیسی می گوید: «از تجارت تریاک کمپانی معظم برای سالها درآمدی عظیم بیرون کشیده و از این رهگذر دولت انگلیس و ملت نیز به مقدار معتناهی از اختیارات سیاسی و مالی دست یافته اند. چرخش موازنه تجارت بین بریتانیای کبیر و چین بنبغ بریتانیا... سالانه ۶ میلیون پوند به ملت سود میرساند، بدون آنکه هند فقیر شود.»

چینی ها از خطرات تریاک آگاه بودند. تریاک کشتی توسط پرتغالی ها و هلندی ها به چین آورده شده بود و در ۱۷۲۹ امپراتوری چین فرمانی در تحریم تریاک کشتی صادر کرد. با این حال، قاچاق تریاک ادامه یافت، و واردات آن از سالانه ۱۰۰۰ صندوق در سالهای ۱۷۰۰ به ۴۵۰۰۰ صندوق در سال ۱۸۳۸ رسید - یعنی حدود سالی ۳۰۰۰ تن تریاک.

در سال ۱۸۳۹، امپراطور یکی از افراد خود بنام لین تسوسو را مسئول ریشه کن کردن تجارت تریاک در کانتون - بندری چینی که بروی کشتی های خارجی باز بود - کرد. بعد از تلاش بیهوده برای متقاعد کردن نمایندگان تجاری انگلیس در کانتون در ممنوع کردن کشتی های انگلیس از اشتغال به تجارت تریاک، که در تخلف از قوانین صورت میگرفت، لین گام های مستقیم تری برداشت. او ۲۰۰۰۰ صندوق تریاک از انبارهای کانتون را مصادره کرد و آنها را در مراسمی عمومی نابود ساخت.

سرمایه داران انگلیسی و آمریکایی که مشغول تجارت تریاک بودند، این کار را تخطی و قبحخانه از مالکیت خصوصی تلقی کردند! انگلستان بلافاصله به چین اعلان جنگ نمود و به این کشور تجاوز کرد. نخستین جنگ تریاک، که از ۱۸۳۹ تا ۱۸۴۲ بطول انجامید، به شکست چین منتهی شد؛ و چین مجبور شد مبلغ ۲۱ میلیون دلار غرامت بابت تریاک نابود شده به انگلیسیها بپردازد، و زیر سرنیزه به امضاء قراردادی تن بدهد که طبق آن پنج شهر بندری بروی کشتی های انگلیسی گشوده میشد. سال بعد ایالات متحده چین را مجبور به امضاء قراردادی برای اعطا حقوقی مشابه کرد و بدین ترتیب بخش بزرگی از ثروت انگلیس نو از

تجارت تریاک در چین انباشت شد.

کماکان، از نظر فنی وارد کردن تریاک به چین غیرقانونی بود. این مشکل بوسیله دومین جنگ تریاک ۱۸۶۰ - ۱۸۵۶، که طی آن سربازان انگلیسی و فرانسوی، پکن پایتخت چین را تسخیر کردند، حل شد. چین، در زیر سرنیزه مجبور به امضاء قرارداد نابرابر دیگری شد که دروازه های آنرا چارطاق بروی تجارت تریاک باز میکرد. در سال ۱۸۸۰ سالانه ۶۵۰۰ تن تریاک به چین وارد می شد و کشت تریاک به مقیاس وسیعی در ایالتهای سچوان و ینان، آغاز شده بود.

تریاک مسیح

در سالهای ۱۸۸۰، مرفین - مخدري مشتق شده از تریاک - وارد چین شد و بعنوان درمانی برای اعتیاد تریاک به آن خوش آمد گفته شد (همانطور که امروز در ایالات متحده، متادون بعنوان درمانی برای هروئین تجویز میشود). مرفین اغلب توسط میسیون های غربی و بنام درمان اعتیاد توزیع می شد و بین مردم بعنوان «تریاک مسیح» شناخته شد. سپس در قرن بیستم، هروئین، که در آلمان بعنوان داروی شگفت آور نوینی توسط کمپانی دارویی ساخته شده بود، وارد چین شد و در کبسلوهای کوچک قرمز بعنوان «قرص ضد تریاک» فروخته می شد. در دهه ۱۹۲۰ اروپا و ژاپن سالانه بیش از ده تن هروئین به چین حمل میکردند.

در سال ۱۹۲۷ چیاننگایچک رئیس دولت ناسیونالیست چین، دستور قتل عام انقلابیون کمونیست را در شانگهای صادر کرده و قدرت را گرفت. سپس تریاک را کاملاً قانونی کرد. او بزودی مجبور شد این دستور را لغو کند، اما بعد از آنکه معاهده ۱۹۲۵ ژنو تجارت بین المللی هروئین را ممنوع کرد، چیاننگایچک بطور نزدیکی با تولید مواد مخدر در چین بند گردید.

از سال ۱۹۳۴ چیاننگایچک به مذهب مسیحی درآمد و «کارزار زندگی جدید» خود را اعلام کرد. و گفت که میخواهد اخلاق مردم چین را بهبود بخشد و خود را رئیس دایره مبارزه با مواد مخدر کرد. این کار در عمل بمعنای فشار آوردن بر کلیه توزیع کنندگان تریاک بود، بجز آنانی که وابسته به حزب گومیندان او بودند.

کنترل انحصاری تجارت تریاک برای دولت یک منبع درآمد عمده گردید. در همان زمان، ژاپنی ها تجارت مواد مخدر را برای تقویت بنیه مالی اشغالگری رشد یابنده شان در چین، بکار می بردند. وقتی آنها شانگهای را در سال ۱۹۴۰ تسخیر کردند، «دفتر جلوگیری از تریاک» - که متعلق به ژاپن بود - به محتایین و فروشگاههای فروشنده تریاک تحت بهانه چاره جویی برای «معالجه» میلیونها معتاد، جواز داد. ولی نتیجه آن سالانه ۷۲ میلیون دلار سود برای ژاپنی ها بود. تحت اشغال ژاپنی ها در شهر نانکن ۵۰۰۰۰ معتاد هروئین شدند.

حتی بعد از انقلاب ۱۹۴۹ که چین رها شد و

بلاخره تجارت مواد مخدر را محو کرد، باقیمانده های مافیای مواد مخدر چینی در تبعید، به همکاری با سازمان سیای آمریکا ادامه دادند. برای مردم چین، «مشکل مواد مخدر» از ابتدا تا انتها مشکلی بود مربوط به امپریالیسم خارجی و استعمار. و آنهایی که مدعی جلوگیری از تجارت مواد مخدر بودند، همیشه بزرگترین رواج دهندگان آن از آب درآمدند. برای چین تنها راه حل انقلاب بود.

«گروههای سفیدپوست در تناسی که با مردم غیر سفیدپوست جهان داشتند، مثل یک شیطان عمل نموده اند. اعداد همین سفیدپوستان چین را در زمانی مورد تجاوز قرار داد که چین اعتماد میکرد و بی باور بود. آن «تجار مسیحی» سفیدپوست میلیونها کبسل تریاک به چین سرازیر کردند. در سال ۱۹۳۹ بسیاری از چینی ها معتاد بودند و دولت چین ناامیدانه ۲۰۰۰۰ صندوق تریاک را نابود کرد. نخستین جنگ تریاک بلافاصله توسط سفیدپوستان اعلان شد. آیا باورتان میشود؟ اعلان جنگ به کسی که نمی خواهد به مواد مخدر معتاد شود! مالکرم ایکی»

«از رهبران ناسیونالیست انقلابی جنبش سهاان در آمریکا که مخالف خط مسالمت جوانان مترقی لوترکیک و طرفدار مبارزه مسلحانه بود، وی توسط بورژوازی آمریکا بقتل رسید»

آدرس

جنبش انقلابی

انترناسیونالیستی

BCM RIM

LONDON

WC1N 3XX

U.K.

حزب ...

بیشین، به یادآوری رویدادهای تاریخی دورانهای سپهری شده از آنجهت نیاز داشتند که بتوانند محتوای واقعی خود را بر خود پوشیده دارند. انقلاب قرن نوزدهم برای آنکه بتواند محتوای خود را بر خویش روشن سازد، باید «مردگان را بگذارد تا مردگان برآیند» آنجا گفتار بر محتوی بزرتری داشت و اینجا محتوی بر گفتار. (۱۸ برومر)

ایده آنگیزه نمودن دموکراسی برای تهیه ساختن مضمون طبقاتی «جمهوری دموکراتیک انقلابی»

وظیفه دولت جمهوری دموکراتیک انقلابی حکما، تحقق گسترده ترین حقوق دموکراتیکی می باشد که در برنامه حداقل این حزب و بطور فشرده تری در «اعلامیه حقوق پایه ای مردم زحمتکش کردستان» فرموله شده است. از نظر آنان این حقوق «بیان فشرده و سیاسی پایه ای ترین حقوق است که برای حفظ حرمت و شخصیت انسانی برای رشد فرهنگی و معنوی هر فردی و برای برخورداری زحمتکشان از حداقل رفاه و آسایش زندگی انسانی در جامعه ضروری و حیاتی هستند.» (کمونیست شماره ۱۵ - صفحه ۱۸) در «اعلامیه حقوق پایه ای ...»، از هر حقی صحبت شده است بجز حق حاکمیت پرولتاریا. حقی که بدون آن، هر چیز دیگری و تحت هر عنوانی فریب است و برای متوهم ساختن توده های زحمتکش بکار می رود.

تمام حرفهائی که حکما در مورد حقوق زحمتکشان تحت دموکراسی ماوراء طبقاتیشان می زند، یکدست خرافه های بورژوازی و تعصبات بورژوا دموکراتیکی است که رهبران پرولتاریای بین المللی بارها و بارها آنها را مورد تمسخر و تقبیح قرار داده و ماهیت طبقاتی آنها افشا کردند. امروزه کسی که خواهان دموکراسی نوع کهن بوده و مخالف دموکراسی پرولتری باشد و تفاوت ماهوی میان ایندو را به توده توضیح ندهد، در ابهام باقی گذاشته و یا نفی کند، به مردم دروغ می گوید. بقول لنین «دموکراسی بورژوازی، اگرچه یک پیشرفت تاریخی نسبت به قرون وسطاست، معذالک همیشه محدود، ناقص و دروغ و فریب، بهشتی برای غنی و تله و فریب برای فقیر ... میباشد و تحت سرمایه داری بالاچار کماکان چنین خواهد بود» (انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد)

مقوله هائی مانند دموکراسی، آزادی، برابری، عدالت، حق و ... در خود و بخودی خود دارای هیچ مضمون و محتوای خاص اجتماعی و طبقاتی نیستند. تئوریسین ها و فلاسفه مختلف این مقوله ها را بر طبق دوره و سیستم اجتماعی که در آن بسر می بردند و بر طبق منافع طبقه ای که نماینده اش بودند، فرموله کردند. آن دیدگاهی که این مقولات را مافوق طبقات معرفی میکند، دیدگاهی بورژوازی است. آن نظرگاهی که از این مقولات حرف زده و محتوای طبقاتی آنها روشن نمیکند فقط به طبقات استثمارگر خدمت میکند. لنین تاکید نمود که: «تازمانیکه طبقات گوناگون وجود دارند نمیتوان از «دموکراسی خالص» سخن به میان آورد بلکه فقط میتوان از دموکراسی طبقاتی سخن گفت.» (همانجا)

از آنجائی که مرحله انقلاب ایران، انقلاب دموکراتیک است، تعصبات دموکراتیک مختص خرده بورژوازی بشدت رایج است. عقایدی مانند آزادی، برابری، حق ... اغلب خواست فوری توده های ستمدیده علیه مناسبات حاکم و ستمهای گوناگون میگردد. این خواسته ها که مضمون و محتوای بورژوا دموکراتیک دارند از جانب نیرو های طبقاتی مانند حکما بگونه ای اراک میشوند که ایدئولوگهای انقلاب های بورژوازی مانند انقلاب فرانسه و انقلاب آمریکا بیان می کردند. حکما این مسئله را بگونه ای وانمود می سازد که گویا همین دموکراسی، ایده آل بشریت است. ولی از آنجائی که دموکراسیهای بورژوازی تا کنون موجود نتوانستند آنها را به اجرا بگذارند، پس حکما تلاشش را مصروف به عمل در آوردن آن خواهند نمود و خلاصه به اشکال مختلف بدنیاال «تحقق واقعی» این ایده آلهای بورژوا دموکراتیک می گردد. حکما در این زمینه از ایده آلهای بورژوازی دوران سرمایه داری در حال ظهور - دورانی که بورژوازی انقلابی بود - الهام میگیرد. حکما در واقع بدنیاال «گم شده» خود می گردد.

بقیه در صفحه ۲۰

دستور گذاشتن اهداف انقلابی - دموکراتیک و رادیکالیزه شدن مضمون جنبشهای ضد امپریالیستی در دوران ما همان اندازه یک ضرورت عینی است که نفی کامل دموکراسی و دیکتاتوری و ارتجاع عربان سیاسی برای امپریالیسم یک ضرورت است. کسی که این حقیقت را نفهمد، اصولا معنا و مفهوم واقعی «عصر امپریالیسم» و دوران تاریخی شدیدترین کنترل امپریالیستی بر جهان را نفهمیده است و به مضمون و ملزومات سیاسی این عصر و دوران پی نبرده است.» (بسوی سوسیالیسم - دوره دوم - نشریه تئوریک حکما - شماره ۲ - صفحه ۶۶) و یا اینکه: «... در دورانی که بورژوازی قاطعانه و آشکارا از دموکراسی گسسته است، این تنها پرولتاریاست که میتواند و باید پرچمدار مبارزه برای دموکراسی و ستون فقرات در همه جنبشها و انقلاب های دموکراتیک باشد» (همانجا - صفحه ۷۱) اولاً، عصر امپریالیسم گسست سرمایه داری از دموکراسی بورژوازی نیست، کما اینکه امروزه در اکثر کشور های امپریالیستی دموکراسی بورژوازی برقرار است. دموکراسی بورژوازی با اعمال دیکتاتوری فاشیستی در کشور های تحت سلطه امکان پذیر است و دو روی یک سکه را تشکیل می دهند.

ثانیاً، حکما در مقابل «دیکتاتوری و ارتجاع عربان سیاسی» دموکراسی بورژوازی نوع کهن را تبلیغ مینماید: «و آن دموکراسی که پرولتاریا در دوران سرمایه داری و برای تدارک انقلاب پرولتری برای آن میجنگد، یک دموکراسی بورژوازی است که تا آخرین درجه ممکن بسط داده شده باشد.» (پروپولیسم در برنامه حداقل - صفحه ۴۱) اینجاست که چهره «چپ» حکما در نفی بورژوازی ملی و اسطوره دانستنش، بکناری می رود. داد و قال حکما برای نفی بورژوازی ملی در ایران برای خارج ساختن پرچم بورژوا دموکراسی و ناسیونالیسم از دست آنان می باشد. از همین رو دیگر لازم نیست که آنان به دفاع آشکار یا پنهان از اقشاری از بورژوازی برخیزند زیرا خود پرچمشان را برافراشته اند.

این یکی از مشخصات «سون چیانگسیم» امروزین است. نبرد علیه مضمون با برافراشتن پرچمی که دیگر نقش و رسالت تاریخی خود را از دست داده است.

پرچم مائوئیستها، پرچم کمونیسم جهانی و انترناسیونالیسم پرولتری، است. امروزه در جهان دو نوع دموکراسی بیشتر وجود ندارد. دموکراسی پرولتری یا دموکراسی بورژوازی. شکل مشخصی دموکراسی پرولتری در کشور های تحت سلطه ای نظیر ایران که باید مرحله انقلاب دموکراتیک را از سر بگذارند، دموکراسی نوین است. دموکراسی نوین را مائو با اتکا و تکامل تر های لنین در پراتیک عظیم انقلاب چین فرموله نمود. و تاکید کرد که: «ما هرگز نباید یک جامعه سرمایه داری از نوع اروپا یا آمریکا را مستقر سازیم یا اجازه دهیم که جامعه کهن نیمه فئودالی به زندگی ادامه دهد.» (دموکراسی نوین) دموکراسی نوین، پیگیری خود را نه در «تحلیل حداکثر امتیازات اقتصادی ممکن به بورژوازی به نفع پرولتاریا» بلکه در اعمال رهبری پرولتری بر کل پروسه انقلاب دموکراتیک و کسب قدرت سیاسی، نشان میدهد. انقلاب دموکراتیک نوین بمعنای انقلاب بورژوازی نوع کهن با رهبری بورژوازی و تکامل جامعه بسمت سرمایه داری نیست. این انقلاب، انقلابی انتزاعی، بدون محتوای طبقاتی نبوده و دولت حاصل این انقلاب نیز یک دولت دموکراتیک بدون مشخصه طبقاتی نیست. این انقلاب، علیه امپریالیسم، سرمایه بورکرات - کمپرادور، روابط ماقبل سرمایه داری و نیروهای طبقاتی حامی آنهاست. این انقلاب به دیکتاتوری کارگران و دهقانان تحت رهبری طبقه کارگر می انجامد. این نوع مشخصی از دیکتاتوری پرولتاریا بوده که راه را برای نیل به سوسیالیسم باز مینماید. این انقلاب مولفه ای مهم از انقلاب جهانی پرولتری در جهت کمونیسم جهانی می باشد.

ضدیت حکما با تئوری دموکراسی نوین مائو از اینروست که مائو برخلاف آنان در برخورد به انقلاب بورژوا دموکراتیک، نگاه خود را به آینده داشت نه به گذشته. و این آموزه مارکس را عمیقاً بکار بسته بود: «انقلاب اجتماعی قرن نوزدهم چکامه خود را فقط از متن آینده می تواند برداشت کند نه از گذشته. تا این انقلاب، هر گونه ایمان خرافی به گذشته را بکلی کنار نگذارد، نمی تواند به انجام وظیفه خاص خود بپردازد. انقلابهای

حزب...

سیادت طبقه معینی است که با قطب مخالف خود (طبقه مخالف) نمیتواند آشتی پذیر باشد. اینکه شکل دولت شورائی باشد یا چیز دیگری در ماهیت این امر نمیتواند تغییری ایجاد نماید.

این یکی دیگر از مشخصه های «سون چیانگسیم» امروزی است که هم خود و هم مردم را فریب میدهد.

برخورد پرولتاریا در ایران به مسئله دموکراسی چگونه ای دیگری باشد. مسئله اساسی برای پرولتاریا در مرحله انقلاب دموکراتیک و به تبع آن مقوله دموکراسی این است که: چگونه انقلاب را تحت رهبری خود سازمان دهد، از چه راهی قدرت سیاسی را بطریق قهر آمیز کسب نماید. برای انجام اینکار متحدین طبقاتیش کیانند.

طبقه کارگر در ایران یعنی در جامعه ای که قریب به نیمی از جمعیتش در روستا ها بسر میبرند، باید بدنیال تامین اتحاد خود با دهقانان بویژه دهقانان فقیر باشد. بقول لنین: «دموکراسی بورژوائی داریم تا دموکراسی بورژوائی. هم زمستولیست سلطنت طلب یا طرفدار مجلس اعیان که از حق انتخاب همگانی (دم میزند) ولی پنهانی در پس پرده با تزاریسیم در باره يك مشروطیت ناقص و سر و دم بریده بند و بست میکند بورژوا دمکرات است و هم دهقانی که اسلحه بدست بر ضد ملاکان و مامورین دولتی بپا میخیزد و با «جمهوری خواهی ساده لوحانه» خود پیشنهاد «بیرون کردن تزار» را مینماید.» (دوتاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک) در ایران نیز چنین است. هم کسی که فقط خواهان آزادی های سیاسی از قبیل آزادی بیان و... و انجام اقداماتی از بالا می باشد بورژوا دمکرات است و هم دهقان فقیری که خواهان حل قطعی مسئله دموکراسی از طریق يك انقلاب ارضی از پائین می باشد. هیئات به کسی که در دوره انقلاب دموکراتیک متوجه این فرق موجود بین دو نوع دموکراسی و بین جنبه های مختلف و اشکال گوناگونش نشود. پرولتاریا به خاطر اهداف نهائیش با روشی استوار و انقلابی با بورژوا دموکراسی انقلابی دهقانی متحد می گردد، (آنهم تا بدانجا که برای بوجود آوردن شرایط عینی و ذهنی گذر به سوسیالیسم لازم باشد) نه باروش رفرمیستی و لیبرالی که بشکلی ناقص، محدود و تحریف شده خواسته های دموکراتیک را برسیت می شناسد. اتحاد کارگران و دهقانان تحت رهبری حزب کمونیست انقلابی در پروسه جنگ انقلابی تنها روشی است که به ایجاد دولت دیکتاتوری دموکراتیک کارگران و دهقانان منجر میگردد.

حکا، مائو و مائوئیستهارا به علت اینکه به دهقانان رجوع می کنند مورد تقبیح قرار می دهد. این ضدیت با انقلاب قهر آمیز پرولتاری و تبلیغ رفرمیسم و اتحاد با بورژوا لیبرالیسم در میان کارگران بوده و عدم اعتقاد به این واقعیت است که طبقه کارگر قادر است میلیونها دهقان را تحت پرچم خود سازمان داده و در اتحاد با آنان قدرت سیاسی را کسب نماید.

«جمهوری دموکراتیک انقلابی» و اقتصاد جامعه

برنامه اقتصادی «جمهوری دموکراتیک انقلابی» از حد مطالبات اقتصادی کارگران فراتر نمیرود. قرار است که در قانون اساسی این جمهوری پشت سر هم قوانینی به نفع کارگران و زحمتکشان گذرانده شود تا از استثمار و فوق استثمار وحشیانه، جلوگیری نماید. البته باید توجه داشت که حکا مرتباً گوشزد می کند که دستی به مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه نزده و خواهان «انقلاب اقتصادی» در مرحله انقلاب دموکراتیک، نیست (به ضمیمه شماره ۱ کمونیست ۱ رجوع شود) و اقداماتشان در این زمینه از اصلاحات اقتصادی فراتر نمی رود. البته هنوز مشخص نیست که دولت «جمهوری دموکراتیک انقلابی» برای تحقق مطالبات اقتصادی کارگران به چه منابعی رجوع میکند آنهم زمانی که حتی صحبتی در مورد تغییر مناسبات و بهم زدن ساختار وابستگی اقتصادی جامعه در میان نمی باشد.

بروشنی میتوان دید، تمامی حق و حقوقی که حکا میخواهد به کارگران بدهد، خیالی بیش نیست. بقول مارکس: «حق هیچگاه نمیتواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.» (نقد برنامه گوتا) حتی اگر قوانین مختلف بخواهد حق را محدودتر یا گسترده تر سازد. حکا، همانند رویزونیستها اصرار فراوانی

براستی که در جهان معوجی قرار داریم. از يك سو وحشتناکترین جنایات و ستمگریهای جهان توسط دموکراسی های بورژوائی صورت میگردد، از سوی دیگر در همین زمان میلیونها نفر از مردم ستمدیده در بخشهای بزرگی از جهان برای دموکراسی بمثابه يك هدف سیاسی، مبارزه میکنند. بالاخص در کشورهای تحت سلطه که اهداف دموکراتیک در صدر کار جنبشهای انقلابی قرار دارد. و خواست بکف آوردن رهائی ملی، از بین بردن امتیازاتی که بر پایه نژاد، مقام و جنسیت و... بنا شده اند، این دیدگاه را بطور گسترده ای در میان توده های تحت ستم دامن می زند که کاملترین بیان آنچه که از آن محروم شده اند و آنچه که خواستش را دارند در حقوق دموکراتیک و شمار آزادی و برابری جستجو کنند.

درک رایج از دموکراسی آنست که آنرا حاکمیت مردم معنا کرده که عالیترین بیانش بصورت «انتخاب مقامات کشوری در کلیه سطوح» ویا «حق افراد به اقامه دعوی علیه هر مقام دولتی» و... (در این زمینه میتوان مستقیماً به برنامه حکا رجوع کرد) می باشد. چنین نظر گاههایی به تمایلات و تمصبات افشار میانی و مرفه جامعه خدمت میکنند و بینش آنان را در میان بیچیزان جامعه رواج می دهد. توده های تحت ستم و استثمار بطور خود بخودی آن معنائی را از دموکراسی و آزادی می گیرند که در تحلیل نهائی منطبق بر بینش و منافع طبقات دارا است. دلیل این امر حاکمیت هزاران ساله طبقات استثمارگر و بینش آنان بر جامعه است. بقول مارکس عقاید غالب همواره عقاید طبقات حاکمه بوده است.

بنا براین درک صحیح از دموکراسی، جایگاه و عملکردش در جهان کنونی و در تکوین تاریخی جامعه، برای آنهایی که بدنیال محور نهائی ستم و استثمار هستند، حیاتی است. برخورد کمونیستها به مسئله دموکراسی برخوردی ماتریالیستی دیالکتیکی است. همانگونه که مائو گفت، دموکراسی بمثابه هدف نبوده بلکه بمثابه وسیله است. دموکراسی جزئی از روینا بوده که در خدمت زیر بنای اقتصادی معینی قرار دارد. دموکراسی تحت شرایط تاریخی خاصی بظهور رسیده و رشد می یابد و عموماً مربوط به عصر بورژوائی می باشد. دموکراسی هیچگاه در شکل مطلق و خالصی و مجرد وجود نداشته و همیشه مشخصه طبقاتی معینی را دارا بوده و مشروط به روابط بنیادین مابین طبقات است. دموکراسی پرولتاری مشخصه متمایزی نسبت به دموکراسی در دوره بورژوازی دارد. دموکراسی پرولتاری بقول لنین نه تنها يك میلیون بار بهتر از دموکراسی بورژوائی است بلکه کیفیتاً با آن تفاوت دارد. این دموکراسی همان دموکراسی بورژوائی اما گسترده تر و وسیعتر نمی باشد. نه تنها بدلیل آنکه در میان اکثریت اهالی بعمل در می آید، بلکه چون بیان حاکمیت طبقه ای ایست که رهائی اش در گرو محور اشکال گوناگون استثمار و تمام تمایزات اجتماعی است. با نیل به کمونیسم جهانی، دموکراسی هم مانند بسیاری از پدیده های متعلق به عصر بورژوائی، از بین خواهد رفت.

صحبت از دموکراسی بدون صحبت از دیکتاتوری عوامفریبی محض است و نمایانگر این بینش که گویا دموکراسی چیزی ماوراء طبقات است. «دموکراسی شکل دولت و یکی از انواع آن است. بنابراین دموکراسی نیز مانند هر دولتی عبارتست از اعمال قهر متشکل و سیستماتیک در مورد افراد» (لنین - همانجا) در عصر ما فقط دو نوع دموکراسی با دو محتوای مختلف میتواند وجود داشته باشد: دموکراسی بورژوائی یعنی دیکتاتوری بورژوازی و دموکراسی پرولتاری یعنی دیکتاتوری پرولتاریا. دموکراسی پرولتاری فقط با سرنگونی دولت موجود و برقراری حاکمیت پرولتاریا امکان پذیر است.

در برنامه حکا، از مضمون طبقاتی دولت جمهوری دموکراتیک انقلابی صحبتی نمی شود. مشخص نیست که این دولت بیان اعمال چه نوع دیکتاتوری طبقاتی است. حکا تحت پوشش «حاکمیت مردم مبتنی بر دموکراسی شورائی» از روشن ساختن مسئله فوق طفره می رود. این بیان اساسی ترین انحراف از تئوری مارکسیستی دولت می باشد. هر دولتی در هر دورانی در هر نقطه ای از دنیا حتی در بحرانی ترین شرایط مبارزه طبقاتی کماکان ابزار سیادت طبقاتی بوده و مظهر طبقاتی معینی را بر پیشانی دارد. غیر از این جلوه دادن بجز دغلکاری بورژوائی چیز دیگری نیست. فقط دموکراسی خرده بورژوائی قادر به درک این مطلب نیست که دولت

مفصله گری تفویضی تحت عنوان «دولت در دوره های انقلابی» میزند. «دوره ای انقلابی» که در آن اقتصاد باید منتظر تعیین تکلیف انقلاب بماند. نتیجه عملی این بحث آن است که کارگران و دهقانان نباید انتظار برآورده شدن خواسته های خود را داشته باشند. توده ها باید به حکا فرصت دهند تا آنها شرایط گذار به «سوسیالیسم» را فراهم نمایند. یعنی اینکه در تمام دوره «جمهوری دموکراتیک انقلابی» توده های ستمدیده نباید علیه مناسبات امپریالیستی بجنگند، دهقانان باید در انتظار وضع قانون رسمی یعنی اجازه مبارزه علیه ملاکان بمانند، زنان باید منتظر تدوین حقوق برابر با مردان باشند، کارگران هم باید در انتظار تحقق مطالبات اقتصادی خود، به کیسه بورژوازی (اگر مرحمت کند) چشم دوزند.

کارگران و دهقانان یکبار قبلا این حرفها را از زبان کسان دیگری شنیدند و نتایجش را دیدند. آنها این کلمات را از زبان افرادی چون بازرگان شنیدند که بعد از بقدرت رسیدن مدام چه در حرف و چه در عمل مانع اقدامات انقلابی آنها میشد و میگفت ما دولت در حال گذار هستیم بگذارید قدرت ما تثبیت شود آنگاه بخواسته هایتان رسیدگی میکنیم، به ما فرصت دهید تا حکومت عدل علی را پیاده کنیم. تئوری «دولت در دوره های انقلابی» در واقع برای توجیه چنین شرایطی تحت پوشش مارکسیستی می باشد. قطعا هر کارگر انقلابی به حکا خواهد گفت: «حرفهایتان کهنه است!»

این هم یکی دیگر از مشخصه های «سون چیانگسیم» امروزی است که حتی صحبتی در مورد تغییر مناسبات نمیکند.

زیر بنای اقتصادی جامعه بطور کلی نقش عمده را در تعیین تمام مناسبات اجتماعی دیگر دارد. این يك اصل تئوریک مارکسیستی و حقیقتی بنیادین است. بهمین دلیل زمانیکه پرولتاریا در هر کشوری بقدرت برسد دست به زیر و رو کردن مناسبات تولیدی زده و کل تولید اجتماعی را بر پایه مناسبات نوینی سازماندهی می کند. پرولتاریا در ایران با برقراری دیکتاتوری خود و اتکا بر نزدیکترین متحدینش یعنی دهقانان فقیر، وسیع اشرار تحت ستم دیگر کلیه مناسبات امپریالیستی حاکم بر جامعه را درهم میکوبد و به زیر و رو کردن ساختار اقتصادی جامعه و سازمان دادن اقتصاد دموکراسی نوین می پردازد و زمینه های گذار به سوسیالیسم را فراهم می سازد.

«جمهوری دموکراتیک انقلابی» و بوروکراسی و نیروهای مسلح

حکا، «جمهوری دموکراتیک انقلابی» را نتیجه قیام و مبارزه قهر آمیز توده ها، میدانند. این جمهوری قرار است در قانون اساسی خود «برچیده شدن ارتش و سپاه و سایر نیروهای مسلح حرفه ای جدا از مردم و بوروکراسی دولتی مافوق مردم» ... را اعلام داشته و «تسلیم عمومی مردم» و «نظام دموکراتیک شورائی اداره کشور» را جایگزین آنها سازد. اولاً، بوروکراسی دولتی مافوق مردم در ایران کاملاً بر مناسبات اقتصادی معینی استوار است. گسترش بوروکراسی دولتی با هدف رفع نیاز طبقه حاکمه در کنترل يك جامعه معوج و بیمار، صورت می گیرد. دستگاه بوروکراتیک «چفت وبستی» است که میبایست اجرا گوناگون و متناقض این جامعه را بهم پیوند دهد و امور را تنظیم نماید. جمهوری اسلامی و هر رژیمی که متکی بر این مناسبات تولیدی باشد مجبور است به آن اتکا کند.

طنز آن خواهد بود، که «شوراهای جمهوری دموکراتیک انقلابی» حکا که برای کنترل یا محدود ساختن بوروکراسی قدیم ایجاد می گردد، خود جایگزین برخی از ارگانهای بوروکراتیک قدیم شده، یا به آنها اضافه میشود. نتیجتاً دستگاه بوروکراتیک دولتی گسترده تر خواهد شد.

ثانیاً، جنبه طبقاتی قیامی که قرار است صورت پذیرد، روشن نیست. يك قیام عموم خلقی است که مسئله اش فقط سرنگونی جمهوری اسلامی می باشد. مشخص نیست که این قیام منافع کدام طبقات را بیان میکند. در نتیجه اگر قرار باشد نیروی مسلحی از دل قیام بیرون بیاید ترکیب و ساخت طبقاتی و اجتماعی آن در پس پرده ای از ابهام قرار دارد. امروزه طبقه در صفحه ۲۲

دارد که قوانین را بخشی از مناسبات اقتصادی جا زده و مرتباً به کارگران گوشزد نماید که: «آنچه که در کتاب قانون جمهوری اسلامی یا هر دولت سرمایه دار دیگری آمده يك مقطع از توازن قوای میان کارگران و دولت سرمایه داری را نشان میدهد» (پیام، نشریه صدای انقلاب ایران شماره ۱ - صفحه ۳) حال آنکه قانون نتیجه سلطه يك طبقه بر طبقه دیگر بوده و نشانه دیکتاتوری طبقه ایست که از نظر اقتصادی مسلط است. قوانین را چیزی مستقل از طبقاتی که از نظر اقتصادی غالبند قلمداد کردن، نشانه اپورتونیسیم مفرط است.

دولت و تمامی نهاد های وابسته به آن، بخشی از روبناست و در خدمت يك پایه اقتصادی مشخص قرار دارد. هر روبنای سیاسی به ساختار اقتصادی معینی خدمت کرده، بر آن منطبق بوده و آنرا تقویت میکند. این امر، در مبارزه طبقاتی مسئله تعیین کننده ای بوده و حقیقتی است که فقط بورژوازی بر آن پرده می افکند. چگونگی برخورد به این مسئله افشاگر دیدگاه هر حزبی در مورد چگونه متحول کردن جامعه از بالا یا از پائین، بطور رفرمیستی یا انقلابی، با اتکا به قانون ارزش یا با اتکا به فعالیت آگاهانه و سازمان یافته توده های تحتانی جامعه برای ساختمان جامعه ای نوین، می باشد. این موضوع نشانه آن است که آیا آن حزب اساساً تحول جامعه بشری را ممکن می داند یا خیر؟

دولت بعنوان محصول مبارزه طبقاتی و ارگان سیادت يك طبقه بر طبقه ای دیگر، بخشی از ساختار عینی جامعه است که ماهیت آن نه با منشا طبقاتی کارکنانش، بلکه با تقسیم کار اجتماعی مشخصی معین گشته است. دولت تداوم این تقسیم کار و باز تولید مناسباتی که به آن خدمت می کند را تضمین می کند. يك سیستم دولتی میتواند اشکال حکومتی گوناگونی بخود بگیرد. در این میان عمدگی با دولت و ماهیت طبقاتی دولت است. اشکال متنوع حکومتی بخودی خود نشانه تمایزات بنیادین نیست.

انقلاب، عملی است آگاهانه برای متحول کردن کل جامعه. این تحول، ابتدا و قبل از هر چیز باید، در روبنا صورت گیرد تا قدرتی که از زیر بنای موجود حفاظت کرده را از بین برده و با در دست گرفتن اهرمهای قدرت به متحول کردن زیر بنا، بپردازد. در عصر ما اگر این قدرت را بورژوازی بگیرد مسلماً نیازی به متحول کردن زیربنا نخواهد داشت چرا که آنرا اساساً منطبق بر منافع خود می یابد.

حاکمیت ارتجاعی جمهوری اسلامی و قدرتش از مناسبات معینی برخاسته که از آن حفاظت می کند. دست زدن به آن مناسبات، بمعنای نشستن بر جای همان ارتجاع سابق است. انقلاب ۵۷ بخوبی این مسئله را برای توده های ستمدیده آشکار ساخت که مسئله، رفتن شاه و آمدن خمینی نیست. برای پرولتاریا و توده های ستمدیده تفاوتی ندارد که بر این ماشین دولتی زمانی شاه کراواتی یا آخوند ریشو یا مجاهد مسلمان یا رویزیونیست روسی یا سوسیال دموکراتی مودب و ... تکیه زند.

یکی از مشخصه های اصلی دولت در کشورهای تحت سلطه منجمله ایران این است که قبل از هر چیز در خدمت تداوم تقسیم پایه ای جهان، یعنی تقسیم جهان به کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه می باشد. این تقسیم پایه ای خود بیان يك مناسبات تولیدی بوده که بر انواع واقسام شیوه های استثمار متکی است. اقتصاد کشور آنچنان شکل گرفته و شاخه هایش آنچنان تکامل یافته که بند ناقص به شکم امپریالیسم جهانی وصل است و حیات مستقلی برای آن بدون برهم زدن تمام و کمال این مناسبات - در واقع، بدون انجام انقلاب پرولتاری - متصور نیست. جالب اینجاست که حکا روز بروز تحت تاثیر سوسیال دموکراسی اروپا به نفی کامل این تضاد پایه ای جهان میرسد و تئوریهای کائوتسکیستی از امپریالیسم را بخورد ملت میدهد. (برای نمونه میتوان به مقاله «جهان سوم، نظریه وابستگی، و احمد شاملو» در کمونیست شماره ۴۶ و ۴۷ رجوع نمود.)

زمانیکه «جمهوری دموکراتیک انقلابی» حکا، قرار نیست دستی به ترکیب این مناسبات بزند، در واقع راه را برای حفظ و تداوم موقعیت تحت سلطگی جامعه باز مینماید. مگر اینکه حکا مدعی شود که با بستن قراردادهای «عادلانه» با امپریالیستها و یا فروش «عادلانه» نفت در بازار های جهانی، زمینه را برای تحقق مطالبات اقتصادی کارگران فراهم می سازد. اینها همه توهمات بی بیش نیست.

حکا برای توجیه این وضعیت «جمهوری دموکراتیک انقلابی» دست به

حزب ...

انحلال ارتش و برچیدن نیروهای مسلح جدا از توده در برنامه تمامی احزابی که مایلند خود را به کمونیسم منتسب نمایند - منجمه حکا - وجود دارد. ولی اینکه آیا این برنامه ها دارای چه ارزشی است، موضوعیست که توسط رفتار آنان در قبال چگونگی از بین بردن قوای مسلح دولتی و اینکه چه چیزی را جایگزین آن می سازند، مشخص می گردد.

توهم انگیز ترین بخش برنامه حکا نفی ایجاد نیروهای مسلح حرفه ای و انقلابی، می باشد. بینش حکا در این زمینه نشان میدهد که پروسه کسب قدرت سیاسی و حفظ آنرا نهایتاً مسألت آمیز، می بیند. این بند از بخش اصلاحات برنامه حزب بلشویک کپی برداری شده است. (حکا شیفته بخش اصلاحات برنامه حزب بلشویک می باشد!) اما، شعار «تسلیم عمومی مردم» یا «میلیشیا توده ای» که زمانی در برنامه حزب بلشویک بود، در شرایط توسعه مسألت آمیز سرمایه داری و بعنوان درخواست دمکراتیک ترین شکل برای سازمان دولت و ارتش سرمایه داری مطرح شده بود. حزب بلشویک بعد ها از این مسئله جمع بندی نمود که مبارزه برای دمکراتیزه کردن میلیتاریسم بورژوازی حتی از مبارزه برای دمکراتیزه کردن پارلمانتاریسم بورژوازی نیز نتایجی ناچیزتر داشت. بدلیل آنکه در زمینه نظامی، بورژوازی، بدون نفی ماهیت خود، تنها میتواند نوعی از دمکراتیسم را مجاز شمارد که خدشه ای بر سلطه طبقاتی وارد نیآورد؛ یعنی دمکراتیسم موهوم و تخیلی. و تاکید نمود هنگامی که مبارزه طبقاتی به جنگ داخلی آشکار تبدیل میشود و پوشش قوانین بورژوازی و نهاد های بورژوا - دمکراتیک بکناری میرود، شعار «میلیشیا مردمی» نیز دقیقا همچون شعار پارلمانتاریسم دمکراتیک، از معنا تهی گشته و نتیجتاً سلاحی در دست ارتجاع خواهد شد. حزب بلشویک بروشنی مطرح ساخت که همانگونه که دمکراسی بر یک مبنای طبقاتی استوار است، میلیشیا نیز به ناگزیر بر اصول طبقاتی استوار بوده و نتیجه آن ناگزیر ایجاد ارتشی است از کارگران و دهقانان فقیر بعنوان ابزار اصلی دولتشان. (در این زمینه میتوان به قطعنامه های حزب بلشویک در کنگره هشتم رجوع نمود) پس از تجربه پیروزمند دو انقلاب کبیر چین و شوروی تنها حقارت و کونه نظری خرده بورژوازی میتواند به تبلیغ رسمی عدم نیاز به وجود ارتش انقلابی بپردازد.

از سوی دیگر نفی سازماندهی ارتش انقلابی در بهترین حالت بیانگر یک دیدگاه شکست طلبانه از پروسه دفاع از انقلاب در مقابل تهاجمات دشمنان داخلی و خارجی و دیدگاه ناسیونالیستی از پروسه پیشرفت انقلاب می باشد. شکست طلبانه است، زیرا پروسه کسب قدرت و حفظ آن در مقابل تعرضات امپریالیستی را به هیچ گرفته و «جمهوری» را بدون داشتن یک ارتش منظم در مقابل دسائس مرتجعین و امپریالیستها خلع سلاح میکند. ناسیونالیستی است، زیرا صحنه مبارزه طبقاتی در ایران را از دنیای امپریالیستی جدا کرده و پروسه انقلاب پرولتری را بمنابیه یک پروسه جهانی نفی می نماید و در عمل دفاع از یک پایگاه انقلابی برای گسترش انقلاب در سطح جهانی به کناری نهاده میشود. گسترشی که بمعنای واقعی شرایط را برای از بین بردن طبقات و نتیجتاً ارتش طبقاتی فراهم می سازد. امروزه هر حزبی که صحبت از کسب قدرت سیاسی میکند نمیتواند صحبت از چگونگی کسب قدرت و ایجاد ابزار ضروری آن یعنی ارتش نکند. نفی این مسئله یا نشانه توهم کودکانه خرده بورژوازیست یا نشانه فریبکاری بورژوازی - یا ترکیبی از هر دو - که قلب ماشین دولتی - یعنی ارتش و قوای مسلح - را از چشمان توده ها پنهان می سازد. بورژوازی همیشه ارتش خود را میسازد، فقط به طبقه کارگر موعظه می کند که او نیازی به ارتش ندارد!

عدم اعتقاد حکا به سازمان دادن ارتش انقلابی و جایگزین نمودن «تسلیم عمومی مردم» بجای آن نشانگر یک درک رفرمیستی از چگونگی کسب قدرت می باشد. نابودی قوای مسلح دشمن به یک قیام خودبخودی توده ای واگذار میشود. قیامهایی که در طول تاریخ بارها و بارها صورت گرفته اند و ناتوانی خود را در درهم شکستن قوای مسلح ارتجاعی نشان داده اند. این مسئله تمایل حکا را در نفی کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا بطریق قهر آمیز نشان میدهد. و آنجائی که حکا نیروی مسلحی را سازمان میدهد فقط بمنابیه اهم فشاری برای گرفتن امتیازات از دشمن و یا

کاتالیزور شدن برای قیام توده ای است.*
این یکی دیگر از مشخصه های «سون چپانگیسم» امروزی است که خود را در نبرد مرگ و زندگی با قوای دشمن نمی بیند.

«جمهوری دمکراتیک انقلابی» بمیان آسمال و آرزوهای کیست؟

برای تشخیص این مسئله بهتر است به مواضع و عملکرد این حزب در کردستان رجوع نمود. بنظر میرسد حکا در رابطه بانقلاب سراسری بیشتر تمایل بدان دارد که نقش یک اپوزیسیون را (حتی در دوران «جمهوری دمکراتیک انقلابی») ایفا نماید. ولی بخاطر ویژگی های معین و موقعیت تاریخی کومه له احساس میکند در کردستان به اعمال قدرت سیاسی خود نزدیکتر است. شاید از همین رو تلاش نموده که برنامه های خود را در این عرصه روشنتر، صریحتر و خاصتر اعلام دارد.

ببینیم کومه له چگونه سعی میکند «تحقق واقعی» دمکراسی انقلابی در کردستان را تصویر نماید. کومه له می گوید: «استراتژی جنبش کردستان از نظر ما و توده های خلق کرد روشن است، در هم شکستن و بیرون راندن قوای جمهوری اسلامی و تأمین قهری حق تعیین سرنوشت و برقراری یک حکومت خود مختار که اداره امور کردستان را به اراده مردم بسپارد.» (نشریه پیشرو - شماره ۱ - مقاله زنده با قدرت شوراها - صفحه ۳ و ۴) کومه له رابطه این حکومت خود مختار با دولت مرکزی ارتجاعی را در ابهام قرار می دهد. آیا بصورت حکومت دو گانه ای که در تعارض با یکدیگر قرار دارند، میباشند؟ آیا در چارچوب همان دولت ارتجاعی مرکزی قرار داشته و بیان یک ماشین دولتی با خصیلتی دو گانه - که در کردستان انقلابیست در سایر نقاط ایران ضد انقلابی - خواهد بود؟ آیا برقراری حکومت خود مختار در گرو استقرار «جمهوری دمکراتیک انقلابی» در سراسر ایران است؟ و ... فقط یک چیز کاملاً روشن است منظور کومه له از برقراری حکومت خود مختار ایجاد منطقه پایگاهی سرخی برای گسترش انقلاب نمی باشد.

حال بپردازیم به مضمون دولتی که کومه له وعده میدهد: «آن نوع دولتی که به وسیعترین توده ها امکان میدهد مستقیماً در امر حاکمیت شرکت فعال داشته باشند دولت شورائی است. در این شکل از حکومت درست برخلاف حکومتهای مطلقه قدرت تماماً و مستقیماً در دست اکثریت جامعه قرار می گیرد. همه افراد جامعه عضوی از دولت محسوب میشوند و در سازمان دولت جای دارند از اینرو همیشه اراده اکثریت حکم خواهد کرد. این عالیترین نوع دمکراسی است. بورژوازی ادعا میکند که جمهوری پارلمانی او هم مقدرات جامعه را بدست اکثریت افراد جامعه می سپارد. اما این دروغی بیش نیست.» (همانجا - صفحه ۱۰) ادامه داده و میگوید: «دمکراسی پارلمانی» «دیگر متعلق به عهد عتیق است. بعد از کمون پاریس که در آن جوانه های حکومت شورائی شکل گرفت و بعد از آن در انقلاب اکتبر، دیگر بشر اشکال بسیار عالیتر دمکراسی را کشف کرده است و به آسانی میتواند نشان داد که بدون طرفداری از حکومت شورائی نمیتوان ادعای دمکرات بودن داشت.» (همانجا - صفحه ۱۱) هیچ حرفی از محتوای طبقاتی این حکومت شورائی و دمکراسی در میان نیست. صحبت ها از اشکال، واقعی بودن و دروغ نبودن است. درجه «واقعی» بودن این شوراها را آگاهی توده های زحمتکش به عالیترین حق خود یعنی حق حاکمیت و

* - رفرمیسم حکا در راهی که برای کسب قدرت - یعنی قیام توده ای شهری - ترسیم میسازد، نیز آشکار است. چرا که قدرت دولتی را در پروسه جنگ درازمدت توده ای درهم نمی شکنند و تمایلی به متحول ساختن توده ها - بویژه دهقانان که نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند - ندارد و تنها خواهان یک جابجایی کوچک در بالا می باشد؛ مضافاً، آنجایی هم که آنها تلاش میکند تا قیام خود را چیزی مشابه انقلاب فوریه و اکتبر روسیه تصویر سازند، کاریکاتوری از آن را ارائه میدهد؛ مدل «قیام اکتبر» البته بدون جنگ داخلی و ابزار پیشبرد آن جنگ، یعنی ارتش سرخ شوروی. این مدل در جامعه ما یک تمایل طبقاتی معینی را نشان میدهد. تمایلی که خواهان متحول نمودن توده ها نبوده و در تحلیل نهائی جابجائی دارودسته ستمگر قبلی با دارو دسته ای نوین را خواستار است.

جائی را نیز در حکومت و دولت بخود اختصاص دهد)) (همانجا - صفحه ۱۴ - متن داخل پرانتز از ماست) کومه له به هدف خود نزدیکتر میشود و میگوید: «یکی از خواسته های مهم ملت کرد تا کنون رفع عقب ماندگی های اقتصادی و فرهنگی و برخورداری از دستاوردهای علمی فرهنگی و تکنیکی بشری بوده است. خود مختاری وسیع، و دمکراتیکی که ما برای آن مبارزه می کنیم، اولاً مانع سیاسی ناشی از عملکرد تبعیض گرایانه دولتهای مرکزی را از سر راه رشد صنعتی کردستان بر میدارد، ثانیاً دمکراسی موجود آن از یکطرف از تحمیل شرایط استثمار وحشیانه از سوی صاحبان سرمایه به کارگران و زحمتکشان جلو گیری کرده (چه نیروی قهری دولتی صاحبان سرمایه را مانع خواهد شد؟) و از طرف دیگر راه مبارزه متشکل و متحدانه کارگران و زحمتکشان تهدیدست کردستان را برای رهائی قطعی از ستم و استثمار سرمایه داری و بهره مندی آنان از ثمرات پیشرفت اقتصادی، تسهیل مینماید. بنابراین ما ضمن اینکه بر متشکل ساختن کارگران و زحمتکشان کردستان برای دفاع از منافع مستقل طبقاتی خویش پای می فشاریم، رشد صنعتی کردستان را بوسیله اقدامات حکومت خود مختار امری ضروری می دانیم.» (برنامه کومه له برای خود مختاری کردستان - متن داخل پرانتز از ماست)

وسپس برنامه پیشرفت اقتصادی کردستان را با ایجاد کارگاههای تولیدی برای ساختن ابزار، پوشاک، بسته بندی، کنسرو سازی، محصولات غذایی، واکسیناسیون، دفع آفات نباتی و... و همچنین ایجاد تعاونیهای متعدد تولید و توزیع و... مطرح می سازد. سوال اساسی خوب بودن یا بد بودن این پروژه ها نمی باشد، قبل از تهیه لیست پروژه های تولیدی مورد نیاز باید به یک سوال اساسی جواب داد: همه اینها چگونه انجام خواهد شد؟ تولید اجتماعی، تحت حاکمیت سیاسی چه طبقه ای و با اتکا به کدام مناسبات تولیدی، با کدام سیاستهای اقتصادی سازمان خواهد یافت؟ بدون انقلاب ارضی، و سازماندهی توده های رها شده از قید مناسبات کهن و بوجود آوردن سازمان تولیدی نوین در کشاورزی، این خود مختاری استقلال خود را چگونه تضمین خواهد کرد؟ صنایع نوین انباشت اولیه خود را از کجا آورده و چگونه ادامه خواهند یافت؟ شاید از بودجه ای که دولت مرکزی از سهمیه فروش نفت به استان کردستان اختصاص خواهد داد ۱۱۹۹ کومه له نیز مانند هر نیروی طبقاتی دیگری هنگام بقدرت رسیدن برنامه سازماندهی اقتصادی خود را بجلو خواهد گذارد. برنامه سازماندهی اقتصادی کومه له اساساً در چارچوب مناسبات سیاسی و اقتصادی که تحت کنترل دیکتاتوری پرولتاریا نیست، «عملی می شود». برنامه کومه له برای کردستان رشد سرمایه داری ملی و مستقل است. این نشان میدهد که چرا محتوای طبقاتی دمکراسی از جانب او پوشانده می شود.

از همین روست که حکا اصرار دارد، در کشور های تحت سلطه در مرحله انقلاب دمکراتیک نباید دستی به مناسبات اقتصادی درون جامعه زد، زیرا «هدف نهائی پرولتاریا گم میشود». دلیل آن هم روشن است، رک و صریح آنها سرمایه داری میخوانند. اتفاقاً هدف نهایشان گم نشده فقط میخوانند بکودوران با شرکت خودشان سرمایه داری شکوفان و آزاد رشد کند. یک چیز کاملاً روشن است، این آمال سرکوب شده بورژوازی ملی کرد است که اینگونه فرموله میگردد. بکف آوردن بازار ملی، بنام پرولتاریای کردستان.

اما خواست آنان برای کردستانی آزاد، آباد و صنعتی، تحت مناسبات حاکم بر کردستان غیر قابل تحقق است. نه تحت این مناسبات امکان «توزیع عادلانه نیروهای مولده» وجود دارد و نه «امکان بهره مندی کارگران از ثمرات پیشرفت اقتصادی». کومه قدری به اندازه بیش از یک قرن دیر آمده است. عصر، عصر امپریالیسم است و سرمایه داری فقط میتواند در ارتباط با امپریالیسم رشد کند و جهان مدهاست که بطور قطع بدو اردوگاه متخاصم تقسیم گشته است: یکی اردوگاه استثمارگران و ستمگران که بورژوازی امپریالیستی در راس آن نشسته است و دیگری، اردوگاه ستمدیدگان و استثمار شوندهگان جهان که تحت رهبری پرولتاریای انترناسیونالیست در تلاش برای بظهور رساندن دنیایی نوین است. تفکرات غالب بر حکا بیش یک بورژوا دمکرات را نمایندگی می کند. آنها سیستم سرمایه داری را می خواهند که بدترین زیاده رویهایش را بقیه در صفحه ۲۴

اعمال دیکتاتوری طبقاتی خود در تمام عرصه های جامعه تعیین می کند. در این مقاله کومه له، حتی چگونگی انتخاب فرماندار و بخشدار معین شده اما کلمه ای از این حق و چگونگی متحول کردن و انقلابی کردن مناسبات تولیدی کردستان و چگونگی در گیر شدن توده ها در کار انقلابی کردن جامعه خبری نیست.

((به این ترتیب مردم که خود در این نظام شورائی قدرت، متشکل شده اند خود هم قانونگذارند و هم مجری قانون بویژه وقتی در نظر داشته باشید که ارتش و قوای مسلح حرفه ای و اصولاً هیچ قدرتی مافوق مردم قرار نگرفته است)) (همانجا - صفحه ۱۲) - البته اگر قدرت مسلح کومه له بحساب نیاید - در آنصورت قدرت مناسبات اقتصادی کردستان که دست نخورده باقی خواهد ماند، مافوق همه قوانین قرار خواهد گرفت! جمله مارکس دوباره قابل تاکید است که «حق هیچگاه نمیتواند در مرحله ای بالاتر از ساخت اقتصادی جامعه و تحولات فرهنگی تابع آن قرار گیرد.» (نقد برنامه گوتا)

((این براستی حکومت مردم بر مردم یعنی دمکراسی واقعی است.)) (همانجا - صفحه ۱۲) براستی آن همه هیاهوی ضد پوپولیسم، برای چه بود؟! محتوای طبقاتی حکومت مردم بر مردم و دمکراسی واقعی چیست؟ بیانگر دیکتاتوری چه طبقه ایست؟ به کدام مناسبات تولیدی خدمت می کند، کدامین را مهور می سازد و چگونه؟ با اتکا به چه طبقاتی این کار را صورت میدهد؟ اینها بدون پاسخ می ماند. اما کومه له حتی نحوه تصمیم گیری امور توسط مردم را هم روشن می سازد: «تصمیم گیری در این مجمع عمومی هم باید با همان نظم و آئین پارلمانهای بورژوائی باشد. یعنی دستور و موضوع بحث روشن باشد. پیشنهاد دهنده، مخالفین و موافقین هر کدام به اندازه و به ترتیب صحبت کنند. رای گیری و شمارش آرا حتی با ید بطور جدی اجرا گردد... باید احترام گذاشتن به عقاید دیگران، رعایت کردن حقوق دیگران و استفاده کردن اصولی از حقوق عمومی و شخصی و خلاصه عضویت و فعالیت در شورا را هر زحمتکش بخوبی فرا بگیرد.» (همانجا - صفحه ۱۳) «پارلمانهای بورژوائی» تمام اینها را قبلاً خیلی بهتر و بدون تر از کومه له مطرح کرده است. کومه له فقط همانها را تکرار میکند.

این را هر پیشمرگه و هر فرد روستائی در کردستان میدانند که جهت گیری و تصمیم گیری هر شورائی را در کردستان جریانی تعیین می کند که نیروی مسلح در روستا حضور دارد و پروسه انتخابات، تصمیم گیری و به اجرا گذاردن را تضمین میکند. مضافاً، بارها در همین روستاها و در جلسات چنین شوراهائی دوباره همان کسانی که مظهر اتوریته کهن بودند (از ملای ده تا کدخدا تا دهقان مرفه باسواد تا عوامل حزب دمکرات) به نمایندگی مردم انتخاب شدند. این مسئله این سوال را در ذهن هر فرد انقلابی بوجود خواهد آورد که چرا چنین میشود؟ نازمانی که اتوریته های کهن چه در روبنا و چه در زیر بنا توسط توده های مسلح تحت رهبری حزب طبقه کارگر در هم شکسته نشود، باز همان آش و همان کاسه خواهد بود. مطرح نمودن «دخالتهای توده ها» در سرنوشتشان از طریق بحث آزاد و علنی، بخودی خود انقلاب را عمق نخواهد بخشید. این بحث قلبی است و تفاوتی با بورژوا لیبرالیسم نوع کلاسیک ندارد و پوششی برای مطلقه گرائی بورژوائی بوده و با تاکید بیش از حد بر فرم دمکراسی به مانعی برای طرح این سوال اصلی که دمکراسی برای چه طبقه ای است، بدل میگردد. تبادل آزادانه عقاید، بخودی خود و بدون ارتباط با انکشاف مبارزه طبقاتی و بدون بسیج توده ها در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی توسط رهبری حزبی با خطی انقلابی، به حقیقت و ترقی نخواهد انجامید.

آیا کومه له اینها را نمیداند؟ میدانند و تاکید میکند که: «از یکسو دولتی نوین، توده ای و بالنده (صفتی که محتوای طبقاتی هیچ دولتی را روشن نمیکند) که همراه بسط قلمرو خود دمکراسی واقعی، آزادی انسانها و قدرت زحمتکشان را به ارمغان می آورد...» (همانجا - صفحه ۱۵ - متن داخل پرانتز از ماست) این دولت کدام طبقه است که همراه بسط قلمرو خود بسوی «قدرت زحمتکشان» لیز می خورد؟ «ما میخواهیم همه مردم سیاسی باشند و فعالان در این دولت دمکراتیک در جهت ساختن کردستانی آباد و آزاد نقش ایفا کنند» (همانجا - صفحه ۱۴) «هر فرد از اهالی همانطور که جائی را در سازمان تولید (چه نوع سازمان تولیدی؟) اشغال میکند

حزب ...

داشت که بگویند اصلاً مهم نیست که انقلابی صورت گیرد، خدا کند وضع بدتر از این نشود.

حکا محصول اتحاد فرمیسم خرده بورژوازی با ناسیونالیسم انقلابی ملت تحت ستم کرد است. این امر موقعیت متناقضی را برای حکا بوجود می آورد: یک چشم به انقلاب و چشم دیگر به فرم. اوضاع جاری بروی این حزب تاثیر گذارده و موجب تعمیق فرمیسم شان گشته است.

ذهنیت نیرو هائی مانند حکا، میتواند اثرات مخربی را بر توده های ستمدیده بجای گذارد. از اینرو نباید از دید کمونیستهای انقلابی پنهان بماند. همانطور که وقایع چند ساله اخیر نشان میدهد دو عامل بر این نیروها موثر افتاده و آنان را متزلزل میسازد. یکم، تعمیق بحران جهان امپریالیستی و تشدید رقابتهای امپریالیستی در شرایط عدم حضور یک قطب قدرتمند پرولتری در عرصه جهانی، این نیروها را بر سر دو راهی فرم یا انقلاب و حتی گاهی غرب امپریالیستی یا شرق سوسیال امپریالیستی قرار میدهد. دوم، تشدید تضاد های مشخص درون جامعه و صف بندی های متحول در سطح نیروهای فوقانی است که با توجه به ضعف پیشاهنگ پرولتری، اقشار ستمدیده میانی را به عرصه جدالهای درون بورژوازی در سطح ملی یا بین المللی می کشاند.

مسئله این نیست که نیروهایی مانند حکا استقلال خود را از کف داده و به این یا آن قدرت امپریالیستی وابسته می شوند. سوسیال دمکراسی اروپا به نیابت بورژوازی بین المللی با تبلیغ مداوم بی ثمری انقلاب و لزوم اتخاذ «ایده آلهای واقع بینانه تر» سعی مینماید آنها را به دست شستن از انقلاب و قبول الگوهای مشخص خود برای جنبشهای رهائیبخش، وادار کند. مطرح کردن وعده هائی مانند «دولت کوچک فلسطینی» برای به سازش کشاندن این جنبشها و نهایتاً سرکوبشان می باشد. پذیرش این وعده ها، هم نشانه سرخوردگی از انقلاب است و هم آشتی طلبی در مقابل جهان امپریالیستی.

صوخره

باوجودیکه بارها نتایج راه حل های اتویستی اقشار میانی آشکار گشته است، اما این راهها مرتباً در جامعه تولید و باز تولید می شود. علت آنست که خرده بورژوازی همواره نیروی خود را متشکل می کند، ولی از آنجا که قادر به اتخاذ راه پرولتاریا نبوده و راه امپریالیستی را هم در آغاز «قبول نمی کند»، عموماً راه حل اتویستی بورژوازی ملی (یعنی راه رشد سرمایه داری مستقل و ملی) را برمی گزیند. بهمین دلیل صفوف تشکلات خرده بورژوازی انقلابی بسرعت از گرایشات بورژوازی ملی انباشته میگردد. برنامه این تشکلات عموماً از چشم انداز بورژوازی ملی فراتر نمیرود.

خرده بورژوازی که تا مدتی تحت پرچم خیالی راه رشد سرمایه داری مستقل و ملی مبارزه می کند، خیلی زود در مواجهه با مشکلات راه و رویارویی با نیروهای امپریالیستی و عدم توانائی در دیدن ضعفهای ذاتی امپریالیسم، «عاقلتر» و «واقع بین تر» شده، و میرود که در چارچوب همین سیستم جایی برای خویش بیابد. تاریخ معاصر ایران بارها شاهد تولید و باز تولید رادیکالیسم خرده بورژوازی و تبدیل آن به لیبرالیسم بورژوازی و پایان کار این احزاب به انشقاق، اضمحلال و یا حتی در پیش گرفتن تفکر و روش کمپرادوری، بوده است.

در دوره های بحرانهای جهانی و ملی دگردیسی این نیروها یاشتاب گرفته و یا با قبول رهبری پرولتاریای انترناسیونالیست، به ذخیره انقلاب بدل میشوند و در چنین دوره هائی است که بقول لنین احزاب اپورتونیست، اپورتونیست تر میگردند، توده ها رادیکالتر شده، تحولی انقلابی را طلب می نمایند و شرایط برای پایه گیری خط تا به آخر انقلابی و سازش ناپذیر هرچه بیشتر آماده تر میگردد.

شرایطی که پرولتاریای انترناسیونالیست قادر خواهد بود نشان دهد که دوره «سون چیانگیسم» به پایان رسیده و مدتهاست که در جهان مصالح عینی برای محو هر گونه ستم و استثمار، و سازمان دادن جامعه نوین بشری بوجود آمده است. این چشم انداز ماست.

نداشته باشد. مثلاً از زاویه روبنای سیاسی شکل حکومت مطلقه نداشته باشد، کارگران فوق استثمار نشوند، نیروهای مولده پیشرفته در یک نقطه متمرکز نشود که در نقطه ای دیگر عقب افتادگی غلبه داشته باشد و ... آنها خواهان بوجود آوردن آن دوره ای از سرمایه داری هستند که تضاد های آن زیاد حاد نشده بود.

تبدیل توهمات به فرمیسم عربان در شرایط کنونی

تحولاتی که در اوضاع سیاسی یکساله اخیر صورت گرفته تاثیرات خود را بر اقشار و طبقات مختلف بجای میگذارد. پیش گذاشتن سیاست «باز سازی» از سوی جمهوری اسلامی و وعده وعید هایش مبنی بر اینکه: «اوضاع خوب میشود»، «از فشارها کاسته خواهد شد»، «به همه در این بازسازی سهمی داده خواهد شد»، «آزادیهای سیاسی برسمیت شناخته خواهد شد» و ... توانست برای مدتی - هر چند کوتاه - دل بخشی از اقشار میانی و مرفه جامعه را برآید. ولی دیری نپائید که بواسطه ضعف امپریالیستها در انجام فرمهای ناچیز در کشورهای تحت سلطه بطور اعم و بطور خاص در ایران و ناتوانی جمهوری اسلامی، تمامی خواب و خیالهای خوشی که این اقشار برای خود دیده بودند را نقش بر آب کرد. خبری از فرمهای سیاسی، رفاه اقتصادی و ... نشد. بجای آن ترور و سرکوب و خفقان تشدید یافت و بر فشارهای اقتصادی افزوده گشت.

این شرایط، اقشار میانی جامعه را در موقعیتی بشدت متناقض قرار داد. از یک سو، روی آوری ناگزیرشان را به مبارزه علیه جمهوری اسلامی تشدید میکند، از سوی دیگر، امید خود را به امکان انقلاب از کف می دهند. و آنها را در بیم و امید دائم نسبت به انقلاب قرار میدهد. بیم از انقلابی دیگر که نکند اوضاع را از آنچه که هست، بدتر سازد، و امید به انقلابی دیگر - تحت تاثیر ایده ای که در بین طبقات تحتانی جامعه در حال شکل گیریست - بعنوان تنها راه خلاصی از این وضعیت. این مسئله خود پولاریزاسیونی را از لحاظ ذهنی (یعنی روی آوری به فرم یا انقلاب) در میان این اقشار دامن میزند.

عدم وجود برآمد آشکار انقلابی، مشاهده «تاخت و تازامپریالیستها و مرتجعین» و مانور هایشان در سطح جهانی و منطقه ای و ناتوانی در دیدن رشد مداوم عوامل عینی انقلاب و ضعف ذاتی و بپر کاغذی بودن امپریالیستها - روحیه فرمیستی را دامن زده و عده ای را به این نتیجه می رساند که همه چیز را بالائی ها تعیین می نمایند و باید دل به مراسم آنها بست.

دفاع آشکار از فرم، ریشه در اپورتونیسم غالب بر خط سیاسی - ایدئولوژیک حکا دارد. خطی که در برخورد به شرایط پیچیده مبارزه طبقاتی ناتوان بوده و در مقابل مشکلات سر فرود می آورد. بقول لنین «اپورتونیسم فقط آنچه چیزی بفکرش خطور میکند که در محیط عامیگری خرده بورژوازی، و رکود «فرمیستی» در پیرامون خود می بیند و آنهم فقط «شوراهای شهرداری». اما درباره انقلاب پرولتاریا، اپورتونیست حتی فکر آنرا هم از سر بدر کرده است.» (لنین - دولت و انقلاب) این محیط عامیگری خرده بورژوازی به همراه بینش سوسیال دمکراتیک، این حزب را تا بدانجا کشاند که «غیر ممکن بودن انقلاب پرولتری» را تا سطح شعوری «ارتقا» داده است. آقای مهندی میگوید: «سوال اساسی این نیست که طبقه کارگر برای انقلاب آینده ایران چه خواهد کرد، بلکه سوال اساسی از نظر ما باید این باشد که انقلاب آینده ایران برای طبقه کارگر چه خواهد کرد. نه فقط اینکه نقش طبقه کارگر از چه قرار خواهد بود، بلکه بیش از آن نقش و فایده انقلاب آتی در تحقق اهداف طبقه کارگر از چه قرار خواهد بود.» (نشریه کمونیست - شماره ۵۰ - صفحه ۳۲) این منطق منشویک قهار یست که لنین نزدیک به ۸۵ سال پیش در کتاب «دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک» آنرا افشا نموده بود. و تاکید کرده بود که سوال اساسی در انقلاب دمکراتیک قبل از هر چیز اینست که طبقه کارگر چه نقشی در آن ایفا میکند: نقش رهبر انقلاب یا آنگونه که آقای مهندی می خواهد نقش دستیار بورژوازی را. با چنین منطقی باید بزودی از آنان این انتظار را

گذر آرشى از...

این حقیقت را درك کرده و از فرصت هایی که بواسطه تحولات کنونی شکل گرفته، برای ترویج این مسئله استفاده می کنند. خلق چین تحت رهبری مائو و خصوصاً در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گامهای بیسابقه ای بر جاده گسست از هر آنچه متعلق به حاکمیت سرمایه داری است، به پیش برداشت. احزاب و سازمانهای متحد تحت درفش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، عهد می کنند که هر آنچه در توان دارند را در خدمت ایجاد يك پیشاهنگ مائوئیستی در چین بکار گیرند - پیشاهنگی که خلق چین را بار دیگر به گام زدن در مسیر مائو رهنمون سازد.

مائوتسه دون شکست ناپذیر است، انقلاب پیروز خواهد شد!

مجری: متشکریم. سخنران بعدی رفیق لیلی ر. میباشد. او يك مائوئیست افغانی و هوادار جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. رفیق لیلی، همسر یکی از مائوئیستهای بنام افغانستان است که توسط نیروهای شوروی بقتل رسید. خود او دوسال را در زندانهای کابل گذرانده است. رفیق بزبان افغانی صحبت می کند و یکی از رفقا در خانه، کل سخنرانی را ترجمه می نماید.

لیلی ر.: اندیشه مائوتسه دون هزاران نکته را در بر میگیرد، که یکی از آنها آموزه زیر است: شورش علیه مرتجعین برحق است. بعنوان يك مائوئیست افغانی، آرزو دارم حمایت کامل خود را از جنبش های اخیر خلق چین اعلام کنم. من تنفر عمیق خود از رژیم ارتجاعی دن سیاووپین، این رهرو سرمایه داری که وقیحانه به غضب قدرت سیاسی و احیای دیکتاتوری بورژوازی در پی مرگ مائو پرداخت را ابراز میدارم. این تنفرانگیزترین موجود، رفیق چیانگ چینگ و رفیق چانگ چون چیاو را بمدت ۱۳ سال به بند کشیده است - این دو، از رفقای نزدیک مائوتسه دون بوده و خدمات بیشماری به امر کمونیسم - خصوصاً در جریان انقلاب فرهنگی نموده بودند.

نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و دستگاه خبریراکنی آنها، علیرغم عوامفریبی هایشان در باب حقوق بشر، حتی یکبار هم اشاره اعتراض آمیزی به دستگیری این رفقا ابراز نداشته اند. آنها حتی از بردن نام این رفقا وحشت دارند. ما بعنوان مدافعان افغانی اندیشه مائوتسه دون و برخلاف مائوئیستهای دروغین که از رژیم ارتجاعی چین حمایت می کنند، بخوبی می دانیم که چگونه دن سیاووپین - این رهرو ارتجاعی سرمایه داری - به مائوئیستها، انقلابیون و خلقهای افغانستان پشت کرد. این رهروان سرمایه داری، چین سوسیالیستی را نابود ساختند، سنگر سرخ انقلاب را واژگون کردند و آن را به جولانگاه لاشخورها تبدیل بقیه در صفحه ۲۶

کارزار ضد مواد مخدر...

است و مبارزه با این نظام تا بن گنبدیده. باید با این تعرض کربیه رژیم مبارزه کرد و جنایاتی که تحت لوای این کارزار در حق مردم میشود را افشا نمود. و باید هر تجمعی را که برای تماشای اعدام قربانیان این کارزار ایجاد میشود به محلی برای مبارزه علیه رژیم تبدیل ساخت.

مبارزه واقعی علیه مواد مخدر و شبکه های پخش آن بدون مبارزه علیه مناسبات تولیدی که جمهوری اسلامی از رژیم شاه به ارث برده، امکان ناپذیر است. بدون در هم کوبیدن قهری ماشین دولتی و برقراری قدرت سیاسی کارگران و دهقانان از طریق جنگ خلق، نمی توان خلاقیت خلق را شکوفا ساخت، مردم را متحول نمود و سرکوب دشمنان طبقاتی که عاملان اصلی شبکه های مواد مخدر هستند را به پیش برد. بدون نابود کردن مناسباتی که بر منطق سود بوده و مبتنی بر استثمار و منفعت شخصی می باشد نمیتوان از تجارت هیچ کالای خطرناکی در ازای پول جلو گیری کرد. به يك کلام، خلاصی از شر مواد مخدر بدون انجام انقلاب (روبیای يك معتاد) است.

رهائی از این معضل اجتماعی مستقیماً به امر انقلاب پرولتاری بستیگی دارد. انقلابی که سوداگران واقعی مرگ، و تمام کسانی که معتاد به بوکری برای امپریالیستها و ستمکاری و استثمار گری می باشند، معتاد به مرض کشتار انقلابیون، معتاد به زندگی انگلی و کشیدن شیره کارگران و دهقانان هستند را بدار مجازات خواهد آویخت.

تصویری از اعتیاد در جامعه از زبان ارتجاع

معتادین را در خود گنجانیده است خانه های گروهی و محل تجمع معتادین بیشتر در نقاط محروم نشین زاهدان متمرکز شده که محله ((بابائیان))، پشت گارژها و جاده قدیم زابل از آن جمله اند. وجه تشابه تمامی این اماکن فساد و فحشاء است تقریباً در هریک از این اماکن دختران جوان و کودکان خردسال به چشم میخورند که مظلومانه به گام اعتیاد فرو رفته اند و جبراً برای امرار معاش یا تامین هزینه موامخدر تن به خودفروشی میدهند. وجود این خانه ها اگرچه مرهون عوامل خاصی است اما بهرحال باعث بروز مفاسد اجتماعی ناشی از فقر و اعتیاد مانند فحشاء، خودفروشی، اجاره دادن همسران و دختران خردسال و نهایتاً شیوع بیماریهای مقاربتی گردیده است.... متأسفانه اخباری در زاهدان به گوش میرسد که تکان دهنده است، از آنجمله فروش سه فرزند توسط پدری معتاد با بهایی اندک.

اعتیاد در استان کردستان

بررسی های بعمل آمده در اجرای طرح والعدایات و آمارهای موجود و موثقی که در استان آذربایجان غربی جمع آوری شده مبین این امر است که شهرستانهای کردنشین بحمدالله با معضل اجتماعی اعتیاد و معتاد رویرو نیستند و آمار معتادین در این شهرستانها از درصد بسیار پائینی برخوردار است آنچنانکه هرگز قابل مقایسه با دیگر شهرستانهای کشور نیست و حتی در بعضی از شهرستانها مثل سردشت و پیرانشهر که از شهرستانهای استان کردستان بوده و در عمق مناطق کردنشین قرار دارند و بخاطر این دو خصیصه علی الظاهر می بایست درصد مبتلایان به اعتیاد در این نواحی زیاد باشد. برعکس طبق آمار موجود تعداد معتادین این مناطق از شمار انگشتان يك دست هم تجاوز نمی کند... آمارهای بدست آمده در طرح والعدایات موید این مطلب است که آمار معتادین در شهرهای شیمه نشین کرد از آمار مبتلایان به اعتیاد در شهرهای کردنشین و اهل تسنن بیشتر است.

راه مائو...

نوبین از خیز جهانی انقلاب، قلمروی وسیعی از کره زمین را از چنگال جهان کهن بدر آوریم و طرح دنیائی نو را در اندازیم. دیریست که شرایط مادی بوجود آمدن يك نظام عالیتر بشری در ابعاد جهانی، فراهم شده است. مسلماً ساختمان آن نظام عالیتر را که صدها میلیون چینی آغازینند و بمدت ربع قرن زنده نگاه داشته و به پیش رانند، صدها میلیون دیگر در سراسر جهان نیز

میتوانند انجام دهند و اینبار حتی بهتر از آن، چرا که تجربه بیسابقه ای در این زمینه توسط انقلابیون چینی، برای بشریت اندوخته گشته است.

در به صحنه آوردن این نمایش شکوهمند بشری، اگر پرولتاریای چین یکبار دیگر پیش کسوت نباشد، مسلماً از بازیگران قدرتمند آن خواهد بود.

آدرس پستی ما:

S.U.I.C

BOX 50079
40052 GÖTEBORG
SWEDEN

نگارشی از...

کردند، بیشرمانه به اندیشه مائوتسه دون حمله برده و تئوریها و برنامه سرمایه دارانه دن سیائوپین را جانشین ساختند. ما بخوبی میدانیم که اگر دن سیائوپین و شرکاء ماهیت چین را بعنوان يك پایگاه انقلاب جهانی نابود نکرده بودند، سوسیال امپریالیستها جرات تجاوز به افغانستان با ۱۲۰ هزار سرباز را بخود نمی دادند. بنابراین دست دن سیائوپین نه فقط بخون توده های چین که بخون خلق افغان و انقلابیون سراسر جهان آغشته است.

همین دن سیائوپین در همکاری با امپریالیسم آمریکا نیروهای ارتجاعی واپسگرا در افغانستان را مسلح می کند. این نیروها نیز بعوض، اسلحه خود را برای سرکوب انقلابیون مائوتیست و توده های افغان بکار می گیرند. این رهرو فاسد سرمایه داری که از لحاظ ارتداد بعد از خروشچف در مقام دوم قرار دارد، بدون شك جنایات بیشماری مرتکب شده است. احیای سرمایه داری در چین نه فقط دمکراسی برای اکثریت را به دمکراسی برای اقلیت حاکم تبدیل ساخت، بلکه ارتش سرخ را نیز به يك ابزار خونخوار جهت سرکوب توده ها بدل نمود؛ و از حزب کمونیست چین يك حزب بورژوایی ساخت.

بعنوان یکی از نتایج احیای سرمایه داری در چین، شاهد آتیم که بیکاری گسترده، مشکل شدید مسکن، فحشاء و معامله مواد مخدر، و همه پدیده هایی که در چین دوران مائو جایی نداشت، بوجود آمده است. زنان باردیگر به موقعیت تحتانی رانده شده اند؛ حال آنکه در زمان مائو بر این نکته تاکید می شد، که زنان نگاهدارنده نیمی از آسمانند. اقتصاد

سوسیالیستی و شیوه سوسیالیستی تولید نابودگشته و بجای آن مالکیت خصوصی و سود در مقام فرماندهی اعمال میشود. دن سیائوپین این رهرو سرمایه داری، که خلاف جریان تاریخ حرکت می کند و از هیچ کاری برای بعقب بازگرداندن عقربه تاریخ فروگذار نمی نماید؛ بدون شك باید با قدرت خلق سرنگون شده و چین سوسیالیستی مجدداً بظهور رسد. ما به آینده ای می نگریم که در آن باردیگر روشنفکران انقلابی دست در دست توده های دهقان و کارگر بسوی محو تضاد میان کار یدی و فکری، میان کارگر و دهقان و میان شهر و روستا حرکت کنند. ما به آینده ای می نگریم که در آن دانشجویان انقلابی کتاب کوچک سرخ را بالا بگیرند و فریاد بر آورند: پیش بسوی کمونیسم!

سرنگون باد دن سیائوپین!

سرنگون باد امپریالیسم آمریکا!

سرنگون باد سوسیال امپریالیسم شوروی!

افتخار بر شهدای میدان «تین آن من»!!

مجری: سخنران بعدی، رفیق بورجس خواهد بود. او سردبیر روزنامه پرفروش ال دیاریو در پرو می باشد. بورجس اخیراً با صدر گونزالو

اطلاعیه

درباره ترور جنایتکارانه قاسملو توسط جمهوری اسلامی

دکتر عبدالرحمن قاسملو دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران عصر پنجشنبه ۲۲ تیر ماه به همراه دو تن دیگر در وین پایتخت اتریش بدست اوباشان جمهوری اسلامی، بقتل رسید. این جنایت جیونانه هنگامی صورت گرفت که دکتر قاسملو و همراهانش مشغول مذاکره با نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی، بودند. البته مدتها بود که خبر مذاکرات دو جانبه حزب دمکرات و جمهوری اسلامی بر سر زبانها بود و از ملاقاتهای پی در پی سران حزب و فرستادگان رژیم در خارج کشور، همگان خبر داشتند. رژیم ارتجاعی فرصت را غنیمت شمرده بر مبنای منافع و مصالح و محاسبات خود به این اقدام جنایتکارانه دست زد.

اگر جمهوری اسلامی در صدد است با این عمل تبهکارانه توده های کردستان را مرعوب کند باید بداند که این آرزو را بگور خواهد برد. این واقعه فقط تبارز دیگری از مجموعه بحرانهای ایدئولوژیک - سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی است.

قاسملو و حزبش طرفدار رهایی واقعی ملت گرد نبودند. طرفدارانقلابی که تمام مردم ایران را از انواع و اقسام ستم و استثمار برهاند، نبودند. آنها بدنبال شریک شدن در قدرت و حفظ مناسبات اقتصادی - اجتماعی موجود، بودند. با این وجود جمهوری اسلامی به آنان رحم نکرد. دکتر قاسملو و حزبش طی سالهای گذشته بقول خودشان راه «واقع بینی» در پیش گرفته و رهایی ملت ستمدیده گرد را منوط به راه حل های مسالمت آمیز میدانستند؛ بهمین خاطر حتی آنجا که بمبارزه مسلحانه علیه رژیم دست میزدند بدان جهت بود که راه سازش و گفتگو با دشمن را هموارتر سازند. دکتر قاسملو و حزبش پیگیرانه سیاست و تبلیغات ضد کمونیستی را درون جنبش کردستان پیش میبردند. آنجا که جدال میان منافع اقشار و طبقات توانگر با زحمتکشان گرد جریان می یافت، جانب توانگران را میگرفتند. بر ادامه جنگ داخلی علیه نیروهای گرد مخالف و رقیب خویش پافشاری میکردند و از این کار بعنوان امتیازی در جریان سازش با جمهوری اسلامی سود می جستند. با این وصف رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به او رحم نکرد.

امپریالیستهای اروپایی که قاسملو بیشتر آنان را «دوست ملت گرد» می نامید، از او حمایت نکردند، در عوض باید گفت که به احتمال قریب به یقین هنگام طرح نقشه و اجرای قتل قاسملو و دوستانش چشمان خود را فرو بسته تا بگویند ما چیزی نمیدانیم! دکتر قاسملو با مبارزه ملت گرد برای حق تعیین سرنوشت مخالفت میورزید و معتقد بود که باید ملت گرد به خرده امتیازاتی تحت همین نظام رضایت دهد. او معتقد بود که مبارزه برای حق تعیین سرنوشت گرد ها را مستقیماً با امپریالیستها رودر رو قرار میدهد، چرا که حق تعیین سرنوشت برای ملت گرد یعنی بهم زدن مرزهایی که قدرتهای امپریالیستی پس از جنگ اول و دوم جهانی، ترسیم کرده اند. با این وصف دوستان امپریالیست قاسملو از او حمایت نکردند. این واقعه درس عمیقی را برای توده های وسیع گرد زنده کرده است. و آن اینکه هرگز نباید به قدرتهای امپریالیستی و دول مرتجع که بر ملت گرد ستم روا میدارند، اعتماد کرد.

خلق گرد در طول ده سال گذشته منبع الهام و سرمشق ستمدیدگان ایران در مبارزه شان علیه رژیم منفور جمهوری اسلامی بوده و همواره حسن نظر و پشتیبانی کارگران و دهقانان و روشنفکران انقلابی دیگر نقاط ایران را بخود جلب نموده است. بدون شك در مقابل طرحها و نوطه های تبهکارانه رژیم جمهوری اسلامی برای ادامه و تشدید قهر ضد انقلابی در کردستان، توفان نوینی در مبارزه توده های وسیع گرد آغاز خواهد شد و این در حالیست که روحیه تعرض و مبارزه در میان کارگران و دهقانان و زنان و جوانان نقاط دیگر ایران در حال رشد است.

کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی سراسر ایران باید بیدریخ از مبارزات خلق گرد برای حق تعیین سرنوشت حمایت کنند. هر گونه مسامحه در این امر بمعنای تقویت نظام موجود و حاکمیت جمهوری اسلامی میباشد. در کردستان کسانی که واقعا خواهان انقلابی پیروزمند و رهایی واقعی اند باید تلاش کنند که کردستان مرکز ایده های انقلابی و مبارزه مسلحانه انقلابی پیگیر، سازش ناپذیر و پیروزمند شود. چنین امری فقط تحت هدایت علم انقلاب طبقه کارگر جهانی یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، تحقق پذیر است. پیروزی انقلاب ایران در گروی رهبری حزبی مسلح به این علم، می باشد. حزبی که مبارزه مسلحانه را در مسیر ترسیم شده توسط مائو تسه دون، هدایت کند. بدین ترتیب بقول مائو «به یقین میتوان گفت دیری نخواهد پائید که استعمار، امپریالیسم و کلیه نظامهای استثماراری کاملاً مضمحل خواهند گشت و کلیه خلقها و ملل ستمدیده جهان به آزادی دست خواهند یافت.»

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - تیر ماه ۱۳۶۸

گوامی بان پنجمین سالگرد تشکیل

جنبش انقلابی انتروآسیونالیستی!



به ابراز حمایت و جمع آوری کمکهای مالی برای این جنبش برخیزید!

رهبر حزب کمونیست پرو مصاحبه کرده و روزنامه اش بخاطر «دفاع از تروریسم» و حمایت آشکار از حزب کمونیست پرو، تحت حملات شدید حکومت قرار گرفته است. رفیق ما در اینجا به قرائت اطلاعیه اش می پردازد و ما بند به بند، مطلب را ترجمه می کنیم.

لوتیس آرسه بورجس: با توجه به مبارزه درچین، در پرو ما با خشنودی اظهار می کنیم که انقلاب جهانی با گام هایی غول آسا به پیش می رود. نبرد میان انقلاب و ضدانقلاب، نبردی حیاتی است. وقایع چین تأیید می کند که گرایش عمده در جهان، انقلاب است.

جنبش دانشجویان و کارگران در نبرد علیه دن سیائوپین از مبارزه ضد رویزیونیسم در سطح بین المللی مجزا نیست. ما می توانیم برخی نتیجه گیریهای اولیه را از این پدیده ارائه دهیم. این جنبش از یکطرف نشانگر اعتبار آموزه های صدر مائو در علم مارکسیسم است؛ اینکه باند دن سیائوپین مجبور شد بسوی شیوه هایی بس جنایتکارانه جهت حفظ قدرت خود چرخش کند و همان شیوه ای را برگزیند که مرتجعین در سیستم سرمایه داری در پیش می گیرند.

این جنبش از طرف دیگر نشان داد که توده های چین نیز می باید چرخش کرده و بقول صدر مائو، به مبارزه مسلحانه جهت از میان برداشتن رویزیونیستها در این کشور آسیائی رو آورند. برای ما دلائل بسیاری وجود دارد که در پرو به وقایع چین با انتظار بسیار نگاه کنیم؛ چرا که حزب کمونیست پرو تحت رهبری کبیر صدر گوزالو یک جنگ عظیم انقلابی را به پیش می برد. قدرت حزب طبقه کارگر در بکار بست صحیح مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، و در حرکت قدرتمند توده های ستندیده پرو نهفته است. حزب کمونیست پرو جهانشمول بودن مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم، را به دنیا نشان میدهد. این صحیح و ممکن است که انقلاب را بدون حمایت یک پشتوانه بین المللی به پیش رانیم؛ بنابراین مهمترین مسئله آنست که در پی کسب حمایت توده های ستندیده و انقلابیون جهان باشیم.

حزب کمونیست پرو که مبارزه خلق پرو را رهبری می کند، این انقلاب را بمثابه جزئی لاینفک از انقلاب پرولتری جهانی به پیش می راند. این یک خدمت مشخص به مبارزات رهاییبخش در کشورهای ستندیده جهان است. ما بعنوان پرولتاریای بین المللی می خواهیم همبستگی خود را با خلق چین ابراز داریم و جنایات عظیم رژیم رویزیونیستی و ارتجاعی تحت سرگردگی دن سیائوپین را تقبیح نمائیم. مائوئیسم می باید سلاح نبرد برای نابود ساختن مرتجعین چین، پرو، و سراسر جهان گردد.

اطلاعیه ...

شود. نظام جهانی امپریالیستی، توده های تحت ستم و استثمار جهان را بهم پیوند داده و در مبارزه علیه این دشمن مشترک همسرنوشتشان ساخته است.

دوم، ستندیدگان جهان بارها علیه نظم حاکم سر به طغیان برداشته اند. اما تا زمانیکه طبقه کارگر نیروی رهبری کننده این طغیانها نباشد، همگی محکوم به شکستند. همانطور که انقلاب ۵۷ ایران بود. تا زمانیکه طبقه کارگر به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون مسلح نباشد، نخواهد توانست به ستون فقرات و نیروی رهبری کننده طغیانهای اجتماعی بدل شده و راه پیروزی را هموار سازد. این تنها طریق ریشه کن کردن نظم کهن و آغاز عصری نوین در زندگی انسانهاست. اگرچه موانع عظیم است و راه پرپیچ و خم، اما تنها راه همین است.

سوم، روش سرنگون ساختن امپریالیسم و ارتجاع در همه کشورها، جنگ انقلابیست. شکل مشخص جنگ انقلابی در ایران، جنگ خلق است که رهبریش را طبقه کارگر و نیروی عمده اش را دهقانان و زحمتکشان تشکیل میدهند.

چهارم، اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) یگانه نماینده و پرچمدار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در ایران است. این سازمان یکی از گردانهای جنبش انقلابی انتروآسیونالیستی است و برای ایجاد حزب کمونیست انقلابی در ایران، برپا ساختن جنگ خلق جهت انجام انقلاب دمکراتیک نوین و گذر به سوسیالیسم در ایران، و پیشروی بسوی کمونیسم در سراسر جهان فعالیت میکند. این رسالت طبقه کارگر در ایران است. هر کارگر، دهقان و روشنفکری که میخواهد انجام این کار عظیم را جرات کند، میباید بصرف این تشکیلات بپیوندد و تحت این پرچم و این رهبری کمونیستی به نبرد بپردازد.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سریداران) - تیر ماه ۱۳۶۸

برنامه های «صدای سریداران» همه روزه در ساعت ۹ شب بر روی طول موج ۷۵ متر برابر با ۴ / ۲ مگاهرتز پخش میگردد. همین برنامه در ساعت ۳۰ / ۶ صبح روز بعد به استثنای روزهای جمعه تکرار میشود. ساعت پخش «صدای سریداران» در روزهای جمعه ۸ صبح می باشد.

«صدای سریداران» بدون مکاتبه و کمکهای مالی مداوم شنودگان قادر به ادامه کار نخواهد بود. با ما از طریق آدرس سازمان - با رعایت کلیه اصول امنیتی - مکاتبه کنید.

کمکهای مالی خود را به حساب بانکی زیر واریز کنید.

NAT WEST BANK
SARBEDARAN
ACC NO 27324958
ARCHWAY BRANCH,
LONDON, U.K.

گزارشی از

کنفرانس مطبوعاتی

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

این متن گزارشی است از کنفرانس مطبوعاتی که از طرف کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، در ارتباط با وقایع چین، در تاریخ ۱۳ ژوئن در لندن برگزار شد.

مجری: سخنران امروز کارل دیکس (سخنگوی اصلی حزب کمونیست انقلابی آمریکا) می باشد. او یک انقلابی است. در دوره جنگ ویتنام، کارل دیکس که سرباز بود بخاطر سازماندهی سربازان دیگر در سرپیچی از جنگ با خلق ویتنام، بزندان افتاد.

کارل دیکس: می خواهم صحبت را با محکوم کردن کشتار عظیم دانشجویان و کارگران معترض توسط حکام چین برهبری دن سیائوپین آغاز کنم. انقلابیون و ستمدیدگان سراسر جهان از مشاهده مقاومت گسترده علیه رژیم دن سیائوپین، لی پن و سایر رهروان سرمایه داری حاکم بر چین شادمان گشتند. این تحولات که شیخ سرنوشت شوم را بر سر مرتجعین گسترده آنان را بهراس افکند و به کشتار، دستگیری و اقدامات خشونت بار دیگر سوقشان داد. دست این قصابان بخون آلوده است و می باید بهای این جنایت حیوان صفتانه را بپردازند.

بعلاوه، می خواهم از تحریقاتی که پیرامون اوضاع چین اشاعه یافته صحبت کنم. حکام امپریالیستی غرب می کوشند تحولات جاری را بعنوان جزئی از بحران کمونیسم معرفی کنند. اما در حقیقت این بحران سرمایه داری احیاء شده است. دن سیائوپین و شرکاء حاکمیت طبقه کارگر در چین را بعد از مرگ مائو و دستگیری رهبران انقلابی نظیر چیانگ چینگ و چان چون چیائو، و حبس و اعدام بسیاری از کمونیستهای اصیل که خواهان پیروی از خط مائو بودند، سرنگون نمودند. همچنین آنها سریعاً به کنار زدن سیستم سوسیالیستی که بدست خلق چین بنا گشته بود، پرداختند؛ اصل سود را مجدداً برپا داشتند؛ کلکتیوهای کشاورزی را بر هم زدند؛ و دروازه های چین را بروی نفوذ اقتصادی امپریالیستی، گشودند. اینست سرچشمه بیماریهای عظیم اجتماعی که در مقابل چین امروز قرار دارد - بیماریهایی نظیر فساد مقامات عالیه حزبی، تورم و سیل میلیونها دهقان بی زمین بسوی شهرها.

اطلاعیه

آغاز کار برنامه های اصلی «صدای سربداران»

«صدای سربداران» برنامه های عادی خود را آغاز می کند.

«صدای سربداران» می کوشد تا در حد امکانات موجود، به اشاعه دیدگاه و نظرات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) یاری رسانده و با استفاده از ارتباطات خود با انقلابیون دیگر کشورها، مخاطبانش را در جریان مبارزات انقلابی جهان قرار دهد.

این رادیو نه جایگاهی معادل با ابزار ضروری انقلاب، یعنی تشکیلات مخفی و آهنین کمونیستی و ارتش سرخ کارگران و دهقانان، دارد و نه می تواند در امر برانگیختن، بسیج و سازماندهی پیشروان و توده های طالب انقلاب، جایگزین آن ابزار گردد. بکار انداختن «صدای سربداران» صرفاً استفاده از فرصتی موقتی است که در هم پیچیدگی تضادهای گوناگون جهان در این منطقه طوفانی، فراهم آورده است.

روی سخن ما با کسانی است که بی تابانه در آرزوی ریشه کن کردن نظام ستم و استثمار بسر می برند و آتش انتقام و کینه ای تسکین ناپذیر نسبت به جمهوری اسلامی در سینه هاشان فروزان است - کسانی که می خواهند بدانند با کدام ابزار، و در کدامین میدان نبرد میتوان این انتقام را به بهترین وجه سازمان داد و بطور کامل به حساب جنایات بیشمار که این رژیم مرتکب شده، رسیدگی نمود؛ کسانی که مشتاق آموختن و آبدیده شدن با تئوریهای انقلابی و یک خط ایدئولوژیک - سیاسی تا به آخر انقلابی هستند. ما تلاش خواهیم کرد تا در حد امکان موجود، و تا زمان ممکن، مخاطبان خود را با پیگیرترین و سازش ناپذیرترین دیدگاه از انقلاب و چگونگی دستیابی به آینده سرخ کمونیستی آشنا کنیم.

روی سخن ما با آن دسته کمونیستهای پراکنده ایست که هنوز به آرمانهای انقلاب و کمونیسم وفادارند و در پی توضیح علمی از علل بحران جنبش کمونیستی میگردند - کسانی که میدانند تنها با بدست گرفتن سلاح ایدئولوژیک - سیاسی پرولتاریاست که میتوان بر این بحران و شکستهای موقتی فائق آمد. «صدای سربداران» با الهام از ۳ درفش کبیر مارکس، لنین، مائوتسه دون و نیز آموزشهای دیگر رهبران پرولتاریا - انگلس و استالین - تلاش خواهد کرد که به این رفقا در مبارزه علیه انحلال طلبی، بدبینی و موهظات انفعال آور یاری رساند.

روی سخن ما با آندسته از فعالین سابق اتحادیه کمونیستهای ایران است که کماکان اسیر پراکندگی و عدم تشکلهند. هر رفیق وفادار به آرمانهای کمونیستی و به اصول علم رهائی پرولتاریا میباید به جمعبندهای کنونی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از تجارب مثبت و منفی گذشته دست یابد و بر این مبنا، التقاط و انحراف را از نگرش و عملکرد خویش زوده، تاثیرات منفی دوران شکست را از خود دور ساخته، از حیث ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی تجدید تربیت شده و با خوش بینی انقلابی خود را برای نبردهای عظیم و دورانساز آینده آماده گرداند.

«صدای سربداران» تلاش خواهد کرد در حد امکانات خود به کارگران انقلابی در کار تبلیغ و ترویج میان توده های زحمتکش و تحت استثمار یاری رساند. هر کارگر انقلابی میباید با درک قوانین انقلاب پرولتاری و چگونگی نبرد برای دستیابی به پیروزی، چشم ستمدیدگان را بر ضرورت مبارزه انقلابی بگشاید و آنان را از ایمان به انقلاب و پیروزی سرشار سازد. باید شعارهای صحیح را برای توده ها طرح کند و آنان را از نفوذ شمارهای سراپا جعلی و رفرمیستی بورژوازی برهاند.

مطالب «صدای سربداران» با اتکاء به انتشارات اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تهیه خواهد گشت. پیام و نقطه تاکید مطالب «صدای سربداران» این چند نکته اساسی است: یکم؛ نظام حاکم بر ایران و سراسر جهان، متکی بر استثمار انسان از انسان بوده و تنها منافع اقلیت استثمارگر و ستمکار جامعه را پاسخگوست. این نظام باعث و بانی بیدارنهیها و جنایات، وحشیگریها و جنگهای دهشتناک، فقر و گرسنگی است. این نظام به پیشیزی نمی آزد و در ایران و سراسر جهان باید سرنگون گردد. بقیه در صفحه ۲۷

عوامفریبی امپریالیستها درباره همه این موضوعات نیز باید محکوم شود. آنطور که من

خبردار شدم، رونالد ریگان امروز در سخنرانی خود، گریزی هم به تحولات چین زده و از این دوره بعنوان ایام پیروزی آزادی یاد کرده است. اما تنها نوع آزادی که این امپریالیستها و سخنگویانشان دنبال می کنند، آزادی نفوذ در چین و کشورهای بیشمار دیگر در سراسر جهان است؛ آزادی برای تحمیل سلطه سیستم جهانیشان. رسانه های گروهی امپریالیستی و حکام آن برای یک دهه به ستایش از دن سیائوپین و شرکایش بحداعلی پرداخته و آنها را مردان دوراندیش و اصلاح طلب لقب دادند. آنها

پندهایی اقتصادی و نظامی با حکام چین برقرار ساختند. اما امروز تلاش دارند خود را از کشتاری که دوستانشان در چین براه انداخته اند، مبری جلوه دهند. مخالفت این امپریالیستها با استفاده از نیروی قهر در چین، ادعای پوچی بیش نیست. آنها خود در سراسر جهان سلطه شان را با اعمال قهر حفظ می کنند و امروز بهمراه نوکرانشان از بیداران آوردن ارتش و پلیس برای درهم شکستن خونین مقاومت مردم هیچ ابائی ندارند. مائوتسه دون ده ها سال پیش شعار «فقط سوسیالیسم می تواند چین را نجات دهد» را پیش گذاشت. امروز بازتاب آن گفته مائو چنین است که فقط یک انقلاب سوسیالیستی دیگر می تواند چین را نجات دهد. اطمینان داریم که در میانه شورش کنونی در چین کسانی هستند که بقیه در صفحه ۲۵